

MS Arabic 28

Persistent URL

<https://wellcomecollection.org/works/qbqq24u3>

License and attribution

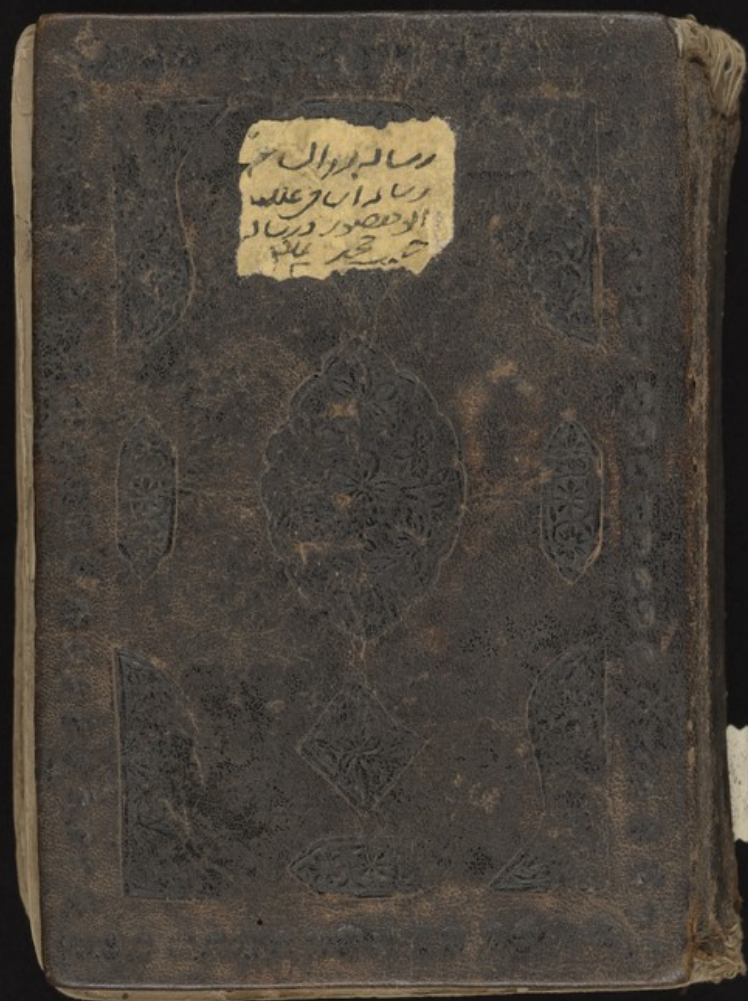
You have permission to make copies of this work under a Creative Commons, Attribution license.

This licence permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original author and source are credited. See the Legal Code for further information.

Image source should be attributed as specified in the full catalogue record. If no source is given the image should be attributed to Wellcome Collection.



Wellcome Collection
183 Euston Road
London NW1 2BE UK
T +44 (0)20 7611 8722
E library@wellcomecollection.org
<https://wellcomecollection.org>



رساله البرهان
رساله ابن عربيه
الوصف في رساله
محمد بن عبد الله

WMS. OR. 28

حرم عقد زار تف مولا انما

در این روز که کم است
بزرگواران در روز کینه
کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
در روز کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
مادر زهار کینه

عقد زار تف مولا انما
در این روز که کم است
بزرگواران در روز کینه
کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
در روز کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
مادر زهار کینه

Handwritten notes in the left margin, including the number 28 and various lines of text.

بستکده لری
مغاره بلیه سونا
مغاره بلیه سونا

بزرگواران در روز کینه
کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
در روز کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول

عقد زار تف مولا انما
در این روز که کم است
بزرگواران در روز کینه
کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
در روز کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول

عقد زار تف مولا انما
در این روز که کم است
بزرگواران در روز کینه
کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول
در روز کینه کلهس غرا بر کرم بر کینه با اول

WMS. OR. 28
Scribble 028

۴

همین کار است و چون آن حسب بوسط امتحان در آئینه
پرست آمد فرا باید گرفت و نگاه داشت و از آن شش
نوع دیگر گفته شده از هر یکی یکی جمع باید کرد و بوقت کوفتنی
یکبار ویرا می و سه دالی باید که اطراف آن تختیان باشد
بسیار وقت و بیست آن جا باید پوشیده و بدان
جای نیست بجز در زیر جابه مذکور پس از آن
جب خنجر نهان باید نهاد تا غایب شود از چشم
و اندام **ص** دوم در ضایع آن جبات که در وقت
آب ایستاده اند بدانکه جایست آن جوی جابه است
و قنورن سلاطین و عظام و بر آمدن حاجات

مهم از غیر
رنگ
مگر ظاهر
سودا
بسیار
بسیار

باز که گفته اند
باز که گفته اند
باز که گفته اند

در این
دال معترضه
بر مغلل
و در وزن

در این
دال معترضه
بر مغلل
و در وزن
بسیار
بسیار
بسیار

مهم از غیر
رنگ
مگر ظاهر
سودا
بسیار
بسیار

اندایشان و فور غرت و حرمت و کمند و حشمت مران
 جمیع عالمیان و نو انگری استغناء از خلق و چون میل آن
 حالات پدید آید بهفت دانه از خوب فوقانی یعنی از آنها
 که بروی آب گوده بد بیکر بهفت دانه شیره سود و مثل او
 شیره بعضی بهمین عدد در دل سینه و پشت را و فصل
 و بهفت قطعه بلخ اندرانی هر یک را بر شیره و مجموع را
 در غرت پیکره افکن و بر بازوی راست خود بر بند تا همه
 آنچه مذکور شد شایسته نمایی و زیاده بر آن نشاندند که
در فصل سیوم در منفعت آن جات که در تک آب مستقر بودند
 آنها برای عمارت جاها و نشاندن آنها لکار آید

کلمه شکر
 خفیه
 دانه
 در فصل
 در فصل
 در فصل
 در فصل
 در فصل

دم لاه
 در فصل
 در فصل

و هرگاه که از جات مستقره در تخت نمایی یا در زیر نمایی
 نهند آن عمارت سالها باقی ماند و آن درخت اعلیٰ صالح
 کرده و اگر آن خوب استخی کنند و آب مخلوط ساخته در زیر
 درختی بزنند بزرگ شود و میوه بسیار دهد هر تبه که محل تخم
 و تعبیه **و صل** همایم در میان جات متحرک در وسط
 آب بود خاصیت آن جات قطع مسافت بعینه است
 در زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی به بلدی رود
 خواهد بعید خواهد قریب در موضع رود که خالی باشد از مردم
 و دو دایره بکش یکی برای این بلدی که مدوی است
 و نام این بلد دروی بویسه و دایره دیگر در آنجته که بلد مطلوب

بر آن صوب است و نام آن بلد نیز در درون آن دایره
بنویسد و برگرد برد ایره این اسم بنویسد و روحی که
تمام حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد
و از دایره چیزی باقی باشد با سر گیرد و دیگر حوالی دایره با تمام
رسد و اسم اینست لف میططرون و بهو کسططاس
که میططوس بعد از آن همه از آن تحکات فراید و دو قطعه
از خود قاری بر مجرب نهند و در دایره که با سم بلد حاضر است
ایستاده باشد چون بخورد آنش افکنند بای رسد
بردارد و در دایره بلد مطلوب نهد و چشم فرو بوشند
و چون یکی بخورد بمشام وی رسد همچنان چشم پوشیده

پای دیگر بردارد و در دایره بلدی که مقصد است نهند
پس چشم بشاید خود را در بلد مطلوب باید بقدرت
حق سبحانه و تعالی **و صل** چشم در نفع جهها که در وسط آب
ساکن بود خاصیت آن امساک خصوص است و نمدگان
کز خفته باشد یا چهار پای غایب شده باشد یکی از آن
جرات ساکنه فی وسط الما بگیرد و یا مقداری از
سند روس آتش نهد و نام آنکس باین حیوان برد
آن مسمی بقدرت الهی قادر شود بر حرکت از مکان که باشد
تا وقتی که کسی برود او بگیرد **و صل** ششم در بیان جرات
منشقه خاصیت آن بعض است و نفرت چون که خواهد

که میان دو کس شمی افکنند از جهای شکافند دو کس بد
 و هر یکی باید و پاره سازد و در میان نان کند و آن نان را
 منصف سازد چنانچه هر دو قطعه در ضعیف از آن خراسته
 و نام آن دو کس که خواهد بگفتی و ضعیف بگردد بدان
 دو شخص با هم متساوی گردد و او را بعد که متنفس شوند **صلح**
 در جبات ملنصفه و آن برای الفت و محبت است
 چون دودانه ملنصف بگیرند و سخی کرده باشکریا میزند
 و هم هر دو کس خواهد در محل مزج آن مسوق باشکری
 بنزد آنرا و طعام یا شراب بهره دهند و دوستی عظیم
 میان ایشان پیدا شود و اگر بر طعام ایشان قافله باشد

آن طرف

آن مزج مسوق را در جوی یا چاهی یا چشمه یا کوزه که هر دو
 از آن آب خوردن میکنند و آن دو کس با یکدیگر متلف
 شوند دست ناس کردند چنانچه از یکدیگر بشکینند و اندام
 تمام شده ترجمه کتاب سرالاسرار و در غیر این کتاب هم
 از منصف آن چهار نوع دیگر از اعمال نقل کردند و
 یک عمل در تیسیر خراج و اما آنها را در دلیل این کتاب بر آید
 کردیم اما از اعمال **نوع اول** بگیرد و جب الخروع
 میت و یکدانه و از غولجان بوزن و سخی کنند و وقتی که
 نماند غبار کرد پس بگیرد **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸**
 و اطعام کنند او را نان میده که با میوز دانه بیرون کرده

نوع اول

۷

مخلوط است با شسته باشد مدت سه روز و گفته اند در روز
 یکبار این طعام خوردند در صبح روز چهارم پنج کهنه
 و در یکی نخلین خورد و باید که قطره خون او خارج دیگر
 نیفتد و الا عمل باطل شود و بعد ماله تمام خون از سید او
 بیرون آید و آن بخارند کور آن خون نثر کند و قلب
 ندر لوح بسیرون آورده شکافه و بخت همه از شجره
 مذکوره در آن نموده شکاف را بخیطی حکم بدورد در دیکت
 افکنده میان آن دم و کثیف در زیر آن آتش قوی
 برافروزد تا آنچه در قدر است پاک بسوزد چون زور شود
 سرد یک کیشاید و در آن جبات نگاه کند هر چه سوخته است

باز در یک

باز در یک اندازد و آنچه سالم است نکا بدارد و در مادی که
 در دیک باشد در کانه می محفوظ سازد و چون لفظ **۸۶**
۸۶ غایب شود یکی از جنوب سالمه در زیر زبان
 گیرد و اسما مخصوصه بر ضل بخواند و از آن رها و محفوظ چیزی
 که میان دستین خود ریزد در وقت وساعت مخفی کرد
 و قبل از این در رمادات مانند این عمل مذکور شده و چون
 درین نسخه بیان تفاوتی بود اینجا ثبت نمود **نوع دوم** کبیرد
۸۷ **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
۱۰۱ **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰**
 بستانه و دو تا در **۱۱۱** او و پنج تا در **۱۱۲** او

مردم

تک اسود لیمی بسیار که
 یک شعراور

عین نم

و تحقی که رطل در شرف بود اگر در اقلیمی از اقیانوس یا یلبه
از یلبه آن که متعلق بوی باشد این عمل کند ابلغ
و اخل باشد و اگر او را در شرف نیاید در یکی از ذوق
خود یا بدیداری از خانه شتری و اگر میسر نشود
مقارن شتری یا بدیداری یا بر تله یا بر تله و نظر
عطار و بوی از تله یا بر تله لازم است و وقت
کاشتن خوب در مو صیف آن مذکور باید که در وقت
مخصوصه رطل بخواند و از رو جانیه موکل بر دستانت
طلبد در عمل خود پس در آن مذکور را بر در موضعی که
کشید کاشته باشند در آن زمین بقدر ذراعی

حفره بکنند و آنرا دفن کنند و بجایک پرسیازد و تنقیه کنند به
۴۴۴۴۴۴۴۴ که مانند آب ساخته باشد همچنین چهل روز
تزیینت کند و در محل که آب باید همان **۴۴** مذکور
تقی نماید تا آن شجره برود و میوه فرو بندد
و بر سه نگاه روز نشسته قبل از طلوع شمس بچیند
و امتحان کند خیار که مذکور شده و چون جب المفاصل
شود دعوت رطلی بخواند و گوید اخفونی حتی هذه الاله
که فی الحال تخفی کرد **نوع سوم** بکیرد **۴۴۴۴**
۴۴۴۴۴۴۴۴ الیل و هر دو را بکشند بر جبهه مصروع
که نوبت صرع او در چهار شبانه باشد پس آن خون فرا گیرد

دم آدی
دم

بهر وقت

و بر شیشه از ریاض **۳۵ ۳۵** این اسم را بنویسد
 بر خرقه پاک و جدید و راس بر دو بند بوح را در آن خرقه
 پیچد و بر عصب این بند و در روز هر جا که خواهد که کس
 او را نه بیند و اسم اینست **منشیخ طبع هشتاد و هفت**
 چهارم این اشرف ابواب و حسن است و در باب
 نویسن را بدین عمل اعتقاد می تمام هست بگرد **۳۶**
۳۶ بری و بر کف خود نگاه دارد و در آفتاب قبل از
 نیم روز پس اگر ببیند که سایه دارد بر او نکند و دیگر می
 بردارد و همین امتحان کند تا وقتی که یکی بدست آید که
 او را سایه نباشد پس بویست او را بگذرد و بعد نوع سازد

ضعف

تل

نمک و فراط و این عمل وقتی بجا آرد که صایم و با طهارت شد
 اگر طایفه بدوز که هیچ ترک باشد و آن بویست این پنج قطعه
 کند بر شکل ترک طایفه و بر هر قطعه این اشکال بنویسد
مه مه مه مه مه مه مه مه
مه مه مه مه مه مه مه مه
 با، هیا شتر ایما از نوای اصدادش و هر یک از این قطعه
 بر زنگی و درز و سوزن مس و خراطین و باید که در وقت
 دو سخن قمر متصیل باشد بیشتر از بروج ثابت و همین
 اشکال را بر عصبیه طایفه نویسد با این آیه که می
 و جعلنا من بین یدیم سدا و من خلونم سدا غشیا هم

کلمه شکر
در هر روز
بگوید

فهم لایحیرون پس برگاه که خواهد این طاقیه برسد
و باید که با طهارت باشد و سوره و العادیات بخواند
تا نفق و این صورت بهترین صورت اخفاست
والله اعلم **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲**
۱۱۳ **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
و بر انواع مختلف ممول شده و اشهد است که در اول
واصح آنکه در آن فاضل نماید چوبی از **۱۲۱**
۱۲۲ که در صحرا بی بی آب رسته باشد و از آن سیخ
تیز تر باشد و بکنار جوهر رود و بگرد تا دو **۱۲۳**
۱۲۴ زنج شده است آن سیخ را بر پشت ایشان

صفحه عین نیک
و موش
شجره کز
تاریخ
صفحه

و زور کند و شبانه که سیخ از هر دو طرف گزاره کرده بر زمین
پس در زمین هر یک **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰**
باید ششم بنماید و در سیخ بر کشد و هر یک را در کوزه نو کند
بر سه چهار راه که جوی آب روان باشد هر کوزه در یک طرف
دشن کند و خوره که عمق او یک فراس باشد و سه روز بگذارد
و درین مدت شب در زور آن محافظت آن غافل نشود و
شبهه گمان مختلفه میانید او را تحویف نمایند باید که
مطلقا نرسند و بدعوت عطارد و اسما، روحانیه او تکلم
باشد بعد از سه شبها روز کوزه را بر زمین کند بمیت هر دو
۱۳۱ **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰**
را یکی مجتمع شده و متبل آن هر یکی بعد از

دری
درم

خاص معلوم ساخته تا معلوم گردد که منتقر که است
 و متحرک که ام پس مستقرانکا به دار و متحرک اخرج کنند
 که بر جا و هر چند خرج کنند باز نزدیک مستقر آید ترحم
 گوید اگر کج و انوع آن متحرک نزدیکی صاحب منع
 بماند و مثل او باز آید و هر جا میرود میماند آن مسلمانرا
 این عمل در غایت خوبی و استانی و معیت بدین
 عمل در غایت سهولت بگذرد اما غریزی که این عمل
 کرده بود استماع افتاد که آن متحرک نزد خداوند کار
 بینمانه نبرد مستقری آید و برین ضج او مشکل باشد
 نو عدد بزرگ بود **۵۵۵** احمد با این و بر یک

تنگه

صفحه

صفحه یکی از آن دو حرف سورہ اخلاص نویسیه تا نصف
 سورہ بسمیه ۶۶ حرف است بعد اسم ذات و نصف
 اول ۲۲ حرف است برین وجه بسم ال لع
 الح م ان ال رح می ق له وال ل ح و ال
 چون بر یک صفحه از یک تنگه این حروف مفرد نوشته شده
 بر صفحه دیگر از این طلمس کتابت کنند **۸ ۱۱ ۱۹ ۹ ۸**
نسخه ۸ ۱۱ ۱۹ ۹ ۸ و جدا نگارد **۵ ۵ ۵** پس تنگه دیگر
 بسیار هر یک صفحه آن همه حروف آن سورہ بطریق اولاد
 نویسه برین مطهره **ص م و ل م ی ن و ل م ی و ل**
و ل م ی ک ن ل ع ک ف و ا ح و بر صفحه دیگر این طلمس

رقم اول اول اول اول اول اول
 نیز جدا محافظت نماید برین کبریا **۳۴۳** یک
۳۴۳ و مقوش اول را
 در **۳۴۳** نهد و برشته سبز بدوزد
 در قوم ثانی را در **۳۴۳** نهد و بر
 سنج در دست گرداند و زمین را یک کز خوه کند و دور
 با هم در خاک مدفون سازد تا مدت هفت روز بعد از آن
 بیرون آرد و بعد امتی که قبل ازین کرده بدانند آنکه میقیم کند
 و سبزه که ام چهره دردی که جمیع شده باشد پس مقیم را
 محاورت فرمایند و سبزه را هر طرف فرستند که رود

صنوع مذکور موش
 رقم مذکور
 رقم موش

نزد کلیم

نزد مقیم با راید برستی تمام و هو علم اصل ہی در اشیا
 متفرقه مشتمله و فضل اول در صورتی چند غریب و
 عجیب که محتاج ایست منظوی بر پنج و وصل
 در کلیم نایم چون خواهد که کسی که از احوال و افعال کسی خبر یابد
 و در بسیاری از موعدهم تواند کرد عملی که آورد که آنکس
 در خواب سخن آمده سایل از مخفیات او خواهد اطلاع
 دهد و آن عمل بر انواع هست اول **۳۴۳**
 بگرد و بر سینه نایم نهد و سخن پرسد اگر نایم زن باشد
 زود تر اثر کند و هر چه در دل دارد بگوید **۳۴۳**
۳۴۳ بر کتف دست ببرد

در کلیم نایم

قلب بوم

شحم اندیب

با کف دست مالده و کف بران بایم بند دارو استنطاق
کند هر چه پرسد بگوید و راست گوید و خرد نشسته باشد
۷۳۳۷۳۲۱۰۵۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰
خفته باشند و از ایشان پرسى هر چه کرده باشند بگویند
و چیزی نمی نماند و **مصلح** در رویه دین و استخراج
آن قبل ازین برای این صورت در باب الحال و عمل نوشته
و اینجا از سیمبال علم غایم دو نکته مکتوب سب کرده
امام بعلی رتبه اندر فرموده در رساله خاص الحروف
که نویسنده این شکل را بصفحه لغزه و بر کندن افراق ازرق
بنمید او را در موضع که مکان بری سریده هر جا که منفرد

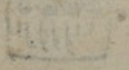
استخراج از دین

ازین زند انجامد و فینه است یمال و متاع و یا بحر و شکل
اینست **عقل و قلم** او در کتابی دیگر گفته اند که بگیر
۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰
بخواند و از خانی این کلمه نویسن **مصلح** در گردان
بند و قدری **مصلح** در کوشش او بریز
و چشمش بر بندد و در با کند انجا که دینه باشد باشند
مصلح در رویه جن در وصل الحال درین باب است عمل
نوشته شد و اینجا از علم غایم پنج نکته آورده میشود امام
بعلی گفته است فرموده که نویسن بر پوست مار خون
بگور سفید بنویسد در حرف ی بحاطط لانی برین صفت که

کریه سیاه

سیماب

در رویه جن



بنوده میشود و صورتش اینست **۲۸** نویسی آنکه آن حله را
 بسوزان وقتی که قهر در سرطان باشد یا بتندی مشتمل
 و آن را در آنجا هار پس اگر کسی بدان اکتحال نماید دیده او
 از غرضه بیاچین آید شود و اگر مراره **۳۳** **۳۳**
 بان اضافه نماید بدان کتخل شود اشخاص روحانی بنظر
 وی در آید همو در کتاب خواص الحروف مرقومه
 که مرعی تبطل مکش و در وهفت الف نویسی
 سطر و در تحت او هفت و او در تحت او هفت هم
 و باز در تحت آن هفت الف و در تحت الف چهار ال
 بدین صورت **۱۱۱۱۱۱۱۱**
۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 و باید که بخون نویسد

الف ن

۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۹۹

بر خرقه پاک و آنرا با تیشی نرم بسوزاند در ما و شش را پاکیزه
 نکند دارد پس کل اصغفانی را که بکلاب سخن باشد
 و دیگر باره بنهیب مخلول بر سبب حر سباید و بعد از جفا
 کل سازد هر که بدان اکتحال نماید اشخاص روحانی یا معاینه
 بینند اگر کسی خواهد که پریان را بخواب بپند و با او سخن
 گویند باید که بگیرد آینه از **۳۳** پاکیزه سفید و این
 حروف بر پشت آینه نویسد **۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱**
۱۱۱۱۱۱۱۱ و در زیر سر خود نهد در خانه خالی و تکیه
 کرد و با کس سخن نگوید و هفتاد بار سوره اخلاص بخواند
 و بخورد بسوزد بدم حمام و سینه و ستم ذیبت معاینه سخن در خواب

بیرون آرد بروی کاغذی در آفتاب بسط کند هفت روز
دیگر پس در کوسه ای از کرباس نوبخت ذکا هر دو چون
خواهد که این عمل بجای آرد باید که از **۸۵۸** فرشت
که در وقت حرث بر وحشیده باشد کز قده و خشک کرده
در حیره با خود داشته باشد قدری ببارد و فرس کند
بر روی زمین یا در ظرفی بزرگ و جب نذکور در روی
موسازد و آب گرم بر روی فست نذ چنانکه نم تخم
برسد و بنده می پوشد و مردم را از سخن مشغول دارد
ساعتی تا آن فرغ برود و بر کما بزرگ کند و شتره پدید آید
پس که خواهد از آن شتره بهره خود بخورد چه اصل آن

طین

معلوم است

دوی بقوت و منفعت
حلیقت بود و بهترین آن
سختید و سبک بود

۱۷

عالم

معلوم است در کتابی دیگر فرموده که بذر منقوس
۸۷۴۵۳ را در سایه تربیت باید کرد نه
در آفتاب و تحقیق این تجربه بنا بر سینه است و از مردی
صاحب تجربه استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز
در آفتاب گرم می باید نهاد و کل محراث هفت روز
بر روی کاغذ در سایه فرس باید نمود تا خشک گردد و بموس
نوع دیگر بکیر در تراب نذ کور خرد ب **۸۵۵**
۸۵۴ هندی روی بکار د و آب سرد روی
کند و بنده می پوشد زود برود روی سیدی نمیکو
نوع دیگر که تحویط کن موضعی او چهار منج از خدیبه ر **۸۵۴**

شهادت

فرود آمدن مبدلین پیش و تراب کور در وی زرد
 از **نوع دیگر** بکیر و بر بالای او افکن پس بنها لای لطف
 رقیق از عجمان ریجان در وی عس کن و تخم پرورد
 در میان آنها پنهان ساز و آب ده اندک زمانی
 بر وید و میوه دهد و بزرگ شود **فصل اول** در باب
 فضول و ایام و لیالی و ساعات محتوی بر دو **فصل**
فصل اول در باب فضول ایام و لیالی بیاید دست که
 ایام فضول بهار در اول فصل مرغ است در وسط
 زهره و در آخر عطارد و در باب فصل تابستان در مبداء
 فصل است و در اول شمس و در آخر عطارد و اول نجب

در باب فضول
 ایام و لیالی

تعلق

مبرق که پیش هر روز بر مبدلین کشند و بنام از زنی بکشد
 کوه در میان خود او که در شب **فصل** در بیسی ایام از **۱۸**

تعلق بر هر روز دارد و در وسط مرغ و آخر مشتری و مبداء
 فصل شنبه و وسط متعلق بر فصل است و آخر مشتری

آمار ایام و لیالی در روز شنبه و شب چهارشنبه
 از آن فصل است روز شنبه و شب چهارشنبه از آن فصل
 و روز دوشنبه و شب آدینه از آن فصل و روز شنبه
 و شب شنبه از آن فصل است و روز چهارشنبه و شب
 یکشنبه از آن فصل است و روز پنجشنبه و شب دوشنبه
 از آن فصل است و روز آدینه و شب شنبه از آن فصل است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

درین سطر است

کوب	شنبه	د	ل	خ	۵	۴
ایام	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه
لیالی	پنجشنبه	آدینه	چهارشنبه	دوشنبه	سه	چهارشنبه

و صل دوم

مگر در وقت بی خوابی در میان او مصلحت است اما در وقت خواب در میان او مصلحت نیست
و در وقت خواب در میان او مصلحت است اما در وقت خواب در میان او مصلحت نیست

در باره ساعتها هر کوی که روزی یا شبی در وقت اول
و هشتم از آن روز یا شب از آن است و دوم و هشتم
از آن کوی که ماتحت اوست در فلک و همچنین می رود
تا آخر و حضورت تفصیل درین جدول نموده میشود جدول
و بعد از تحقیق این نکات
باید که خواب نیکو کرده
در اعمال سیمیا در هر
روز هر روزی و شبی
و در هر ساعتی از آن ساعت
غافل شود و اسباب
رزبان داده مدعوت

استغفار

استغفار نماید و هر کوی که در وقت
چنانچه تفصیل در ترجمه سر آن
گذشت سخن آنکه بر آنست که عقل
بیفتن دانند که حق سبحانه قادر
مخبرات هر چه خواهد کند او را
بسیار بد است و اسباب
و سایر ظهور آثار قدرت
او باید شناخت و در هر حال
نظر بر عجایب صنع الهی نماید
تا آن نظر بر قدرت باشد

معلوم است که هر کوی که در وقت اول
نخستین موصوفه بود که در کده پاره در میان آن

سین تا بیستم در میان او مصلحت است اما در وقت خواب در میان او مصلحت نیست

استغفار نماید و هر کوی که در وقت
چنانچه تفصیل در ترجمه سر آن
گذشت سخن آنکه بر آنست که عقل
بیفتن دانند که حق سبحانه قادر
مخبرات هر چه خواهد کند او را
بسیار بد است و اسباب
و سایر ظهور آثار قدرت
او باید شناخت و در هر حال
نظر بر عجایب صنع الهی نماید
تا آن نظر بر قدرت باشد

استغفار

فاختر و ایا دلی الا بصار و باید که طریق زهد و ^{عزل} وصال
و دیانت داری فرو نگذار و دانش را وسیله مال و جاه
نساز که مال عرضی است فانی و علم جوهریت باقی سخن
حضرت امیر است کرم الله تعالی و همه فاتح المال یعنی
غنی و غنیب و آن العلم باقی لازمال و بیس و بر این اسرار که
کتابت در آمده بنا محرم بنیاد گفت و از اهل مستحق
بنیاد پوشید و درین دشت و هر که که گنوم را از بیگانه
مستور سازد او را شتابی با حق تعالی میسر نکرد و والله
بیسر الامور و هو علم بذات الصد و تمام المقصد الاول
توفیق الله عز و جل **مفصل ثانی** در علم ربمیا و آن شعبه ^{باشد}

در علم ربمیا

دو نوع است

و توابع او چون حبس و دنگ و دهنش آن و کجاستش در دو اصل
و خاتم مرقوم رقم تبیین میگرد و **مفصل اول** در شعبه
و انواع آن بسیار است در جمله آن چهارده نوع
در چهارده فصل مذکور میگرد و **مفصل اول** در ربویت و آن

در ربویت الهی

پنج فصل است **مفصل اول** در ربویت الهی و آن خانه
باشد که درون او تمام زرفا لیس نماید و سلاطین چنین
چنین میکنند و هر که بدان خانه در آید چشمش از براقیت آن
خیره گردد و متواتر تر در آن نظر کردن فواید بزرگی
و در آب کن و کیمیا **ح ۱** **ع ۱** **ص ۱** **ف ۱**
در صنایع افکن شسته باز و زهر چید در حق خشک گردد

صده قریب

آب پوره روی ریزد و بعد از سختی و تسخینه نکا پدار با حشمت
تمام پس از آن بستن **۱۸۹۷** **۴** **۵** **۵** **۳۳۳**
۵۴ **۵۴** که در غایت صفت باشد و بکوب کوفتی
درشت و درانای رجاچی فکنده خل حاده با حاض
از رخ مصعد بروی ریز خیا که دو انگشت زیر وی بر آید
و هر روز سه بار حرکت ده و هر چند سر که سیاه بود
پیرز عوض آن سر که صاف بریز تا وقتی که دیگر خل
متغیر نشود و چون بدین مرتبه رسید او را خشک کن
و آن مسحوق مذکور او را شسته با زور سختی کن و خشک ساز
و تشویه ده در کوزه خرف مطین با نرس معتدل

پزش

یکش آب بعضی گفته اند که در کوزه زجاجان تشویه دهند
و باید او بعد از سرد شدن اخراج کن و بر دراز از غدار
و نم محفوظ کرده آن پس بکیرازین دوا و خرد و یک
جزو علم اصنف ضایعی که باب سختی کرده باشی و مجموع را
به بیاض البیض نمون و زعفران سختی کرده و قدر
۳۳۳ **۱۸۹۷** **۴** **۵** **۵** **۳۳۳** زعفران محمول کن
بر آتش و خانه را که پاک باشد و محصن به آن طبعی کن
و چون خشک کرده بدین ضعی مد هون ساز که نمون باشد
بلکه خشنده تر که ناظر اجمال شتخ بصر نباشد در و
مس بیت ایبران و آن خانه باشد که هر که بدو آید

سرش های

بیت ایبران

دیوار آن مانند آتش فروخته بنید چون آفتاب دروی
 افند آتشی عظیم مرئی کرده و این بجایت عجیب است
 یکروزه غیر مطفی دستخ کن آنرا در بیوست پس نصف
 وزن آن بگیر **۵۰۰** و مثل ربع آن
۵۰۰ و هر دور آن کن
 و با لوزه بیامیز پس فراگیر **۵۰۰**
 اسود برابر وزن لوزه و تخی نمای و هر دور با نام
 برآمیز و دیگر باره تخی کن تا اختلافی تمام و استراحتی
 کامل مایند پس این مخلوط را بدین الیزیر با **۵۰۰**
۵۰۰ عجین سازد بر دیواری و سقف خانه طلا

صغیر
 صغیر
 بکرت

دین زنت

دیگزار

و بگذار تا خشک شود پس بگیر دهن بلبلان خالص
 و اندک اندک از آن در روی دوامی مال که فی الحال
 کرده و چون آفتاب برین خانه افند زبانه آتش پدید
 آید بشانه که ناظر متحرک گردد **۵۰۰** بیت شمس است
 و آن خانه اسیت هر که برود آید بسبب آفتاب مشاهده
 نماید و طعش است که **۵۰۰**
 بگیر دو در کوره نو کند و برابر او بستمانه **۵۰۰**
۵۰۰ وجد استخ کند و مقداری از **۵۰۰**
۵۰۰ باوی بیامیزد و در آفتاب بیامیزد
 تا مددی گردد پس موضع دود را تجدید کند و آنچه در اول

بیت شمس

نخ ده بوضی

رزق اصغر

دم آدمی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ند کور شده در موضع دیدان بریزد و بگذارد تا آنرا بجزند و
 بیکدیگر نیز بجزند و بیکدوم بزرگ همانند پودس در آفتاب
 بگذارد تا میرد چون ببرد بکشد و خشک کند و سخی نماید و جانی
 بعین طلا کند و جام را بر طاقی بندد در پیش روزنه
 که در خانه باشد و پوشد پس بستند و زن آگهی در آید
 و تخر کند که خانه سیاه گردد و آن جام مثل آفتاب نماید
 بلکه نور او عظم نظر آید و اگر زرده مسخو بکشد با برابر او
 در آید و سه برابر او از سنج سخته سراج القطب و برابر او
 از سروج و با بکد که سخی نماید و بدم الحام عین و نجیب
 کند و تخفیف در نقل شرطی کلی است پس هرگاه که خواهد

بش

بش خانه تاریک آفتاب نمباید تخر کند بعضی این
 خوب که ضوی برابر روشنی آفتاب در آن منزل
 پدید آید **مس** ۴ بیت اله همشته و الموت
 و این خانه است هر که بدو در آید فی الحال بهوش
 گردد و اگر یک عت در و توقف کند میرد سلطان
 مثل این خانه میسازند برای مصدق ملک خج
 فسخی نیست و این اعجاب عجایب بیوتت بکیر
۶۶ ۱۸۲ از او داج ایسرا و دوم الحامین
 برابر او و از خواهر **۷۵** مساوی هر یک
 و مجموع را در انانی رجا می کرده خوبی تخرک مجموع

بیت الله

دوم ثور
 انجیل

از شیر زق و نصف شیر زق شرم و هر دو را کوب
 و در دم دما بر بعد از آن همه را با یکدیگر مخلوط کن
 و بر دیوار و سقف خانه انداز و باید که در وقت
 تظلمه منفذ دماغ را بقبضی که الوده بروغن منفذ
 بادم باشد مسدود ساخته باشی و بعد از تظلمه
 زود از خانه بیرون باید آمد و چون این عمل فارغ
 شود تدهن کند خانه را با چای چرب **Ионхн**
Ионхн و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн**
Ионхн و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн**
 باز پردازد خانه را در بسند دو منافذ محکم کند

ذرا بخ و دق شیر و شیر
 و جوش شیر با پیری جوش شیر
 و کاه شیر نر خوانده زان
 صغ در طبیعت که ساق
 کوهانه دارد درک آن
 به برگ انجیر خانه ۱۲

در ده

بر وجهی که بخار بیرون زود و هوای بد و در سینه و بعد از
 سه روز هر که بوی انجانه شنود بهوش کرد
 هر که بیرون رود یک ساعت قرار گیرد بمبیرد
 و آنکه بهوش شده باشد اگر خواهد که با خود آید
 او را از جوی این خانه دور باید برد و بدین سبب
 خالص ششیمه باید نمود تا بهوش آید **وصل**
 بیت الجنون خانه باشد که هر که بدو در آید متحیر
 مجنون گردد و آثار صرع بر او ظاهر گردد و بعد از
 ساعتی بخود با بهوش آید بکیرد **Ионхн**
Ионхн و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн** و **Ионхн**

بیت جنون

براده انجند
 کشته بر کشته کوهینه

مرتشینا داهی و این حق را در آب حل کرده صورت
 عظیم پاییل بر دیوار خانه بکش چنانکه آن دیوار را زو
 پر کرده پس تصویر باید کرد بر این صورت تاجی
 از زهره آن تاجی که او را بطرف کوئیند بر زمین او
 صورت مردی که مایه در دست او باشد و بسیار او
 صورت زنی که تلخی در دست دارد پس بستاند
 حجر مفاطیس در زم بسیار مانند کحل و نکا پردازد
 و چون خواهد که کسی امهوت کرد اندک کحل نکو
 کحل سازد و بدین خانه در آرد فی الحال مدهوت
 کردد و عقل از وی سلوب شود و بعد از زمانه

مرتشینا داهی
 زنی و تاجی صوری
 و پیشی از صوری
 صوری که منسوب بود
 در لون و آرایش انور
 جازر و تاجی آینه

نمل خود ام

نیک بخود آید **فصل دوم** در عجایب کرات و قبایل
 و آن چینه وصل است **وصل** که مثل نعل آن کمره یا
 که چون برا فرزند فرو منبر و واگرا آب یا سرکه بر و زیر
 استعمال او زیادت کردد بکند **I**
 طاقونی و از و کره بزد **پس** یا از **II** یا **III** یا **IV**
 مطنی خردی و از قنیه نصف خود را با یکدیگر مچین کند
 و بوزن قنیه **مرار** یا **سقا** قنیه **بری** و مثل او زهره سنگ
 بحری و با آن در آینه زد و نکا پردازد پس بکند **II**
Ion یا ب **اقتدار** که خواهد در و پیش و اجمعه
 و از ناب ایش ترا کند و سخن کند مثل آن زینب خالص

مشقل

نکساح

جیم

ذراع

و دغن کند آنرا در ذبل رطب مدت چهل شبانزود روز
 بخورد و بگذرد ذبل کند و همیشه آنرا با سرب گرم ترطیب نماید
 بعد از چهل روز دهنی زرد شده باشد آن گره طائفونی
 را برین مهن بیاید و آب را آن مذکور محفوظ بپروند
 تا وقتیکه محکم شود دیگر باره بدان مهن ملطح سازد
 و آتش در روز کند که مشتعل گردد و هر چند کسی در اطفا
 آن کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعه نمد را سه بار در
 در سکه افکارد و بعد از آن که را بدان عمر کند و سه روز
 همچنان منمور بگذارد تا شعله او فرو نشیند و این
 در غسل باید نهاد و برافروخت و اکثر این مشغله

سلاطین ۱۰

سلاطین را بکار آید و قتیکه در شب سوز شوند و بارندگی
 پیدا آید و باد های قوی وزد **نوع دیگر** عجیب تریکیرد بر اع
 و او حسی از ذرا بچ است که چون شب تیره طیران کند
 روشنی او چون چراغ میماند و او را خشک کرده با زین
 خالص تخی نماید و در شیشه صافی کرده بر شتر به هر سو
 و طبع محرق محکم به بنه دود در ذبل نهاد بر حضرت و
۴۵ چون با هم بر آینه نند و قتیله
 بر آن لوده در سرجه نهند و بدین الخلل بر آینه نند
 همین خاصیت دارد **مس** قتیله السوخ و آن قتیله است
 که چون بر آفرودخت شود و چون خصار مجلس بجایت مشوه

صدوح

کف دریا

قتیله قن
 دریا که کف دریا
 دریا که کف دریا

نمایشه چون جمعی که سمت منج مبتلا شد بیکدیگر استخوانها
 که از **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** است
 و باید که آن **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** مشوب بلونی دیگر نباشد مقداری
 از **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** او مانده اول اتقی کند و مانده ثانی را
 ذوب نماید و هر دو را با هم ممتزج گرداند و از خرقة نادر
 فستق سار و بدین دو مطلع گردانیده در چسترانی
 برافزود و باید که آن چراغ حاضر باشد بدین ذیت صفت
 مخلوط آنچه مذکور شد روی نماید و بعد برین کتاب آورده
۱۵ **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** هر حیوانی که بکشد با **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** او
 برآید و خرقة نادر س را قتیله کند و با آنها که در

ذنب کلب
 کلب
 شخم

شخم
 شخم

زبل

کتاب تجارب الدیم و کتب دیگر

زبل نهاده هر هفت روز تبدیل زبل کند تا وقتیکه براع
 در آن حل کرده پس بگیرد **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** از **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** یا **۱۵** **۷** **۶** **۳** **۲** **۱**
۱۵ **۷** **۶** **۳** **۲** **۱** و بر موضعی ترکیب کند و عملول مذکور سیلابید
 بر ریشه از خاج همان طایر و آتش بروی افزود
 کند که حال شتعل گردد و هر چند باران بر او بارد یا بر
 بروریزد با خاک بروی بشند منطقی نشود چندانکه آب
 بروی ریزند اشتغال او رانده گردد و لطفه او میسرست
 مگر نه بزم مملول در حل خنایچه در عمل سابق مذکور شد
و فصل دوم قتیله تصویر و آن قتیله ایست که چون
 بر او خسته شود مردم بکشد بر صورت ملائکه میکنند

کره شب جدید

قتیله که بکشد بر صورت
 ملائکه میکنند

از آتش آفریده شده و این عمل بر آن وجوه است که بکیرد
عین سلوی و آن مرغی است که شمالی گویند در وقت
یمن بسیار باشد و در قرآن است که تخطی رقوم
حضرت موسی نازل کرد اینده بود و ما بر تخمین چیست
قال جل ذکره و انزلنا علیکم المن والسنوی و چون
دیده او بدست آید از آن در یکدیگر باید مالید در انبای
رجاجی صحت روز نشوی باید داد چون حصیان الطیر
پس از آن معده است **ن** صافی با آن آمیخته
در جراتانی بنامید که فیتله از قطن بر می ملطخ است
در میان مجلسی بر باید افزودت تا هر که در آن مجلس باشد

نیت

بکار

دیگر بصورت فرشتگان بنیدار آتش او را نیز بهمان
همینت همینند و این بغایت عجیب است **و سن**
فیتله الزنج و آن فیتله است که چون در مبره افزونند
مردم یکدیگر را بصورت زکیمان همینند بار و بهای سیاه
و بویهای مجد و بلههای سطر و عملش خجاست که فیتله
از خرقه یا بر یار کوی سیاه بر وزن زنج که مخلوط بیم
II x ۶۰ باشد مطبخ ساخته در مبره سیاه تعبیه
و درین الزنج بر بالای آن ریزد و بر آن سرورزد و در
وسط مجلس که آن صورت نذکور شد روی میساید
ن عیدیکه **۷۴ x I x ۵۵** و فیتله از وی قرص سازد

فیتله از کوی سیاه
بصورت زکیمان
همینند

حجام

ابوین

و در چراغ آن جدید بروغن لا و لا را فروزد اما باید که در آن
 خانه چراغی نبود غیر از آن در وقت شبک عظیم تر بود نوع دیگر
 در دهن **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
۵ قرص این در افکنند و بدین روغن چراغ را فروزد
 و فستق را گتان خالص باید خاصیت همین است
نوع دیگر که یکم چیرا و **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 برآمده و فستق را **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 بدان طغ سزد و روغن زیت را فروزد نوع دیگر
 در گتانی دیگر است که **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
۳۵۳ **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** چون با هم برآیند و با آنها که گفته شد

بنفشه کبریت
 پنج
 جامه ندیل
 چراغ آسودگی

تغذیه

تلخ نماید و **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 لا و لا را فروزد رو بهای مجلسیان بصورت همان خوبان
 نماید و شرط کلی در عمل جمیع قیامل سده منافذ است
 و اتقاق ابواب نایم و در حقیقت اسکندریه نیز درین
 وجه آورده **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 که چون روشن شود جیات عظام بنظر آید و عمل درین
 نوع است که بگوید **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 و فستق را خرقه مسطوح بدان بیالاید و **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳** **۳۵۳**
 در حروف آن نهند و بدین زینق در سراج آسود
 یا خضر را فروزد و در بعضی سیال آورده که فستق

زنجار

فستق که ماران عظیم نماید

تخم حبه آسود

جلد حبه

از جمله ۵۵۱ کتبه دروغن لفظ برافروزد و همدرین
کتابت کورست ۵۵۱-۱۷۳ را یکیز و نگارید
و ۱۷۳ او را نیز یکیز و با کتبخ را آمیزد و خفته
نادوس قدیم را بر ۱۷۳ پیچیده بعد از آن که
آن غمروج را در میان آن نهاده باشد و مصدر است
از دهن سخوم ۱۷۳ باروغن زینق بر آمیزد
و در سراج ریزد و منافذ میت را محکم کند و از سلیخ و تخم
ندک و قدری بر آتش نهند و این عمل بطهور رسد
و **صل ششم** فیتله العقارب خاصیت او است
که چون از دوزخه کرد و آن موضع پرازد کردم نماید بکیرد

جیه
سلخ جیه
شم

جیات

فیتله که مردم نماید

۱۷۳

۱۷۳-۱۷۳ و از نایب عقد ۱۷۳
۱۷۳-۱۷۳ و معین النمل با هم سخی کنند
و منقوی الوده بدین العقرب بیارد و ازین مسحق
بروی باشد و در چراغ آهن بدین زینق برافروزد
و وصل است که قبل از ایقاد فیتله بدین النمل تخمیر
کند و جس دغان اصلی کلی است که بهوستلاشی
نشود و اگر یکی یاد و از ۱۷۳ را آتش کند
عمل کالتر بود و **وصل** فیتله الطیور چون مستیله
مشغل شود مرغان سبزه و عصافیر و امثال آن
بمظر آید که طیران مینمانند و هیچ یک از ایشان بدست

ط

سلخ جیات
عقارب کبار

فیتله دغان
و عصافیر

عقارب

دم العصفور

غنی آید و عملش برین لطیف است که بگرد **۶۹۸**
۷۲۳ از خضر و **۶۳۳** او و **۶۳۳** فیتله
از پوست کردن خردس **۶۳۳** ب روزه
این دو مذکور را کوفته و مقداری از **۶۳۳**
عراقی برود پاشیده در آن سجد و بخرقه نادوس ملوف
گرداند و در سراج بدین لاولا برافزود هر که
بدان در آید مرغان بسز میند به پرواز در آمده
و از هر طرف طیران آغاز کرده **۶۳۳** دیگر آورده
که را سو سو ده آینه و دنب او و سر بوضعا و دم او
که بگفته تعیین یافته باشند مرفوح به **۶۳۳**

زنجار

زنجار

عراقی در میان فیتله نهند و بروغن لاولا برافزود
بهین عمل کند **۶۳۳** فیتله از قرض مخصوصت زن
هر زنی را که نظر بر آن فیتله افزوده افند فر خاک شود
و بر قرض آید و چشم و ابرو و گوشه آغاز کند و باز به
نمایند و خواهد که خود را بر زمین افکند و زود یک باشد که
از غایت طرف بجهت بهوش شود و عمل **۶۳۳**
۶۳۳ بگرد سخی کن و بر خرقه از گمان نش
و فیتله ساز بشرط آنکه بعرات **۶۳۳** سوده
بادین زین در آن میان کرده با سخی و خون این فیتله
روشن شود در پیش زنی و مشا به نماید شعله آترا

فیتله از قرض از او

خوبی امیض
در آن
مستقر است
بلسان فیتله

علم اصغر در بند بحر
از زنگنه

زیت

زیت خضر

سلیقون و اسفندج
برای زخم

شمع

بهرت و غیره

بگیرد: ۷+۳۳۷+۷۷+۷۷+۷۷+۷۷+۷۷+۷۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

خرق کتان بند کورا خرت سار و ادویه مذکوره را در آن

خرقچه چمد و روغن زینق بر آن سرور زد و جوهر غیبی

نظر آید و بهیات عجیب مشاهده رود و اگر خواهد

اذان ایشان چون اذان جمیر نماید بگیرد: ۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷+۳۳۷

و سخا اذن حمار

فتنه که کند
بسته بر جنبه

بکرت

معاینه بنید و اگر **۵۵** **۵۶** **۵۷** بار و عن زینق
 و فستید کتان در سراج بند همین عمل کند **و صل ۱۲**
 فستید الصفرة و آن سبب رویت و وجه حصار باشد
 در غایت صفره که گویا ارواح ایشان تخیل یافته
 و عیار فنانان نشسته و صل درین عمل **۵۷** **۵۸**
 عراقیه است و قتی که سخن کرده باشند با عصاه
۳۳ **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲**
 و چون این
 مسوق مغلول ساخته بار و عن لا و در چرخ اندان
 برافروزند و اشکال و بیانات عجیبه ملاحظه رود
و صل ۱۳ فستید الکلاب و این عمل کتبه آن کرده میشود

مغره

غیب الثعلب

که صورت حصار

که صورت حصار از بخار آن فستید چنان تخیل شود که گویا مشابه
 صورت کلاب است و طریق این عمل چنانست که بگوید
 قرار الکلاب **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** ایشان و
۱۳۷ **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰** **۱۴۱** ایشان و
 میالاید خر قکتان و از آن فستید ساخته در چرخ اندان
 بر و عن زینق صافی برافروزد و وجه ابالی محافظ
 و وجه **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲**
 فستید البحر چون این فستید را برافروزند چنان نماید
 که آب خانه آمده و همه خانه را فر گرفته و کسکه
 خواهد بدان خانه در آید پایی بر همه کند و جابه نال کند

و نسخ اذان و حمد و دیاب
سکین

کلاب دیاب

و قبل از انقا و فستید تجر کند بمسوق مذکور و چراغ را
 در پس و برافروزد که آنچه مذکور شد معاینه بنظر و آید
 و نکته نه اگر خون **I. ۱۰. ۱۵. ۲. ۵. ۱۰. ۱۵. ۲۰. ۲۵. ۳۰. ۳۵. ۴۰. ۴۵. ۵۰. ۵۵. ۶۰. ۶۵. ۷۰. ۷۵. ۸۰. ۸۵. ۹۰. ۹۵. ۱۰۰.**
۱۱۲۷۴ با هم را آمیزند و در چراغ اندان کرده فستید را
 که از قطن جمیر ساخته باشد بوی درازند و بر مسند درند
 همان عمل کند **و وصل** فستید اجل چون این فستید
 برافروزد هر که در آن مجلس باشد بصورت شتر
 نماید **و وصل** این عمل شخم و آب است که بدن او مانند
 جبه باشد و سراوشبیه به شتر و ذکر او در **و وصل**
 اول افضل دوم در مقصده اول مسطور شده در اعمال

خوکوش در الیورد

و بسیار باشد که آن در موج در آید و از طلاطم امواج
 ترسند و از عرف غرق شدن بجانده وینا میزند عمل این
 فستید بر آن وجه است که بکبر **I. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.**
۱۱۲۷۴ مثل پس نه کوازل را
 مذکور آخر سخن نماید صحیح در غایت خوبی تا امتزاج تمام
 باید و در سخن خشک شوند پس تبانه زین الحجر و ششم
 متعج **و وصل** **I. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.**
 برابر پس فستید از قطن ترتیب نماید و از این فستید مذکوره
 آخر او را سه نوبت تطبیح کند پس مزوج مسوق را
 در وسطا و تعبیه نماید **و بحوم** دو آب بجری افروزد

باید که در وقت
 عمل این
 از خور
 و با بوی

شخم و تعبیه

و نقل

ناموس اصغر چون تخم او بگیرند و بکند از بند و حبس
 نادر و سبوی بیایند و در مصباح جدید حضرت
 برافروزند و در مجلسی صور اهل مجلس بر صورت
 شتران نموده شود هر زنی که خرقه بوده باشد
 سرخ هسماه یا سفید علی هذا **و فصل ۱۶** فقیله
 السخن و اشجان فقیله باشد که برافروزند هر که
 در نور آن حرام باشد چنان نماید که در کشتی
 نشسته است و کشتی در آب است و عمل او برین
 قانون باشد که بگرد **۱۰۵۳** **۲۰۱۰۳** **۲۰۰۳** **۱۰۵۳**
 و دیگر **۶۲** **۱۰۵۳** **۲۰۱۰۳** **۲۰۰۳** **۱۰۵۳**

شمشاد روی
 بوردار منی

نیل

نیک قمع فرج کردن از کوی **۱۰۵۳** فقیله
 سازند و بدان بیایند و برو عن لاولا که در بخت
 صفا باشد و یاد هنر از نبت برافروزد و در حرا غدا
 جدید همه اهل مجلس چنان بنشیند که در کشتی نشسته اند
و فصل ۱۷ فقیله الخضره و آن فقیله است که چون
 برافروزد خانه و هر چه در دست بر نماید و آن فقیله را
 بدان نوع توان ساخت که بگرد کوی یا کوزه و بی
 و رخ و است است که نوباشد و بی آهار و مقداری
۷۵۵ سوده بروی باشد و فقیله کند و در حرا غدا
 بسز نور و عن **I** **۱۰۵۳** **۲۰۱۰۳** **۲۰۰۳** **۱۰۵۳**

نیل
 حب الطریح

تختش

سرمه

و هر چه در دست بسز نماید و گفته اند اگر **سرمه** **سرمه** **سرمه**
سرمه **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه**
 تا زنگ کید پس و برادر میان آتش فروخته افکنند و در
 خانه فرامیزد خانه جمله بسز در نظر آید **سرمه** **سرمه** **سرمه**
 الصفوه در سایه این چراغ هر که باشد زرد روی نماید
 و گفته اند دو کس نزد حکیمی از فرزندان خود شکایت کرده
 که هر دو بکدیگر متعلق شدند چنانچه یکت از هم شکست
 ندارند و دست از همات باز داشته طریق حیا و
 ناموس را که آشته اند و بدنامی عظیم از ایشان بما
 لاق میشود حکیم این فتنه را ترتیب داده فرموده

تاری

تا هر دو درین مجلس حاضر شدند چون کید کیر را در سایه
 این چراغ دیدند و بروی از ملاقات هم متنفر شدند
 که نام یکی پیش دیگر نمیتوانست بر وجهه کراهی که در
 شکل کید کیر دیده بودند و از آنست که این فتنه را
 فتنه النفر نیز گویند و عملش آنست که فتنه تا مذ
 ازینب کهنه و سوتش **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه**
 روی ریزند و در شدت فتنه مبالغه نمایند پس در سر
 بناده بر دهن جل را فرزند هر که در پیش آن چراغ
 باشد روی وی زرد نماید و زنده اش سیاه و کوشش
 بسز چنانچه شکل او موجب تنفر باشد از او گفته اند

سرمه روی

زیرخ و زنجار
باز تار تار

اگر **۱۵۵۸** و **۱۵۵۹** در کوی کبود
پنجم در چپه اعدان به روغن که خواهند بر اثر خوردند
بهین خاصیت دهد **وصل سوم** در دهنه و آن
بشت عمل است در هشت **و صل اول** دهنه
الجمامة و این دهنه ملج و عجیب است چون بدین دهنه
تبخیر کنند در در خانه که در مردمان شسته هر که در آن
مجلس بوده یکدیگر را بغایت بزرگ و جسم سینه
چون فیضان و اسپان و مانند آن **و صل درین**
عمل شخم مای است که آنرا دلیقین گویند و شخم فیصل
و چون آن دو شخم حاصل شود یکدیگر **۱۵۶۰**

کالنج

اصول

هندی و نرم بسایند و سنجین مذکورین بچین کنند
و جها سازند مانند نخودی و در سایه خشک کنند
و بوقت حاجت بر آنش بجزر کنند باید که در خانه
بناشد که در خان بیرون رود غیر از در و محله باید که
درون خانه باشد در آستانه ننماید که درین در خان
اهل مجلس بچشم یکدیگر بغایت عظیم و جسم نماید و که
بر بیرون باشد ایشان را بغایت بزرگ بیند و از
ایشان ترسد و هر سه و این عمل را عجیب است
و صل دهنه التماسیل چون بدین دهنه تبخیر نمایند
در خانه تمناهای بنابر نظر در آید و همی آتای عجیبه

و شکلهای غریبه که بنیندگان از متخیر و متعجب مانند
 وصل درخیل نیز پیله و لغین است چون آن بدست آید
 بسیار گرفت **Flux Ixxv و Flux Ixxvi**
 و مشک طراشیح و این هر سه دارو را جدا جدا
 باید گرفت و پس از آن با یکدیگر همزج شده و برکت
 نماید و ششم مذکور عجین ساخته همما بر مثال همی
 ترتیب باید داد و در ظل نیکو خشک کرده می فطنت
 باید نمود و بوقت حاجت تجیر باید کرد تا آنکه مذکور
 معاینه دیده شود **صل سوم** دهنه الا حباب
 چون خواهد که از مهبی خبر یابد و آنچه در کاری واقع خواهد

زنجار و جورد

از قوت

از خیر و شر روی ظاهر کرد و بدین دهنه تجیر باید کرد
 در هر خانه که خواهد و در آن خانه خواب باید نشسته بود
 عملش بکیرد **Flux Ixxv و Flux Ixxvi** خشک کرده
 و **Flux Ixxv و Flux Ixxvi** با فرا همه
 برابر مجموع را عجین کند و شب بدان بخورنوز در خانه
 در آن خانه خواب کند البته در خواب بیند کسیکه
 اورا از آنچه خواهد خبردار کند و از غزری که این عمل کرده
 بود در باب دهنه استماع افتاد که واقع است
 اما بتکرار احتیاج دارد **صل ۴** دهنه الصاره
 و این دهنه میفید است جته مضرت موشان برین عمل

دم حمام و میوه و تخم ذیاب

سازن شوشی است که با سی کار زبان گویند

خواهد تخریب کند بر آتشی که از طب مرکب که مذکور شد گشته
 حاصل شده باشد آنچه مذکور شد معاینه دیده شود **وصول**
هشتم دخته ابلان این دخته مناسب لم تخریب است
 و چون درین کتاب ترجمه یافت هر گاه که بدین دخته
 تخریب کنند در شب در موضعی ویران که عمارت دور باشد
 جمعی از جن در آن موضع جمع آید و سخن گویند و هر چه
 عامل این جن است از ایشان پرسد جواب گویند و باید که
 از ایشان بترسد که ایشان صاحب این دخته را دوست
 میدارند و مطلقا بایند و از آوازه دست نمی کشند
 بلکه حاجات او را آنچه تواند روا میکردند و عمل این دخته

بلان

بلان و چه است که یکم و جزوی از **۶۰۶۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰**
 و جزوی از **۶۰۶۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰**
 و جزوی از **۶۰۶۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰** و جسم روی از
۶۰۶۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰ و هر یک جدا جدا
 سخن کنی پس با هم بیابیزی چنانچه یک خرد شود و اگر چه
 س ری و بخوان نگاهداری بهتر باشد پس موضعی که
 مذکور شد بروی دانگشت افزودن دست در پیش بینی
 و این دوا را بر آتش بریزی و بخور کنی قدرت الهی
 روحانیان از مرده و جن همه بر تو جمع شوند که اگر دوست
 داشته باشی باید که دلیر سخن در آبی و هر چه در خاطر داری

دم تمام صیف
 میسویا ب
 شم زیب
 نصب الدریره
 پهای که گویند

نحاس

با عصاره یاسمین میامیزد و جهت از **۱۵۰** **۳۳**
 حکم کرده مسدود را اسس کهنینه در زبل فرس زین کند
 و ترطیب تبدیل زبل امری لازمست در غنیمت
 که زبل کنند بعد از آن بیرون آرد و خشک کند و چون
 خواهد که کسی را در خواب کند قدری پنبه بر او غن کل
 صافی الوده کرده در مخزن خود کند و متفالی ازین در او
 بهشتی علی خود در مغز گوش بخورد کند بخار او بدماغ کش
 رسد فی الحال در خواب رود و **صل هشتم** دخته المملک
 در خاصیت این دخته است که کسی در خانه خود تنها
 نشسته باشد و گمانیکه در آینه چنان بیدارند که ملائکه

پرسی و حاجتی که در امری سر فر کنی و اگر کسی پیش از آن
 عمل کهنینه روزه داشته باشد و حیوانی نخورد و هر روز
 بهشت لوبت دعا قریشا و خواص او خوانده بهتر بود
 چه جرات او درین وقت بیشتر باشد و دل او قوی تر
 و عمل او کاملتر **وصل** دخته النوم چون بدین دخته
 تیغ نکند هر که در آن مجلس باشد فی الحال در خواب رود
 و عملش آسنت که بیکر دند را بحق و بدر **۴۰ x ۴**
۱۲ **۵۷ x ۶۷** و بدر **۱۵۰** **۳۳** **۱۵**
 و چند بیدستر و جوز مامل و **۱۵۰** **۳۳** **۱۵**
 و صمغ الموث و ایفون مصری و مجموع را کوفتند

شقایق العن
 نیج اسود
 و فریون

با غصا

از سقف خانه فرومی آید و بالا میسیر و بند و عملش چنانست

سر بهر دول او **۸۳۳** که بکینه **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** او و دیگر **۸۳۳**
و دیگر سر بهر **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** او و دیگر **۸۳۳**
و قلب او و دیگر **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** او و دیگر **۸۳۳**
این خاصش دول او **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** او و مجموع را بگویند کوفتی نرم

بدان این مذکور است تیسند بدم فضا و سینه
و این عمل تکرار نمایند تا وقتی که مجموع مثل شمش
شوند نگاه آنرا خوب سازد بمقدار محسوس و خشک
کنند و در هر مجلس که این عمل را عود و خصلان بکار
ببخیر نمایند هر که آن دکان منفع بنماید او را شمس کرد
که ملایکه از سقف بدان خانه درون می آید و سقف

یازده

میرود میروند و این را عجایب و غایبهاست **فصل هفتم**

در عجایب سراج و شمع و آن باریزه نوعت و باریزه
و وصل بکلیط ذکر در می آید **وصل** سراج الماء و این سراج
که باب فروخت میشود و عملش است که بکیر در آن

I **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** آن مقدار که خواهد و ترسازد
بدین **۷۲۵** **۵۵۸** **۷۲۵** محلول و از وقت سینه برت
نماید و در چهره اعدان نهند و قدری روغن روی
ریزد و آب بسیار در وی کند فی الحال برافروزد و آب
مانع اشتغال شود **وصل** سراج الحرب و آن دو چهره است
که بر می افزونند ایشان با یکدیگر محاربه می نمایند

خواب السقر
سر کین کاو
سند روس
۷۲۵ ۵۵۸ ۷۲۵
طرح شمع و قیاس همه است
روغن کتان اول گفته ۱۲
سند روس غرض از آنست
که با یکدیگر است و از وی بود
در روی انداختن فی کله
و طبیعت وی گرم و
خشک بود

و این را بجای اجمال است و عملش بنام نوا است
 که در یک چراغ **۹۸ I** سه سله و صغ
 باید کرد و در دیگری **۵۵ I** سه برین و جگه
 دو فستق را خیزد امیض بناید و هر یک را یکی از آنچه مذکور
 شد بیاید و در سراج علیجه نماید و بدین لاولا برافورد
 و در مقابل هم وضع کند که با هم جاری نمایند و سبب کثیر
 ناظران شود و گفته اند که یک قندیل به **۹۸ I** م
۹۸ I و دیگری به **۹۸ I**
 می آید و در دو سراج بنماید همان صورت وقوع پذیرد
و وصل هم سراج الصلح و این دو چراغ از هر چه اجابت آید

شمس کبیر
به دیب

شمس محمد
به خودس

از ابدال

اگر نزدیک یکدیگر باشند شعاع ایشان بهم متصل گردد
 و نور ایشان یکی شود و اگر دور باشند شعاع یکی از
 ایشان قصه کند با قبال آن دیگر و جستن از او
 محسوس گردد و اگر چه سراجی باشد او را دو طرف
 بود یا چهار طرف در هر طرف او یک قندیل یا دو قندیل
 نهند و بر نفس زدن عمل ایشان زودتر و اثر آن
 ظاهر تر باشد و صورت عمل خایست که یکم در **۹۸ I**
۹۸ I و دیگری به **۹۸ I** هر یکی را
 علیجه مفتولی سازد و در چراغ اعدان برافورد بر و عن
 زیت باطل با زین که آنچه مذکور شد بمطر صراحت آید

شمس کبیر و شمس

مسحوق سراج الوهیبین و آن غسسته را چون
 برافزوند اهل مجلس نور و برانه بینند و هر که در مجلس نشسته
 چون مجلس کردی را روشن و برافروخته بیند
 و این نیز غریب است و عمل او برین گونه است
 که بگردشخم و لغایان و بگردازد و قند ارگتان بدو بیاید
 و مقدار آن از **۱۰۰** سوده روی نشسته
 کند و بر روغن نغصه برافزورد و هر که در پیش روی باشد
 مطلقاً روشنی این چراغ نه بیند و هر که خارج
 آن محل باشد بیند **مسلم** سراج الضاد چون
 برافزورد و بر روی آب تعبیه کنند هر ضفدعی که

زنجار

دران

دران آب باشد ساکت گردد و مطلقاً آواز نهند و این
 چراغ را بر بنویسند عمل میکنند که ششم تسبیح و ششم **توضیح**
۴۸ جدا جدا میکند ازند و با یکدیگر می آمیزند و مقدار
۶۰ کوفته نرم کرده با ایشان مخلوط میسازند
 و بر روغن زیت پاک تشریب مینمایند چون ترتیب
 تمام یافت یعنی امتراج کلی در میان ادویه و آغشته
 قند ارگتان بدان باید الود و در چراغدان مس
 روشن زیت باید افروخت و بجد که تواند چراغ را
 بر روی آب تعبیه باید کرد که هر ضفدع را که لظنه
 برین چراغ افروخت افند خاموش گردد و مادام

توضیح

نوم

این چراغ باشد ایشان بنهند با یک مشتغله کنند **مس**
 سراج الیه و آن چراغیت که اطفاء و ابعثای
 بدست عامل است یعنی چون نزدیک سراج آید
 و هر دو کف دست خود را بکشد و پیش چراغ برود
 فی الحال نور آن چراغ فرو نشیند و چون دست دور
 برد و فرو بندد در زمان مشتعل کرد چنانچه در اول
 بار اگر دست پیش بر و منطفی شود باز که و اسپین برود
 مشتعل گردد و هر چند تکرار دست آوردن بدون
 کند همین صورت سمت وقوع پذیرد و وصفت درین
 عمل است که بگوید **۳۸** هندی آنرا نرم نرم

زید

یک

بگوید و آب کا نور عجمین کند و هر دو کف دست خود را
 بدان تظلمه کند و اگر مقداری **۸۷۷۷۷۷**
۷۷۷ بدان منظم کرد این عمل کاملتر بود پس چون
 دست الوده بدین ادویه در پیش چراغ بکشد
 نور او منطفی گردد و چون قبض نماید نور سراج اعاده کند
 بر همان منوال که بوده **نوع دیگر** که طلق آب است
 بسته در خویطه که با پس حکم صلب کند و محبوب را
۸۷۷ که هفت بار حل و عقد کرده باشند
 بیامیزد و در خل بند تمامی محلول گردد و حل **۸۷۷**
 در روده باید که نزدیک آب می آید و عقدش

طلق محلول

عقاب

المزاج من العقاب
 نوز در

بتشویب برآتش نرم دانه سلم وصل سراج البصاری
ترسیان فرنگ این عمل میکنند در دیرهای خود جهت
آسانی و این چنانست که در جمع روایانی خانه اگر
تنه است و اگر چهار دره و اگر بیشتر ایشان چراغی
روشن میکنند پس این شعبه ساخته اند که کین چراغ
که روشن میسازند همه چراغها از آن روشن میشوند
و بدین روش چنانست که همه چراغها پراز روشن میسازند
و قندیه بارادرو وضع میکنند بر وجهی که چون آتش بدو رسد
نی الحال روشن گردد و I ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵
شدید میگیرند و تظلمه میکنند ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵

و جملی طویل
کبریت

مخلوطا

مخلوطا بدین ملبان و آنرا از چراغی چراغی کشیده
مشت و دمی سازند بطرف قندیه که موضع در آن سراج
و همچنین از چراغی چراغی چند آنچه باشد پس چون چراغ
روشن شد بواتی نیز روشن میگرد و گفتند اندر بکبر
E ۳۳ ۳ محوق را در رگویی سجد وار و وقتند کند
قط
در چراغها نهادند یکی بر بالای دیگری بقت از نیم کز
وضع کند و بالا بین را بیفزوز پس گاه که او را
زیرین در گیر و وصل سراج الصراط این مضحکه
نی اختیار از صوت و صدای طاهر کرد که موجب
خنده باشد و هر که استماع نماید البته خنده و عجلش

بعض نعل
جبه خروج

بعض نعل

زین سام بر

دم سحمت
یعنی نعل کشت

چنانست که بکیرد **۷۹۴۵۰** مسحوق
دستی او بدین **۷۹۴۵۰** باید پیش
بدان بیایید و بدین زین روشن کنند و باید که حال
چراغ اقبل از آن اچتر خوراندند خروج بقدری ار **۷۹۴۵۰**
۷۹۴۵۰ که چون چراغ بدست وی
فی الحال آنچه مذکور شد از وظایف هر کرد **نوع دیگر**
بکیرد **۷۹۴۵۰** و در حقه
تصفیت کند و در سراج جدید بر آن سرور در حامل آن
چراغ از همین حال دست دهد **نوع دیگر**
بکیرد **۷۹۴۵۰** و خشک کند

۱۱۹۶

در حقه کتان چمپه از آفتاب سازد و چراغ ا
بنامه بدست کسی دهد که را فرزند و چون را فرزند
فی الحال از صوت و صدای ظاهری ظاهری که در کتب
نصیحت شده تا وقتیکه از دست نهند یا بکیرد برین
وصل شمع الخشب چوبیت که را فرزند مانده
شمع روشنی دهد و عملش است که بکیرد چوبی
سیفند یا کیره که دو دو او خوشبو باشد و آنرا روشن
۷۹۴۵۰ با بناید **۷۹۴۵۰** نطفه سفید و سندی
را خروایتی و به **۷۹۴۵۰** بیایید و بر آن
طلا کند هر وقت که آن چوب نزدیک آتش

نطفه سفید و سندی
قطران

شم کلاب الیا
دین العار

چون شمع زرد بر آسنسوزد و روشنی بخشد **لوسه** مگر
بگیرد **۱۷۵۹۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰** و سخی کند
با **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰** پس عجم کند بصافی
که با کبریت سخی کرده هشنه تا نماند مرهم شود و بر
خشب یا قصبه طلا کند مطلوب حاصل کرد
وصل شمع آتیه شمعیت که چون افزود
طایفه چنان نماید که مطلا و مذہب و دیده از مشابہ
آن خیره شود بگیرد **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰** جنس وی
و از **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰** خردی و از چینه خردی
بتای سودنی نیکو دید جریز به پز و به **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰** مخلوط

طلق آبی
سندوس
شمع

کردان

رغوان

کردان آنکه خرقه از قطن مصبوغ به **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰**
فراگیرد و او را در میان شمع مذکور مدفوف سازد
و چون شب درآید بستاند خردی از **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰**
۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰ که وزن او پنج درهمی باشد و مثل او
۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰ و برابر او **۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰**
و این مذکورات را در مجره افکن در وسط بیت که مغلوب
ان بواب باشد تنجیر کن و شمع مذکوره را در میان خانه
را آسنسوز که چنان نماید که همه خانه بطلا الوده است
و برق و شعاع او را بصار را خیره کردند **وصل**
شمع جلد و آنچه باشد که از پنج شمع بر آسنسوز قدری

علم صفا

مصطکی خود برق

کافور بختی

۵۰۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰
 بر بالای آن ترکیب
 کند و بر آتش روشن شود و آتش بآب بن
 فرو نشیند **فصل** در عجایب خواهم و چهار لوع
 از اعمال و در چهار وصل نفیست که در می آید
مصل خاتم الحکمه این خاتم را بر رخامه هاس یا
 به جری یلسان که وضع کنند متحرک گردد و صنعتش
 بر آن وجه است که بگوید **۵۰۶۰۷۰۸۰**
 و در زیر زبان نگاه دارد تا لعاب و درد هین جمع شود
 پس خاتمى فرا گیرد و بدان لعاب ساخته رخامه
 بسا به معرفت نهند فی الحال متحرک گردد و از جای خود

شب یمانی
شکر

بیض النعم

برود **نوع دیگر** که در خاتمى که از آنک در نصفی نفه ساخته
 باشند و ترکیب کنند بروی یکین از قهر **۵۰**
۶۰۷۰۸۰ از حجر که در این شکل را بجای خمر
 یا آب لیمو بر آن فرض نویسد و در جری بسا هندی که متحرک
 گردد و پیران رود **نوع دیگر** خاتمى از صید باز
 و در یکین آن او **۵۰۶۰۷۰** طیار و وضع کند
 و روی آنرا بپوشد بروی که ظاهر نشاید
 آن نیز بر رخامه متحرک شود و موشى کند بعد از آن
 و لعاب **نوع دیگر** خاتم الماء این خاتمىست که بروی
 آب بسته و صنعت آنند چنانست که در آن او

زیب

که با سندی روی

باید که دانک نیم زیادت نیاشد و یکین **۵۰۵**
باید که در رعایت خفت و
چمن خاتمی بالای آب بایستد و بقعر آبی فرود
نوعی که هست که چنان میازند که چون در ظرف
آب نهند بعد از زمانی حرکت کند و از ظرف بیرون
افتد و آن بواسطه آنی است که در ظرف آب نهاده
آتشین بر آن وضع کنند و آن بعلت بیله می بارد **صل**
خاتم النار و این خاتمی است که چون بر آتش نهند
فی الحال از آتش بگریزد و آن چنانست که خاتمی
از فولاد بسازد و بقدر یکین دان او طبقه تریاده

ادی دی

بر روی می لحام کنند و میان طبقه سوراخی باشد
بقدر سوراخ سوزنی و آن سوراخ مقداری **۹۵۳**
۱۰۸۳۸ در وی ریزند و آن سوراخ را نیز
بقطره از نحاس اصغر تلخیم نمایند و چون این خام
را بر بالای حرارت نهند اندک وقتی را در حرکت آید
و دور افتد از آتش **و صل** خاتم الحام خاتمی است
که چون بر زمین حمام بی در حرکت آید و بغایت
عجیب نماید و صنعتش چنانست که خاتمی بسازد
۸۱۴۶ از فضه بغایت رقیق و از لقیقه
که در و باشد قدری **۱۰۸۳۸** در و

سیاه براج

مخوف

یزین صفا

قیمر

ریزد و روس البقه را به **۸۵۴** یا هر چه است حکام
میداشته باشد محکم سازد و در آنکشت کند چون حمام
از آنکشت بیرون کرده بر زمین گرم نهد در حرکت آید
و بیرون حمام نیز در موضع گرم که بپزد متحرک گردد و در بعضی
غریب آید **فصل ششم** در عجایب قناتی جمع قنینه آ
یعنی شیشه و ازین باب چهار نوع در چهار وصل
سمت تحریر میباشد **وصل اول** قنینه الاستعال و این
شیشه است که راس او مشتعل باشد مانند شمع از حوت
و آن چنان بود که بخرید **۵۸۵** **۵۸۶** **۵۸۷** **۵۸۸**
و قدری **۸۸۲** در و ریزد و بر آتش بگذارد تا بکوش
ورس

زیت طیب

آید

آید و دخان از او منضاع گردد پس خبر که او را با آتش
نمایستی باشد بدان دخان در دخی الحال مشتعل
گردد و زمانی در آرام و خسته نماید **نوع دیگر** مگر قنینه
و سغه البطن ضیق الفم مثل کلاب زین و مقداره
۵۸۹ در وی ریزد پس از آن کفی **۵۹۰**
بر وی باشد و سر پوشیده بر آتش آنکشت بپزد
تا بکوشد آید چون بپزد که دخان بر آید و بخار ظاهر
آتش نزدیک رود که فی الحال مشتعل گردد و در وقت
خانه را روشن کند **نوع دیگر** مگر شیشه دراز کردن
صافی و نصفی از او پرس راز **۵۹۱** **۵۹۲** **۵۹۳**

سرکه

خبر صافی غیبی

بخ حریف **د ۵۵** و یک کف **ه ۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 دروی نکلن و بمقدار درمی از **۷۴** **۷۶** نیز دروی
 الفت کن و بر آتش انگشت نه تا بچشش آید
 چون دخان نضاعد باید **د ۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 بدان دخان نزدیک که برافروخته کرد مانند سبغ
نوع دیگر قتیقه الصونیشیه است که در شب
 بی آتش روشنایی دهد و عملش چنان است که قتیقه را
 که لایق اند مقداری **د ۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 دروی ریزد و قدری **د ۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 کند که از ضوئی عظیم ظاهر گردد خصوصاً که از جاجیه

نخل خرفهفت
 کبریت
 کبریت
 کبریت

ضیقته الراهان

ضیقته الراهان باشد در مکانی مرتفع سه ماهه در شب یک
وصل قتیقه العلی که آبی دروی آتش بچشش آید و
 عملش این نطاست که بکیردیشیه دراز کردن و
د ۱۷ **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 پس مقدار از **د ۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 و مخول دروی ریزد که بچشش آید جوشیدنی شود
 پس اگر شیشه رکفت نهند که عجیب نماید و اگر بروی
 سطح نهند عجیب تر نماید **وصل** قتیقه الخط و این
 شیشه است که از مکانی رفیع بکنیده سالم بر زمین
 نشکند و آنچه است که راجحیه محشو گردانند به

و نخل خرفهفت
 بوره ارمی

برین جاج
یا پر حجام

۵۸ I x I H یا I n x v I n x v I n x v I n
موضع از خالی نماید و سر او را به **سلسله** ۹۶ و حکم مستوی
گرداند و بپنجه از بلندی که چون بزین رسد مطلقا
کسری بوی راه نیاید اما زین خاک نرم باید و حجر
و حصان باشد و بعضی گفته اند شیشه غلیظ القهر باید
و شوی بهین در صق او باید و بر وصحت هر یک از تو لیس
تجربه مخفی کرده **فصل هفتم** عجایب التماسات و کیفیت
اعمال آن و ازین قسم نیز چهار عمل در چهار فصل مرقوم
میکرد **فصل** التماس النار و این تمثالی گویند از
چوب خسته که با تیش مستمسک کرده و تیش در ظرف

کلمه

نکند و او را نوزد و ضیقش خنبن است که **کار** ۵۸
سلسله ۹۶ خردی **سلسله** ۹۶ **سلسله** ۹۶ برابر
پس حل کند و هر دو را با عصاره عوسیح و یا میراره
بقدر آهسته داخل خم نقیص بران مخروج ریزد بدین آب
طلکان هر خشت که خواهی بجز کل تراشیده باشی
و بکند تا خشک شود و تا میان تا میان همین عمل بجا آرد و
تکرار نماید و عظیم است و چون این تمثال مطلقا در تیش
فکلی نوزد مطلقا و اگر کل با ضیاط کرده باشی چون این
تمثال در تیش رود و میرد و عجیب نماید **فصل**
تمثال الدناب و آن تمثال است که چون بر جوان وضع کنند

غری ملک
شب همان

درز یا میکانیکی که کلس بسیار باشد و این تمثال را
 نزدیک آن جوان برند و مطلقاً یک مکر در خون
 نکرده و **مصلح** تمثال الطهور و النخا و این دو
 تمثال است که یکی مخفی و دیگری ظاهر شود و این طبع
 طبع است و عملش به نوبه باشد که دو تمثال بسازد
 و از موم شکل یکی از تماثل جانوران آبی چون بط
 و ما صنفی و در ظرفی از آب آفکند که یکی فی الحال
 بآب فسر و رود و یکی بر بالای آب بایستد
 چون ساعتی صبر کند گوید آنگاه در زیر آب است که برود
 آبی بیرون آید و آنرا که بر روی است فسر نماید

نگس کرد آن میل نکرده و عملش خاینت که بکیرد **۴۵**
۴۶ قوی الراجیه سرخ یازد **۴۷** م **۴۸** م
 یا بسبب هر دور اتقی کنه و بما و **۴۹** م **۵۰** م **۵۱** م
 عجیب کند پس دست خود را بر روغن زیت بشوید
 و از این چنین صورت شخصی بسازد که کلسانی در دست
 او باشد و چون این تمثال ساخته شده بستاند
۵۲ م **۵۳** م **۵۴** م **۵۵** م **۵۶** م **۵۷** م **۵۸** م **۵۹** م **۶۰** م
 تیدرم و از جو زماثل دو و آنک ممر اتقی کرده بآب
 بصل الفار عجن کند و تمثال با بران تظلیه نماید
 و بکندارتاشک کرد و هرگاه که جوان حاضر شود

کنندش
 نگاه
 بصل الفار
 کلسانی

سدب
 جعه
 فونل

پنجم نوبت که تجربه کند بدست می آید **مشمال**
 الاقصاد والاطفا. و این دو شمائل است که چون چراغ
 برافروخته پیش می آید این هر دو برند نور و مانند چون
 نزدیک آن دیگری رسانند باز روشن شود و عملش
 چنانست که در مرغ سباز بهر شکل که خواهد از هر صحن
 باشد کل مایه یک باغوب یا از فلزات و در دو موضع
 نزدیک کند که قریب سیکه یک باشد و چراغی بهر قسید
 و روغن که خواهد برافروزد چون پیش می آید آن دو صورت
 بر و نیزه شود چون نزدیک دیگری روشن گردد و حکمت
 درین است که در منقار مرغی مقصد از **۸۳۳۳۳۳۳۳**

نوشته

که فرورد و باب فرورد و حکمت درین است که خوش
 یکی باید که **۸۳۳۳۳۳۳۳ ۱۷۹۷ ۱۷۹۷**
 باشد و خوش دیگری **۸۳۳۳۳۳۳۳ ۱۷۹۷ ۱۷۹۷**
 با قطعه **۸۳۳۳۳۳۳۳** که محشو مداروی اول فیه
 رود و محشو مداروی ثانی بر بالای آب با سینه
 چون در وی اول مذوب گردد و شمائل بالا آید چون
 در وی ثانی بر برنی نقل پیدا کند بقرصش رود
 و نکته کلی که درین عمل آنجا میکنند است که اعیان
 و ادوات شمائلین مستوح می باید ترجم گوید احوال
 میران ظهور و خفا معا بهر دو دار و از ضروریات است

ملح مسوق

طبل مسوق

اسفنج

کمانوز

تعبیه باید کرد و در مقدار دیگر قدری از **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰**
 چه چراغ در اول منطفی و در ثانیه مشتعل کرد و قوی
 است که در دهن مرغی **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰**
 مخرج بدین البلبان باید نهاد و در دهن آن که
 قدری از **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰**
 و هو علم **فصل** عجایب الاقداح و از طعوتها
 او پنج نوع هر یکی در وصلی ایراد کرده میشود **صل اول**
 قرح اللب و آن قدحی است که شمال و وسط با
 دو سکه در وی افکنند و ایشان در آن قرح بازی
 میکنند و سکه در میزنند و بر می آیند و گاهی بکلیز

کافور و تخم بیجی

ع

تجمع شوند و چون بهم جدا میکنند باز بازی فرمی
 آید و دیگر مضم می شوند و طریقت است که
۱۷۱ امیض که بشکل آب باشد در قدحی ریزند و شکل
 دو **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰**
۵۰۰ **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰** **۵۰۰**
 زنی و تازی و هر یکی را بر یک طرف قدح نهند این
 بازی گمان طالع و نازل میشوند بهم رسند و بعد از
 تقضیل با بهم مضم میگردند و این نوعیت عجیب نماید
 مستحکم گوید این عمل در باب تماثل ملایق تر بود
 و مولف در ملاعب الاقداح آورده است **صل ۲**

ظل
 قشر یاغی النعام

قنوج اکل و این دو قنوج پر است که یکی را در دیگری برینند
 که لطفه از زاده نیاید و این نیز غریب است و غلط
 برین مهوال شده که لطفه مخلو باشد از **۹۶۳**
 و دیگری از **۵۰۰ X ۱۰۰ X ۱۰۰** پس
 وقت که آفتاب مرتفع گردد و حرارت در هوا پدید آید
 آن قنوج را که اول نه کور شده باره عین الشمس وضع
 کند و اندک اندک که درین قنوج ثانی میریزند چنان
 آب اول **۱۰۰ X ۱۰۰ X ۱۰۰** بگردد آب دوم هر یکی
 وی نشیند تا از لطفه سعت آب قدحی دیگر مشهود
 گردد و غریب نماید و **۲** قنوج الغصه و این قدحی است

ششم
 آب فرات سما

مرتفع

که دردی

که در وی **۱۰۰ X ۱۰۰** آب آمیخته باشد خواهد که میان
 حلال حرام تفصل کند و نزدیک اهل فیهن و دکامی است
 که برین نوع عملها مراهبه مینمایند و شرطهای بندند
 و اگر کسی اراده این عمل باشد باید که قنبله **۱۰۰ X ۱۰۰**
 داشته باشد پس قنوج مرفوع را بر یک طرف نهد که
 علوی بقدر داشته باشد و قدحی خالی را بر بغل
 زیر است او نهد و آن قنبله را با آب نرساخته یک
 بر آن قنوج مرفوع افکند و یکی بر قدح فارغ که آب
 بدین قنوج آید و آن ضرر دیگر هم که در آن قنوج که بود قنوج
 کبر و **۱۰۰ X ۱۰۰** قنوج الحمد و آن قدحیت که آب او

طلب

فی الحال منجمه کرده و اینچنانست که یکمزد **۸۸۸۸۸۸**
 و او را از قشر اعلی در فوآه او پاک سازد و در مژه با خود
 دارد پس چون خواهد که این عمل نماید قندجی آب قراح
 طلبد و این دارو که دارد به بسکدستی قدری درو
 ریزد و یکاعت سر پوشیده که منجمه کرده **و صلح محسن**
 قیح الدم و این عملیت که قندجی آب صافی در دم
 قندجی خون میشود و عملش خاست که قندجی اکتبیه
 پاک که بر آب صافی باشد بنامه و نزدیک آن بر
 بطریق که غرایم نمایند و بر آب میدهند در حال بیکه
 جعی از جویوب **۸۸۸۸۸۸۸۸** در دهان

شیطج هندی

۸۸۸

داشته باشد و نوعی سازد که از بضاع و رقی جویری
 بدان لاتی شود که در حال تمام آن خون صافی کرد **فصل نهم**
 عجایب البص و اعمال او بسیارست و از آن جمله است
 نوع در سه فصل مذکور میگردد **و صل اول** بیضه القینینه
 این عمل خیاست که بیضه بزرگ را در شیشه کشنده که
 سه او تنگ باشد و تدریجش است که فرا کرد بیضه را
 در وقتیکه خارج شود از دجا به و فی الحال **در I**
I ۸۹۶ که اندک **۸۸۸۸۸۸** در وصل کرده **نوشته در**
 باشند در اقله و بگذارد تا وقتیکه نرم گردد پس حکمت
 آنرا در قینه فرستد و بعد از آن ماء قراح بر سر او ریزد
 بیشتر

حل خمر
نوشته در

که کمال باز رود و محل تعجب باشد **و وصل** بیضه قطره آن
 بیضه است که طیران کند و بهو ابراید و صنعتش
 چنانست که بستند بیضه **۱۵۵۸۳۴۵۶۷۸۹۰**
 و سوراخ کرده پرده دروایت مص نماید و خشک سازد
 و **۱۵۱۳** پرسیخته ثقبه او را محکم کند و در مکانی
 گرم وضع کند فی الحال از پیش خضام میل ارتفاع
 نموده بجانپ هوا برآید و روی بعین الشمس دارد
 و اگر این غصه را در حمام مهند در شعاع آفتاب که از
 تاب بر زمین افتاده باشد میل کند هوا خواهد که از
 روزه حمام بیرون رود و تعجب نماید **و وصل** بیضه
 اینار

طریقه حمام
ندی

که در آتش

که در آتش افکند و سوزد و جملت بیضه در برست حکمت
 بجزیر اداست طبع است مرد را تا وقتیکه اسکا عظیم
 یابد و گفته اند اگر اخراج کند با بین بیضه با تمام ثقبه را
 به **۱۵۵۸۳۴۵۶۷۸۹۰** محکم کند و جفاف نموده در آتش
 افکند سوزد **فصل** در عجایب مرافق و آن
 چیزی می باشد که مردم را بهوش کرده اند یا در خواب کند
 نه بوجه مهوره و آن دو نوع باشد یکی باکل و مشرب
 دوم بغالبه و تخیر و شامه و تندیخین و هر نوع در وصلی
 نیکوست **و وصل اول** در آنچه باکل و مشرب واقع شود
 بکیر **۱۵۵۸۳۴۵۶۷۸۹۰**

خیمه

ایمون مخری فی زمین
 اینار

سوسن

وجه $\text{سوسن} \times \text{سوسن} \times \text{سوسن}$ اجزا برابر و هر یک جدا جدا بکوبد
 پس کوفته و بخته بایکدیگر بمیزد و در طب می گویند که خوا
 ه باشد هر که از آن طعام بخورد فی الحال در خواب شود **نوع دیگر**
 بکیرد $\text{سوسن} \times \text{سوسن} \times \text{سوسن}$ و میاغارد در آب سوسن
 $\text{سوسن} \times \text{سوسن} \times \text{سوسن}$ در زبل رطب دفن کند ششماره
 تا خاصیت آن تعیین ظاهر گردد و مانند آنی شود پس
 بکیرد و در حشیش هندی یا بس مقدار که خواهد کوفته و بخته
 بدین آب که به میز صوف مصفی کرده شد عجین نموده
 اقراص سازد و خشک کند هر که قرصی ازین اقراص بخورد
 فی الحال بخته و در خواب در آید بکیرد تجربه کرده شد استماع

سج اسود
 کزیره خضرا
 کینر
 می دانه دیگر

که در آن

که در دانه دو کیفیت در حصول مطلوب **نوع دیگر**
 شترتی که بوی آن بچودی دست دهد بکیرد از سر و روح دوم
 و از اینون برابر و در آب بکوبد و در زجاجیه کرده آب
 برایش ن ریزد چنانچه هر دو را گشت فوق ایشان باشد
 و بکندفته در زیر زبل رطب تعیین نماید چون خواهد که تنویم
 کسی کند ازین آب نظری رخاچی ریزد و پنج روز در آب
 بنهد بعد از آنکه نزدیک الف انگس آرد و بصورت آنکه
 شربت بدو میدهند چنان سازد که بوی آن بشام آنکس
 فی الحال بی آنکه از آن شربت بنوشد بخورد و در حال بکیرد
 سخن خود را بر او سخن بادم آلوده و به قطعی خوشبوی است

که قوام است از
 همیشه بود هر که کله ناکه
 به هند باد و غایب بار
 یا شری از شراب غده
 بی ف سرد کرده ۱۲

و بولفت با بستی که این عمل در باب شومات آوردی آدویه
 که مسکه بوده گاه باشد که جهت اخراج مکان باشقی که در
 حالت هشیماری طاقت ندارد بر آن محتاج میشوند
 ایفون پنجه نرم خشک است سیاه در می گاه مویست درم
 در سه رطل است جو شانه تا با رطلی آید و با نیم رطل کندم
 پاک جو شانه از آب است شود پس کندم خشک کنند
 و بگویند مثقالی از آن هر گاه بدهند بجز شود و دیگر خشک است
 سیاه تخم گاه بود هر یک پنجه نرم بزرگ است دو مثقال جو شانه
 و صافی کنند و با قند بقوام آرد مثقالی مسکه بود و اگر
 اشته در شراب جو شانه هر که خورد بهوش شود

دو عدد

نوع دیگر ایفون و سوسن $\text{xI} \text{II} \text{III} \text{IV} \text{V}$

تقرخشیش

از هر یکی هر دوی بگوید و به پزند و آب جغت $\text{xII} \text{III} \text{IV} \text{V}$
 بار و بسید که آنرا اصصفا خوانند عجمین کند و خشک گردانند
 چنان چیزی باشد که دانه کی ازین بر آن مقدار بنید که نسبت
 کس را کفایت باشد افکنند هر نسبت نغز از درج او بکنند

سفیدار

نوع دیگر ایفون $\text{xIII} \text{IV} \text{V} \text{VI} \text{VII}$

ایفون و پنج اسود

و عاقر قرحا و قشر خشکش $\text{xIII} \text{IV} \text{V} \text{VI} \text{VII}$

سهم ایض
 یا هر یک

از هر جسمی بگویند و به پزند و با صغصفا
 عجمین کنند و شری از وزن دانه ای باشد بشرط آنکه ماده
 از میباید غیر آن یا میرزد و این ده کس را بهوش کرد

وصل در آنچه به ششم بخار و در خان و وقوع پذیرد و غالبه
صل $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ وصل $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ وصل $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ لجاج
از هر یک جدا می گیرد و وصل $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ و بدر او
 $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ از هر یک جدا می گیرد و بعد از آنکه به و به سیرد
و با یکدیگر بر آید و در آب عنق بنهاده و بنا به زجاج شاره
روز تمشک کند و هر یک است خراب نماید و بعد از زوده
آردی در کله اردن و یک تفل او را و بر هر یک دم از آن انگلی
مشک قراطی عنبر خام و دانگی درین البان اضافه نماید
و در ظرف آب گینه نه بپوشیده محافظت کند و وقت حاجت
هر کوی ازین عالیته شمیم نماید و حال زخواب و **و غده یک**

ببروح
علاج

نمونه

شمه که در خان او بهین عمل کند بگیرد $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$
 $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ معقن و همراه $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ معقن و علم اصغر محقق
به این سخن و گذارش و کافور و اینون از هر یک حسب زوی
همه را کوفته با هم بیا میرزد و $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$
 $\text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I} \text{I}$ بسرش تا چون شمع شود و فیتله به این مذکور
بیایید و بوقت حاجت در هر محل که خواهی را بر آید
و سده و سخنین عامل لازم است **فصل** علاج النار
و از آنچه یازده نوع در یازده وصل محرر میگرد و **وصل اول**
ملحوب اللحم و آنچه است که آتش در دهن نهند سوزد
و ضرری بکام و زبان نرسد و عملش ضایع است که بگیرد

شمه کلبیت
فوس

و در روح البابونج

همه شمش و در کم گنار

نوشاد
 ۱۰۵ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ و عاقرتها و بناید نرم و آب فرو برزد
 بس آبمی تا کف و سنج شده باشد مانند آتش در دهان برود
 و بزبان کشند که هیچ نوع خللی نرسد و بغایت عجیب نماید
 و اگر ۱۰۵ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ در دهان و همان طریقی
 که گفته شد علم نماید همین صورت بطهور آید و گفته ۱۰۶
 ۱۰۷ نیز همین عمل کند و اگر آب ۱۰۸ ۱۰۹ با کافور
 غرغره و مضمضه نماید این سانی و خوبی دست دهر
 و ملوحت آن چنانست که جرمه آتش در دست گذرد
 دستش نموزد بیکدیگر ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ سرخ و شب بمانی
 و حتی نماید پس بستمانه مراره ۱۰۸ ۱۰۷ و معشدرای

سرخ نسوس

البلع

بزرخ

نور

ادعاه

از عصاره ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ و مسحق را بدین کوبین
 عجن کند و هر دو کف دست خود بدان بجایاید هر چند
 جرمه آتش در دست نهد نموزد نوع دیگر بکیر و علم ۱۰۶ ۱۰۵
 و ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ و هر دو را کوفت و بچینت
 یا بپزند و بدین بران بی لایه مطلوب حاصل شود
 ملعوب الثوب و آنچه آن باشد که آتش در جامه زند و
 آن جامه نموزد و سالم ماند و صفتش چنانست
 که بیکدیگر ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ و ۱۰۷ ۱۰۶
 ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ از هر یک خردی و نرم بکوبد و با نخل خرد
 ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ سخی نماید و چند نوبت سقیق کند و خشک حسنه

حماالم
عزیمه

احمر ذراج آهین

زبد الحجر و قشر البیقین

عقیق

شراب

در صره کاهارد و چون خواهد که عمل کند ازین **۳۳۸**
 بر جامه ریش کند ازین دوا بروی نشتر نماید که فی الحال
 آتش زنده زنده آماج ضرر بجایه و صاحبش رسد
 و چون آید که تسکین دهد آب سرد بروی ریزد که فی الحال
 منطفی شود و حرارتش ساکن گردد **۳۳۹** ملعوب
 الاغلا و آنچه است که دستها در میان آتش برد و
 زیر و بالا کند و هر نوع که خواهد در وقت نماید
 و طریقتش است که بگیرد ایون **۳۴۰**
۳۴۱ و شب یمانی و **۳۴۲**
 مکلس **۳۴۳** و با یکدیگر فروج سازد

کثیرا
 مح طعام
 قشر باین

بطریقی

بطریق حکمت بدین تا نزدیک مرفق بدان مطلع سازد
 و بدین الاصبغین باین احتیاط نماید و اگر سه نوبت کرده
 بعد سری این مطلع بجایه نماید که با باشد هر چه
 خواهد بدستها خود با آتش تواند کرد هر چه که بدین دوا
 بیاید مطلقا با آتش نوزد خواه آتش در روزند خواه او را
 در آتش افکند و گفته **۳۴۴** و زاج سفید
۳۴۵ نیک بساید با قل خمر و ملحق آب
۳۴۶ بیایسند بر هر صوفی که بماند
 در آتش نوزد و **۳۴۷** ملعوب الاصبغ و آن چنان است
 که از کشتان بماند بر او زرد چیا که محبس روشن شده

مکلس و زاج سفید
 خطی

واصابع او سوزد و عملش بر آن وجه است که از پوست
 و لپین مانند بمله چیری تربت کند و هر صبح کشت را
 بدان پوشند و یک انگشت نیز میساید و آنرا در دهان
 $\text{E} \text{H} \text{X} \text{I}$ انگه قدری $\text{H} \text{X} \text{E} \text{X} \text{H}$ و کف در میان آن
 حادقن ^{کاغذ} پیا میزد و روغن نغض الوده بر آن کشت مالند و چرخ نم
 عجیب نماید **مصل** ملعوب النجور و آن دو نوع است
اول نجور علی التوت و آنچنانست که جمرات بر روی قاب
 نهد و تخمیر کند و جامه مطلق سوزد و ضرری بوی نسد
 است مانند $\text{H} \text{X} \text{H} \text{H} \text{H}$ **دو** در غایت صفا $\text{H} \text{X} \text{H}$
 $\text{H} \text{X} \text{H} \text{H} \text{H}$ **مرآت** رجمه انداید و آن جامه را بر بالای
 مرآة نهد و برادر چسب و آتش بر بالای بریزد و کوز
 بر آتش نهد که هیچ ضرر نکند و هر خرقه در گو که باشد همین
 حکم دارد **دوم** نجور علی الکف و آنچنان باشد که آتش بر کف

و طلق محمول

واصابع او سوزد و عملش بر آن وجه است که از پوست
 و لپین مانند بمله چیری تربت کند و هر صبح کشت را
 بدان پوشند و یک انگشت نیز میساید و آنرا در دهان
 $\text{E} \text{H} \text{X} \text{I}$ انگه قدری $\text{H} \text{X} \text{E} \text{X} \text{H}$ و کف در میان آن
 حادقن ^{کاغذ} پیا میزد و روغن نغض الوده بر آن کشت مالند و چرخ نم
 عجیب نماید **مصل** ملعوب النجور و آن دو نوع است
اول نجور علی التوت و آنچنانست که جمرات بر روی قاب
 نهد و تخمیر کند و جامه مطلق سوزد و ضرری بوی نسد
 است مانند $\text{H} \text{X} \text{H} \text{H} \text{H}$ **دو** در غایت صفا $\text{H} \text{X} \text{H}$
 $\text{H} \text{X} \text{H} \text{H} \text{H}$ **مرآت** رجمه انداید و آن جامه را بر بالای
 مرآة نهد و برادر چسب و آتش بر بالای بریزد و کوز
 بر آتش نهد که هیچ ضرر نکند و هر خرقه در گو که باشد همین
 حکم دارد **دوم** نجور علی الکف و آنچنان باشد که آتش بر کف

تشریح السراج

کربن عراقی

طلق

خود کند و در مجلس بخاز سوزد و همه حضار مجلس را بنصورت
 متعجب ماند و عملش برین منوال است که بگیرد **۷۸** ^۴ طلق
۷۶ ۷۷ ۷۸ و مقداری از **۷۸** ^۵ **۷۹** ^۶ **۸۰** ^۷ **۸۱** ^۸ **۸۲** ^۹ **۸۳** ^{۱۰} **۸۴** ^{۱۱} **۸۵** ^{۱۲} **۸۶** ^{۱۳} **۸۷** ^{۱۴} **۸۸** ^{۱۵} **۸۹** ^{۱۶} **۹۰** ^{۱۷} **۹۱** ^{۱۸} **۹۲** ^{۱۹} **۹۳** ^{۲۰} **۹۴** ^{۲۱} **۹۵** ^{۲۲} **۹۶** ^{۲۳} **۹۷** ^{۲۴} **۹۸** ^{۲۵} **۹۹** ^{۲۶} **۱۰۰** ^{۲۷}
 محلول
 بگیرد و با یکدیگر عجین کند پستان **۹۹** ^{۲۸} **۱۰۰** ^{۲۹} **۱۰۱** ^{۳۰} **۱۰۲** ^{۳۱} **۱۰۳** ^{۳۲} **۱۰۴** ^{۳۳} **۱۰۵** ^{۳۴} **۱۰۶** ^{۳۵} **۱۰۷** ^{۳۶} **۱۰۸** ^{۳۷} **۱۰۹** ^{۳۸} **۱۱۰** ^{۳۹} **۱۱۱** ^{۴۰} **۱۱۲** ^{۴۱} **۱۱۳** ^{۴۲} **۱۱۴** ^{۴۳} **۱۱۵** ^{۴۴} **۱۱۶** ^{۴۵} **۱۱۷** ^{۴۶} **۱۱۸** ^{۴۷} **۱۱۹** ^{۴۸} **۱۲۰** ^{۴۹}
 بیضا
 و با دوایی مذکور در آمیزد تا همه با هم متحد گردند و انگاه
 دست خود را بدان طلا کند و مکنار تا خشک شود و
 دیگر بار قدری دیگر بر وی اندازد و نهایت فی النها
 پس از آن حرات طهیه بر کف دست نهد و عود و عنبر
 و هر چه خواهد بخر کند که دستش اضر نرشد **صل**

گیرد سفید و زرد و آبی

ملحوبه اقدام

ملحوبه اقدام و آن چنان باشد که قدم بر آتش نهد
 و سوزد و ضعیف است که بگیرد **۱۰۱** ^۱ **۱۰۲** ^۲ **۱۰۳** ^۳ **۱۰۴** ^۴ **۱۰۵** ^۵ **۱۰۶** ^۶ **۱۰۷** ^۷ **۱۰۸** ^۸ **۱۰۹** ^۹ **۱۱۰** ^{۱۰} **۱۱۱** ^{۱۱} **۱۱۲** ^{۱۲} **۱۱۳** ^{۱۳} **۱۱۴** ^{۱۴} **۱۱۵** ^{۱۵} **۱۱۶** ^{۱۶} **۱۱۷** ^{۱۷} **۱۱۸** ^{۱۸} **۱۱۹** ^{۱۹} **۱۲۰** ^{۲۰}
 و دست و پایی خود را به آن تطبیح
 نماید سه نوبت پس پایی در آتش نهد و میدود
 و می آید و بدست بر میسازد و آهن سرخ شده است
 در دست بگیرد و اگر همان دو اگر در کف مالیده بود
 برای بخورد پایی مالد تا کف در دست تابان
 زنده همین عمل تواند کرد و بعضی حکما گفته اند اگر **۱۲۱** ^{۲۱} **۱۲۲** ^{۲۲} **۱۲۳** ^{۲۳} **۱۲۴** ^{۲۴} **۱۲۵** ^{۲۵} **۱۲۶** ^{۲۶} **۱۲۷** ^{۲۷} **۱۲۸** ^{۲۸} **۱۲۹** ^{۲۹} **۱۳۰** ^{۳۰} **۱۳۱** ^{۳۱} **۱۳۲** ^{۳۲} **۱۳۳** ^{۳۳} **۱۳۴** ^{۳۴} **۱۳۵** ^{۳۵} **۱۳۶** ^{۳۶} **۱۳۷** ^{۳۷} **۱۳۸** ^{۳۸} **۱۳۹** ^{۳۹} **۱۴۰** ^{۴۰} **۱۴۱** ^{۴۱} **۱۴۲** ^{۴۲} **۱۴۳** ^{۴۳} **۱۴۴** ^{۴۴} **۱۴۵** ^{۴۵} **۱۴۶** ^{۴۶} **۱۴۷** ^{۴۷} **۱۴۸** ^{۴۸} **۱۴۹** ^{۴۹} **۱۵۰** ^{۵۰}
 در کف پایی مالد و قدم بر آتش نهد
 کف پایی او را ضرر نرشد ولی شرط کلی که هر از طلبیه است

ششم ضعیف بری

صنع عربی

دم ضفع

و حرکت بر آتش نه توقف بر آن و گفته اند که در اصل
 قدم به $\text{H} \text{E} \text{D} \text{V} \text{H} \text{H}$ بیایا بدین عمل کند
 و اگر دست بدان آلوده سازد و در آتش بر دهن نکند
 و نه قدری بدان بیایا پس هر چند در زیر آن آتش کند
 بخوش بیاید **و وصل ششم** ملعوب التنبویر و این عمل است
 که بدان در تنور در آتش رود سالم بیرون آید و حکمتش
 است که بگیرد $\text{I} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و عین کند
 آنرا بعد از سخن بگوید $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 و تمام حسد را بدان طلا کند بستاند $\text{I} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 $\text{V} \text{H} \text{V}$ و باز بهمان ترتیب $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ عین
 الایض

خطی سفید
 بیض الایض
 طلق محلول

سازد

ساخته بر بدن مالده اگر هر دو طلا مکرر سازد عمل کامل بود
 و بعد از تطبیق بدن بر هفت در تنور در آید و زمانی
 در میان آتش باشد آنکه بیرون آید که هیچ ضررت
 نیاید و اگر کجا آید که همه اعضا بر هفت در تنور در آید هر چه
 بدان دو مطلع سازد که در کوزه الثوب گفته شد و بر
 ستر عورت پوشد بعد از تطبیق با تحت آن **و وصل ۹**
 ملعوب المنیدیل و آن چنانست که مندی در آتش
 آفکند و آتش در او بگیرد و یکبار از او نسوزد و این عمل
 غریب است بگیرد $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و سخن کند با ب
 $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و مندی بی بدان مطبی

کافور

کرزهر مطبی

سازد و بعد از جفاف در آتش نکند که مطلق آتش
 در و تصرف نکند **نوع دیگر** بنامه **۴۸۴**
I تازه بر مندی بیشت رند فشر دنی قوی چنانچه
 همه اجزای او در آن منموس کرد پس زد که آتش
 برد که فی الحال آتش در وی کرد و میسوزد تا آن
 عصا تمام بسوزد آتش منطقی کرد و ضد میل سالم
 ماند و استماع افتاده که چون خرقه به **۴۸۵**
۴۸۶ آوده سازند و زرد آتش رند
 بهین عمل کند و دست نیز که بدان بنیالیند و
 آتش در و کرد و چون طوبت منتهی کرد آتش نر

نارنجی

عرق شراب

الطفا

الطفا یا به و این نوع از خواص شیا عجیب است **نوع دیگر**
 چون خرقه به **۴۸۵** و مشت مطلی
 سازند وقتیکه بآب **۴۸۶** و **IV** و **۴۸۷** عجم
 کرده باشند در آتش بسوزد و گفته اند که گویی ناشسته
 به **۴۸۸** و نخی کافور میالانید بعد از جفاف در آتش
 محترق نکرد **۴۸۹** ملعوب الغلی و آنچه آن است
 که ابی روی آتش جوشان باشد عامل دست در آن
 آب جوشان کند و دستش متضرر نشود و عملش برین
 قاعده است که بگیرد و جزو **IV** **۴۹۰** و در
 یکی با ظرفی مسین کند و بر روی جرات یاراد گرم بند

زیتق امین
 تلج و بلع

حل خمر

و جردی از **سرخس** **Enx** محقق در وی ریزد که غلیان نوی
 در و پدید آید پس عامل دستهای خود را در آن ظرف که
 جوش مزید دارد و بیرون آرد که هیچ ضرر نیابد فی الحقیقه
 این عمل از علاج آب است نه آتش و مولف کتاب بوجه
 آورده و درین محل ذکر کرده دست جرم را از تنج ناکزیر است
نوع دیگر و این بلعوب چنانست که دست در روغن
 جوشان زنده نموزد و کله انیان کفر اندک **سرخس** **Enx** را
 ساده بکوبند و آبی را در دست بمانند و در روغن
 جوشان برند محرق نکرد و حضرت نرسد و این طسار را
 تکواری باید کرد که بعد از سری **نوع دیگر** **سرخس** **Enx** **سرخس**

سق مانی
 ششم تا

در

و غیره و مقداری **سرخس** **Enx** یعنی همین او بریزد و روحمی
 عصان را بنوشد و دردی که کرده آتش نهد بچوشند
 جوشان فی سخت و درین جوشش دست در آن دیکند
 که آن آب جوشان سرد بود و دست او را حضرت ساند
وصال بلعوب الحديد این الحلاج آورده است اگر قطعه
 حیدر را بدین بسان خالص تلمیح کنند و آتش
 در وی رنده مشتعل کرده و مدتی روشی بخشد و این
 وقتی غریب نماید که از آن بصورت شمع چربی ساهم
 باشند و مطنه آتشت که بر کارد و همیشه و تیر و کوز
 و اشغال آن هر چه از آن سارند همین عمل توان کرد

21

وصف ۱۲ در علاج الما و فوج نوع از آن در پنج وصل
یکتبر تخت بر درمی آید **وصف اول** ما المحرق و این را نار
بارده کوبند و او است که بر هر جامه که ریزند فی الحال
سوزد و عملش خفاست که بگوید **عنه الله** **سید**

فوق شیشا دودی

وصف ۱۳ در غایت صفا و لون و آتو بر مثالی
عدس زنند و در جام آبکینه بسط کنند و بشی برمالی یا
سرخش ده نهند و باید در زین خضر کنند که مطین
بطین الکمت باشد و برستوقدی یعنی دیگر آن کسب
و بد قرع و این حق بچکانند و نقطه کلی درین تقطیر است
که دو بار بر سبک نخاس فرش کنند یعنی بسبک مذکور
طرف یعنی تاقی

در اصل

در اصل زینیه باشد و الا بهیچ وجه مفسد نشود و او را
از قطرات او بدید آید ابی سیاه باشد آنکه ابی زرد پس
ابی سفید جمیع میاه را با یکدیگر انضمام دهد **وصف ۲۴** روز در
بستوق خضر استند و در اس در ذیل ذفن کنند و هر سه روز
خمزه تبدیل زبل نماید بعد از آن بیرون آرد و در
رخا جراحی که در غایت استحکام باشد محافظت نماید
باید که آن آب بدست و جسد رسد پس از آن هر جامه
که قطره از آن برسد فی الحال سوزد و بر پوست حیوانات
و بر چوب سینه همین عمل کند **وصف ۲۵** ماء الغلی و این ابی
باشد که بی التشن کوبش آید و عملش خفاست که بگوید

E H A O E E D E O E E H A O E
 و کوه نیکو
 پس آب دیکند و بر دیکانی بند و از آن فوق قدری
 بروی بزنند آب بی آتش در جوش آید و بعضی دیگر
 بر برف و یابوچ نهند و این عمل کنند و جوش آب
 بالای پنج و برف عجیب نماید **و عمده** که بکوه در غلغله
 که مانند آب بود در طرفی کند و بروی برف نهد یا بر
 زمین بالا پنج یا بروی خوبی یا بر جابه هر جا که خواهد
 و مقداری بوره **و عمده** نرم کرده دروی ریزد
 غلیظانی شد دروی پدید آید و موجب تخریب و عجب شود
و عمده که کوزه پر آب کند و تحتی **و عمده**

زینج فوق

E H I دروی

E H I دروی افکنند و چسبند بار مخصوصه کند که فی الجمله
 بجوشش آید و غلیظانی قوی از روش آمده **و عمده**
 ما بالحق اگر خواهد که آب معلق با سینه یعنی بی الکه طرفی
 بسوید داشته باشد باید که بگیرد قدری **و عمده**
و عمده که سفید و پاره باشد بگذارد و در کوزه بوز
 کند و تخریب نماید تا همه انفرای داخل کوزه احاطه کند
 و چون سرد کرد آب دروی کند و بعد از آن کوزه را بشکند
 آب معلق با سینه و عجب نماید و اگر آن طرف را از جایی
 بزنند برشته محکم درشته را در کردن طرف بروی بندد
 که اگر طرف شکند بوضع که رشتت بروست شکند

غری اسکند
 دان ماهه نهی از
 کوزه در سراج

و درست مانند تاجون ظرف شکسته کرد آن آب آن شسته
 معلق مانند غروب نماید **و مسل** با و الدم و این عملیت
 آب صافی را برنگ خون بر آرد و عملت خستیم که بکیرند
۷۷۱۸ جانوری و از آن گوشتی بهتر است و از آن
 هر حیوانی شاید و آنرا بکار منسج سازد و در غایت قوت
 و قدری **۷۷۱۸** بروی باشد چنانچه بهم اجزای او
 بر سه گفته اند **۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰**
 اولی باشد و تحقیق آن تجربه خواهد بود پس خشک کند
 و خرد بسیار نیک چون خواهد که عمل نماید مقداری از آن
 چنانچه که در آنه بنمید و ظرف آب افکنند و سرس

طحال

بورت
 بود از حیوان
 نظیر آن که
 خون بسیار
 در اندام
 است

نمونه

پوشند و چنان نماید که غریبی خوانند پس از زانی سر ظرف
 بر دارد و همه خون شده باشد **و بعد** اگر کسی از جویب طریح
۷۷۱۸ بکیرد و در دهان بند و ظرف آب بلب
 بند و آن حب در وی افکند و بچکاند و سر
 پوشد اندک زمانی را برنگ خون بر آید و اگر غبار
۷۷۱۸ بان مضاف باشد بهتر صانع دهد
 گفته اند اگر **۷۷۱۸** محقق در افکنند رنگ لعلی
 کیرد و اگر آب شور بود **۷۷۱۸** باب **۷۷۱۸**
 بسیار زرد شود **و مسل** ماء الحامد و آن چنانست
 که آنرا مانند سنج نماید و ظرفش است که آب را

چری نویسنده و بکدارند تا خشک گردد و بسج نماید
 و چون با بتش نزدیک سه خطی سرخ بپدید آید و اگر
 بآب **I·x·x·x·x** بر کاغذ نویسنده و بعد از جفاف
 بتش در نزد هم نوشته سرخ بپدید آید و صل کتبت
 الماء این نوشته است که کتابت او در آب طاهر گردد
 نویسد بآب **I·x·x·x·x** بروقی و چون
 خشک گردد هیچ کتابت مری نشود اما چون در آب صافی
 افکنند کتابت بیضا ظاهر شود و از جمله که کتابت
 بآب پدید آید است که **I·x·x·x·x** و **x·x·x·x·x** در ورق
 زردمانند و چون بآب دیان بر آن درق خطی بپوشند

نویسنده

زجاج صاف

زجاج و ماژو

زنگی و عملش است که نویسنده بر کاغذی به **۲۰۰۴۱۲۰۶۵۰**
 و **۷۰۷۱۵** هر چه خواهد و بعد از جفاف
 مطلقا ظاهر نباشد اما چون با بتش نزدیک برسد
 خطی سیاه پدید آید و اگر کتابت به **۷۰۷۱۵**
 باشد نیز پدید آید و اگر به **۷۰۷۱۵** بود خطی زرد
 آشکارا گردد و اگر **۲۰۰۴۱۲۰۶۵۰** را سه روز در آب
 بنهند و از آن پس نویسنده بدان چری زرد پدید آید
 چون بتش برسد و گفته اند که چون باقی بنهند خطی اصغر
 بپدید آید و اگر **I·x·x·x·x** و **x·x·x·x·x** بپوشند
 و در آب افکارند سه روز پس بر آن آب برعکسند

نویسنده

ولین صلیب

ما البصل

زجاج صاف

یسر و نوره

آن نوشته بنسرد بر آید و گفت اند که اگر به **۳۳۳۳۰** و
۵۱۱۴۴ نویسد چون در آب فلکنند نوشته ترطاک
کرد و **۳۳۳** کتابت اللیل و آن کتابت که بشتابان
خوانند نه بروز عیش خیاست که **۱۶۷۸۱۶۷۸۱۶۷۸**
۱۶۷۸۱۶۷۸ بیا میرد و بدان کتابتی کند روز نتوان خوانند
و شب روشن توان دید و توان خوانند گفته هر اگر مراره
۱۶۷۸ و مراره **۴۶۶۱۲۳۴۵** و مراره باز
خلط نمایند و بعد غلیظ چربی نویسد در روز اشکارا
نباشد و در شب نماید کویا بز محمول نوشته اند
و بعضی بجای **۵۱۶۷۸۱۶۷۸۱۶۷۸** و **۳۳۳** و **۳۳۳**

دم حمام باجر

کتابت اللیل

کتابت الشعر و این چیاست که موی آدمی بر عضوی
از عصب او برود و جوی که توان خواند نامی بالقی
یا بیتی و این لغایت غریبت بگیرد **۳۳۳۳۳۳۳۳**
۳۳۳۳۳۳۳۳ و دهن **۳۳۳۳۳۳۳۳** و **۳۳۳۳۳۳۳۳**
و قشور عروق **۳۳۳۳۳۳۳۳** بشرطی که در روغن زیت
حاشیه شده باشد و بدین دو کتابت کند هر چه
بر هر عضوی از جسد که از موضع کتابت موی برود و حطی
باشد که توان خواند **۳۳۳۳۳۳۳۳** و **۳۳۳۳۳۳۳۳**
و این کتابت که بر روی استخوانه توان کرد و اگر
از قوت بغسل آید غریب چربی شده بگیرد

کمون اسود

ضفا البیض

٥٧٦٧٨٩١٠ و با ٥٧٦٧٨٩١٠

بیا مینند و هر دو را بر نیت سخی نماید و این معمول
بر روی آیه کتابت کند نوشته پدید آید **کتابت الحجر**
این کتابتی است که بر سنگ نویند و نوشته ظاهر گردد
و این عمل نیز غریب است بیار در سنگی که خواهد اگر مسح
باشد بهتر بود و اگر نرمی مایل بود عمل کمانتر باشد و انرا

باشش گرم کند و به **سه سه** **٥٧٦٧٨٩١٠**

نویسد بر روی بر چه خواهد و شش با روز و در

٥٧٦٧٨٩١٠ افکنند پس از آن بیرون آورد که

مقصود حاصل شود **فصل** در عجایب الکمال

شمع صفا

حل صادق

سوره

شمه دجاجه

سه وصل اول کحل المخفیات بطین **٥٧٦٧٨٩١٠** کند کورا
شق کند در پی او بیرون آورده خشک سازد پس بگیرد
٥٧٦٧٨٩١٠ میضا که مطلق سواد برو بود
و خشک کرده هر دو را بکوبد و بدان که حال نماید و هر چه
مخفی باشد از مردم او به بیند و اگر خواهد و دیده را بشیر است
نشوید **وصل** کحل القراه بگیرد خون **٥٧٦٧٨٩١٠** و در
سایه محضت سازد و نرم بید بدان که حال کند
هر نوشته که باشد در شب بی چراغ بخواند **وصل**
کحل اسپه چشم راست **٥٧٦٧٨٩١٠** خشک کرده بساید
چون سرمه بر که از آن سرمه در چشم کشد در خواب نرود

نه در سفر نه در حضر نه سوار و نه پیاده **صل** **ثانی**
 در حیل و دو کوه و مضمون این اصل در دو فصل مبین
 میگردد **صل اول** در حیل و آن چاره سازی باشد
 و چند کردن چیزها بحیل و انواع آن بسیار است از جمله
 چهار نوع در چهار فصل آورده شد **صل اول** در اکا بر
 و در آن باب پیش گفته گفته شود **نکته اولی** اگر ماژ الورد
 و این چنانکه آب در بوی مثل کلاب سارند عملش
 برین نوع است که بگوید **۳۸۲** **۳۸۳** **۳۸۴** **۳۸۵**
 و زرم زرم کوفت بحریره بیضا بپزند و او را بمبارند
 چید میز عظیم الراجحه که عسری **۳۸۶** **۳۸۷** **۳۸۸**
 سه سه سه

وزن نضج

خام و مسک تنقی

سه سه سه

در وصل کرده باشند تنقی کنند تا وقتی که
 مانند عجمین شود و آنگاه خوب است زنده هر یک بمقدار
 نخودی و چون وقت عمل آید جبه از آن در تحت لسان
 نهند تا حل کرده و آبش فرو بزند پس قدری آب
 بدین رسانند و لعاب در کور زرد تا همه آنرا بی
 برسد و بنمزد و رایچه مانند کلاب خوش بوی است
 و فایده دیگر دهد که اگر بقول کریم الراجحه خورده باشد
 چون جرعه ازین آب بوشند از دهن او رایچه طنبیه
 است شام رود **نکته ثانیه** اگر البین و آن بر صفت
 که خشک کرده باشند و بوقت حاجت لعاب است

و اجزاء آن **۳۰** است و **۳۰** است **۳۰** است **۳۰** است
 و میزان آن است ال آن بجز به است **مکتب** **ثالث**
 اکبر العسل این دو نوع است یکی **۳۰** است **۳۰** را
 عسل سازند دوم آنکه از اول حال عسل پیدا کند
 و ثانی بد و چری می شود **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
۳۰ **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 اما اول بر آن وجه باید کرد که کبره ماه العنب در وی
 ریزد **۳۰** **۳۰** معلوم و مشهور و بگوش بد عسلی
 معتدل پس **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
۳۰ **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 با این الیفین

۳۰ **۳۰** **۳۰**

۳۰ **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 نیک صافی شود پس منخ کنه با وی من ذرن او
 از **۳۰** **۳۰** که با صمغ آمخته باشد و اگر بسیار بیخ جزو
 از صافی و یک جزو از **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 من مذکور **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 کرد و هر چند **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 درین عمل تفضیه است مذکور است و چون معمول بود
 بقوام آید و سرد کرد و آنرا دست دگم میکنند
 تا وقتیکه غلیظ و شکن کرده اند بجا برد و گفته ام
 اگر یک رطل از **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰** **۳۰**
 احمر صاف جید بگیرند

شری خضل

و اس حمر
 بسیار و ناز
 خنک و ناز
 لصب بود

و دور طل از حلتیت مصری بروی آنگنند و بنا بر قلم
نعلی نمایند و از **سده ۳۵** مصفا بکری طل اضافه کنند
مطلوب حاصل کرد **تکست** **رابع** اکیسه الدین این
عملیست که **سده I** **م** **۹۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
۷۷ **۷۸** سازند با **سده ۳۵** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
این نعل مفید و عجیب است جوهرند کور را کبیر
و کبود کوفتی سخت بغایت تا نیک نرم شود بعد
از آن کتد در روی که از سر حد اعتدال تجاوز نکند
و سوزد و اگر مقداری آب اضافه کند و جمعی از طلا
مقهر کرده اند که ربع جوهر آب فراخ باید و چون است

شم الغم زادین الغم
ما دین البقر

بود ازین

بروزیند بکف دست بساید مالید و یک خورار از آب
ربع خروزی **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
۷۷ **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
تمام بخوبی می شاید و اگر خیزی همانند می
شاید و اگر **سده ۳۵** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
بجو شاند پس بیامیزد
تا دو زبان او بوجه دست و اگر قفا عدد باشد فنها و اگر
سخت بود **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
و هر چنانچه مذکور شد تا بقوام آید و اگر بسیار طایم
باشد خیزی دیگر از جوهر اضافه کند و میجو شاند تا بقوام

دهم اکل
بن الغم

بن البقر

دهم اکل

باز آید **نخاک** که سرانجام این خمیر مایه است
که از آنک او سیاهی بسیار که اهل کتاب است که کند
توان ساخت چنانکه اگر تخم خود در زوری ده من
ورزیده تواند که بزود عملش خنثیست که کسب و
نخاک صاف و پاک کنند
از وی آبی احمربسیرون آید و یک درته بماند
آن صاف کند و آب بسیار نباید کرد تا غلیظ آید
و خوبتر است که بقوم غسل باشد پس مقداری از آن
در ظرف کند و مقداری نکا دارد و **نخاک** هم
کوفته بر آن ریزد فی الحال رنگ او بجا آید پس

زجاج قبرسی
نخاک

عقوص
باز آنکه در وی نماند

نخاک

تجربه نماید اگر سرخی مایل است از آب نلور که نکا چشم
بروز ریزند و اگر کمبودی میل کند از دو اونس کوفته بدان
اضافه کند تا وقتی که سواد او بموجب خواه کرد پس
بیا لاید و بکار برد و آنچه از رنگ نه مانده باشد دیگر آب
بروز ریزد و باز همان عمل بجای آرد و اگر غلیظ و اسود باشد
با اولبن اضافه کند و نوعی دیگر نیز عمل توان کرد اما
با اول اضافه نشاید کرد که آن اعلی است و این در فی
و شرط تکرار است که عقار اول نیکو باشد و لایحه رنگ
او بماند و چون آب صاف از وی در گذارند و پسند که
در لای او وضع هست تکرار عمل کند و آن فلا **نخاک**

اکسیر الحبل این عملیت که بدو آب فراخ سر که خوش مزه
 فی ضرر کرد و این بزده حکما و همذاران اعمال مسهور است
 و در مملکت زیر باد اکثر مردم این عمل یاد دارند و سر که بدین
 نوع میسازند و بکار میبرند و ضعفش برین نوع است
 که کبیر دار **Enx** پاک سفید فی عیب و جزو دار **Enx**
VI جزوی و حق کنند دوا اول انمحل سازند
 و با دوا ثانی نوبختی دیگر که بوسه کو قفسی نیکی پس
 قدری از **Enx** بگیرند مطین و دوا اندک
 مدقوق را در وی بریزند و از نه اشغال هر دو نورن است
 صاف شیرین بر باله آن افکنند و سر که یکبار **Enx**
 نوزه

ارز
 نخل
 نخل

نخل

معجن به **Enx** نند و وصل کنند بر توری مدور که صاف
 بجهت این عمل ساخته شده و صغ نمایند و بهشت بر روز
 لایق قطع با آتش خاک انگشت تخمیه تعلیه و بعضی گفته بجهتی که
 آتش فرو میرزد و حرارت منقطع نکند پس از آن
 شریک میزد و ضعی در غایت محوصت بردارند و عوض
 آن آب صافی بریزند و بهمان آتش بجای خود باشد
 در زوری دیگر باز اخذ خل کنند و ما و فراخ بریزند و این
 مایه است که بسیار وقت بصورت از وی محصول بگذرد
 و از اهل تجربه استماع افتاده که تا کیسال هر روز این خل
 از وی حاصل میشود و بعد از کیسال تجدید مایه باید کرد و اندک

تغین النخل و این عمل بسیار نفع دهنده است موی که
 نخل عمل نباشد و خواهد که پیدا آید و بسیار بود برین
 عمل تحصیل آن توان کرد و در قریه بعضی که بر کف
 رو و نیل مرست و دردیار صغیر این عمل بجای آید
 و زبور بسیار حاصل میکنند و حصول آن برین نوع است
د **ص** **ه** **و** **ز** **ح** **ط** **ی** **ک** **ل** **م** **ن** **و** **ه** **و** **د** **و** **ک** **د** **ن** **س** **ت** **ه** **ب** **س** **د**
 و بی عیب بود پاک از همه عمل بگیرند و درج کنند و کند از
 تا تمام خون از عصبانی او برود و چون خون از عصبانیت
 چشم و گوش و دهان و صخره و جمیع لطف و منافذ او را
 بدرد برشته حکم باریک از کتان تا قه باشد و جمیع

عجل نقره
 به راه کاشی تا

نوع

مواضع دهنده را برفت رومی تازه طلا کنند تا هوا
 مطلق بیرون زود و بدرون نذر نیاید پس چوب دستی
 بگیرند و بروی میزنند مره بعد از چوبی تا جمیع استخوانها
 او ریزد ریزه کرده و باید که همچو چوب پوست او را سوراخ شود
 و پان کرد که بطلان عمل راه نیاید پس آن مذبح
 مخصوص را در موضع مضبوط بگذارند که بعد از چوبه زود تمام
 وی نخل کرد پس ایشان را بگرد و بدستوری که مفتر است
 بعسوب پیکار کنند و منازل حقه ایشان تغین نمایند که
 در غایت زیبائی از ایشان حاصل کرد **فصل سوم**
 در صیبه و این نیز از اعمال نافه مفیده است و چهار نکته

اطفای دیوک

دین باب مین کرد و نکته اول صید اسد بگیرد $\times E 8 \times$
 62×54 و تعیین کند تا وقتیکه منحل گردد همه اوس
باشم تساج با میزد و بر صبه خود مالده چون پیشتر رسد ذرا
بروز آنگونه و فی الحال او را بدست بگیرد و شیر را مجال حرکت
نماند **نکته دوم** صید تساج این نیز نجابت غریب است
و کسی این کار تواند کرد که خود را بشم خورد و ن جرب سازد
و فیکند بر تساج که مطلقا قوت از تساج برود تا نکس
بگیرد و بر شینه و هر دو چشم او را به بند **نکته سوم** صید
وان با او نیست که چون در آب نکلند همه ما میان بروی
مخمس شوند از هر گوشه چنانچه بدست توان گرفت بگیرد

حرون
چونت مانند سوار

درین غلبه

درین غلبه

دم این
توان

$\times E 8 \times$ و بگوید و
 62×54 عین کند و از آن شکل کو بی سازد
ورشته در و بند و در آب آویزد همه جیتان که در آن
حوالی باشند بروی جمع کردند **نکته دیگر** بگیرد $\times E 8 \times$
و 62×54 و 62×54 و 62×54
و دقیق **نکته** با شعر و قوطا یعنی در او میشت $\times E 8 \times$
و 62×54 اجزا برابر همه را بگوید با یکدیگر مختلط
و متحرک کردند و مجموع را به $\times E 8 \times$ و 62×54 و 62×54
سازد و بلطفت جید با آب فرو گذارد که جمله ما میان
بروی اجتماع کنند و این را بدست صید توان کردن

نوم و سیم متشر و بدیج
یکانه در هر ص
درین غلبه
از آن شکل کو بی سازد
نکته دیگر
نکته سوم

بولان بجا آشته **نوع دیگر استند سه** xxv **صیغه بدان بل**
 سازد و در وضعی از نهر که نهر سنگ باشد در آب بنهد همه
 ما میان اینها جمع آید و بدست توان گرفت **نوع دیگر**
 بگیر خاوشه و کوب و بجم xxv **نکده خسته عین**
 کند با xxv **و دومی بدین**
 ملطخ زد و در آب افکند ما میان بسیار جمع ستونه
 دم در کشد که همه ایشان گرفتار کردند **نکته چغام**
 صید طیور بگیر xxv **و علم صغیر و هر یک را جدا**
 بسای و ما هم با میزد و خمیر کند و هر طبر که این خمیر خورد
 میخورد و دست و زاندر کثرت درید و چون بگیرد و جوا که به گوش

از بوی اینها که در آب
 میخورد و در آب
 میخورد و در آب

ترنگ
 در آب

اینها

آید باب سرد بماند شست **نوع دیگر بگیر کی از خوب غاوی**
 و ملطخ سازد به xxv **و xxv**
 و xxv **هر مرغی که از آن دانند**
 بخورد بر زمین نیست و فوت طیران بدشتند ما شد
 چنانچه بدست آید توان کرد و چون بگیرد و خواهر بهوش
 آید زیت طیب در دهن وی ریزد **نوع دیگر خاصه**
 لکلام که تو تازان عسراق و عرب بد تخمیه حمایت
 مردم را صید میکنند و عملش چنانست که xxv
 و در xxv

زرد سپاه کرمان
 شراب انگور عساق

می آغازند سه شنبه زود بعد از آن خشک کرده بگو تران
آهنت خود بخور آهنت پس می پرند چون پر پرواز
می آید بگو تران و دیگر بدیشان میل نمایند هر کس تر
که رایحه آن حبه و دانه از ایشان شنیده او را بعد از
موانعی باشد ما آنها پدید آید هیچ و جاز ایشان
جدا میروند و هر جا میروند آن کس تر موافقت میکنند
تا بر برج خود میباشند و نزول نمایند او نیز بهمانجا
نزول میکند **وصل** نیز سخات و این علم نقل
بیلیما دارد اما چون در کتاب عمون مذکور آورده
عمل نماید کرد و قتی که قر از بر جی ثابت بسجدهی متصل بود

و اگر آن سعد زهره باشد اولی و عطارد متصل بر زهره یا بر سیاره
بترنج المودت کی از سحر دست و چون این کار خواهی
بسازی فراگیر **۵۴۴۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳** و عین
کن **۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳** و بوزن آن عمل اضافت
نمای و دانستی ازین دو ادر چیزی از اطلعه یا شربه
بهر که خواهی که مطلقا میتو صبه نتواند کرد و خود را
فدای تو سازد از غایت محبت **نوعه دیگر** **۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳**
۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ خود و قتی که قر متصل باشد
بعطارد و آن رسعالت آب رسیده بسوزد و سخن کن
و بسروش و مقداری از **۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳** و قدری شهید مصفا

دقیق تر است

باب سنی

قلامه همه اظهاری

سنی

بان اضافت کن و بده هر که مطلوب است از دستنی تو
 بقرار کردد **و عید** یک کبیر ورق عاقوق خا ورق **۲۵۵**
۳۰۰ از هر یک دانی و بکوب به **۵۰۰** خود و
 بعسل منضم ساخته قطعم یا تشریب کن در شش
 ارضلاوت مهر که خواهی ده از محبت تو بقرار کردد **نسخ**
البغض یک کبیر **۶۰۰** **۵۰۰** **۲۰۰** **۳۰۰** جبروی
۵۰۰ **۲۰۰** **۳۰۰** جبروی و این دورا با جبروی
۳۰۰ **۷۰۰** **۲۰۰** **۳۰۰** ضم کند و از زوفای برابر
 هر سه بوزن اضافه نماید و بدو کس بخورد در طعمی
 حاصل بینما عداوت و بعضا بدید آید **نسخ**

بند با کسنی

کما زیوس
 و شویز سبب

عسل بلاد

بیم

بگیر **۳۰۰** **۲۰۰** **۳۰۰** و بروغن نازدین حل کند در خارج
 اجماع گسی ممالد بر فتح عین قادر شود تا وقتیکه لعیل
 محکمند در کتاف خاص الاشیاست که اگر بکبرند ضضع
 بری دور آب بزند تا مهر گردد و اثری از لحم او نماند پس
 آن آب بر روی چشم کس مالند **۳۰۰** **۳۰۰** **۳۰۰** کردد
 و چون خواهد که بصلح آید ماب با و بیان او را شویند
نسخ **التقیل** یک کبیر غصابه و شکم او را ش کند و از فوق
 عدس مخلوسازند و تعفین نموده بکند از تند تا خشک کردد
 و کج کرده نگاهدارند و از آن محق بر جا به هر که نشر کند
 قیل بشتا به بدید آید که دفع آن بغایت دشوار بود

تابینا

فصل دوم در دلوک و این لفظ جمع دک است و دک
 جمله را گویند که بدان بتر نفعی توان کرد و خدا مال را متاعی
 از آن مقصور باشد و آن صورت را با انواع کردند و از جمله
 دو نوع در دو فصل آوریم **فصل در صیل طرافیف** و این از
 اعمال بلذوق است و عمل کردن بدین اولی بدانکه هر کجا
 از طرافیف جسد است که بدان منفعتی یابد **جیل المنجین** چون
 طلع کسی را بینند و گوید در طلع تو هنوز ضعفی است
 و گوئی که غفلت بعد از عضو از اعضای تو دارد ضعف است
 و اگر خواهی که منعمی را تحت کتی صورت تو از موم بسازم
 تو از آن در کاسه آب انداز و بر بالای بام بنه و صبلح

لا اله الا الله

ملاحظه کن که آن عضو تنه شده بدانکه منعم گوشت
 پس از شمع صورت بسازد و قدری **I** با
۹۴۳ در جای آن عضو حکم نماید
 و روی آنرا بشمع رقیق بپوشد و بدو دهد و چون
 انصورت در آب نهند و یکی از آن نمد کور بگذارد
 و بر آینه فساد بدان مقصوره یا بدو آن کس در کمال
 افتد منجم بلطف جیل از و چیزی بگیرد و لغویند
بنویس جیل المنعین هر چه از ملاعب نارینه مانده
 نماند که در جیل مغز است و از جمله آن کاری از
 که صورت از موم بسازند و گویند و بپوشی که ترا ایندا

منع با صمغ عربی

میکنند در میان این صورت است و من اورا قوت میگویم
 پس عضوی از اعضای او که بر د خون روان کرد
 تا طبعین داند که دیو کشته شده زیرا که در موم خون
و صل دوم در ادیات و این عملهاست که اهل رفق
 مردم را از آن تبرئند و رنج رسانند و آن را با نخل
 سبب است خود کرده است و بر سبب اجال از هر بابی
 نفعی کفایت داده ای را چون سجاده او را به **خ**
۷۶۶۷ و **۷۶۶۷** بسیار لایب هیچ نوع پاک نشود
 این لامعراض با اضعاف جدید کاتب در دوات او
 از آب **۷۶۶۷۶۶۷۶۶۷۶۶۷۶۶۷** بریزد مطلقا برکت

مترجمند

قادر بود

قادر نشود کچرف نتواند نوشت مقدم مجاری او را طعام
 کنند از **۷۶۶۷** که در ویوض **۷۶۶۷** کرده باشد
 نتواند که خود را از **۷۶۶۷** نظاره دارد و وضع آن به
 دهن الحن باید کرد و یا بسفوفی که از **۷۶۶۷۶۶۷۶۶۷**
۷۶۶۷ مقلوط طب باخ سه درم بند **۷۶۶۷**
 در دیک بی اندازد تمام آتش او چنان نماید که کوما که
 پر گرم است و مردم را از آن کراهت آید اگر شیرینی
 استماع افتاد که **۷۶۶۷** تازه بکیر بند
 و پاک بشوید و قارب بند رویی که ده نزع او بک
 ذرع آید پس آنرا در سینه خشک کنند و بعد از آن

تین
تیمونند

زیره کمانه

بادریغ

روده جل نشتر

بمقراض ریزه ریزه کنند بمقدار شیره و سر هر شیره
 خری پاک سیاه کنند و نگاه دارند و چون در مجلسی
 بطبق برنج گشته کرم پدید آید مقداری ازان محفوظا
 بر روی طبق ریزند آن ریزه ها بسبب ارات و حرکت
 آید و دراز دراز شوند مانند دیدن بر سیاه و هم کاس
 ازان متنفر شود عامل چون اصل ازان میدانند خوش خوش
 تناول میکنند و پاک نمیدارد اینای رویش گاه که مقدار
 از **۷۵۰** محفوظ در در یک وی اندازند جمیع کلهای
 کوسفند زرق نماید یعنی کبود چون هر کوسفند مرده **ای**
نجا قدری زین ۸۵۰ در تنور وی ریزد
 عبط

مطلقا

مطلقا یک نان بجای خود قرار گیرد هم مشر و ریزد
 و بعضی را بنند که **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰**
 عمل کند و براده **۸۵۰** نیز گفته اند و **۸۵۰**
 نیز مشهور است **اوامی سلوای** نشتر کنند بر سبک دستی
 بر حلاوت او از صبر **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰** **۸۵۰**
 بخوردنی الحال برورد کند **اینا** **طیجان** مقداری
 بچندم **۹۰** **۸۵۰** ریزه کرده با براده
۸۵۰ قدری کندم در ثقبه حجر را ریزد فی الحال
 بر جای پایستند و نتواند که بگردد تا وقتی که سنگ را
 بردارند و ازان پاک گشته **اینا** **سپاهی** **۳** دم

براده رصاص
 حرکت ارس
 قفل قفسه
 که لون ایدم ذوقی

میشتری
 براده زحل
 حرکت ارس

افزون مری

نخ I پانچاه عدد ۵۸۹۴۲۵۳۱

در آب ^{آب} بچوشند چون باسب وی

خوراندنی الحال بپاشد چنانچه قدم از قدم بر ندارد

و چون ^{روغن کاه} ۲۸۵۵۴۳ در کلویش بریزند

فی الحال به گردد ^{بیکرد} صیغ ۷۲۵۸۸۹۷

۷۲۵۸۸۹۷ و آنرا بر ^{بمالد} ۵۴۳۲۱

۳۳۱۴ برای و موجب ^{دوبسب} انفعال زر که گردد

ایزای ^{سختس} صیغ هر گاه کسی در وقت صیغ ۷۲۵۸۸۹۷

همین را در ^{بمالد} ۷۲۵۸۸۹۷ افکنند و بر عکس مطلقا

اسح کار بدست نیاید و هم از پیش زود

مرکز الثقلین
بغیر راه

دفع

دفاع و طحال که جلد ^{بگیرد} ۵۴۳۲۱ بگیرد و تدریج کند

و دقوف بران دارد تمامی منشق کردند و اگر در همان

مذکور طبعی سب زنده هر گاه بنوازند جمع طبعی از آن

نواحی باشد پاره پاره شود مقداری ۷۲۵۸۸۹۷ I

۷۲۵۸۸۹۷ در مجده وی افکنند جمع جدا ^{بکند} ۷۲۵۸۸۹۷

و آب شود و ^{در حیل} و کاشته و اینها جمعی باشند

که بنزویرد و بتسویین مال و متناع مردم را متصرف شود

و مخزقه های ایشان عجیب غریب است و در استن

مخاریق ایشان جهت حفظ مال و متناع خود لازم است

و مقدم همه مخاریق ایشان است که تزویر می کنند

مخدوق
محمد
ابجدان

که سبک ایشان با یک نمیکند تا هر جا که خواهند
 در آینه داین صورت بچند وجه دست دهد یکی انگه
 سان **۵** در دست میگیرند مادام که
 آن شی در دست ایشان است سبک روی ایشان
 با یک نمیکند و چون **۵** او نیز با خود دارند
 همین خاصیت دهد و دیگر بیرون صحنی را بگیرند و
 بگویند بغایت نرم و با **۵** **۵** **۵** **۵** **۵**
 سخن نمایند تا عجیب گردد و از آن صورت کی
 سازند و با **۵** **۵** **۵** **۵** **۵** **۵** **۵** **۵** **۵** **۵**
 بسته با خود دارند و خاصیت در تسکیت کلاب

ضع
کف

بدن کلبه

زبان کف

اقلام

اقوی باشد نه بر حامل با یک کند نه اور بگیرند **دیگر**
 جموات سنت و از آنجا چون میخواهند که نوز را بگیرند
 و بدزدند با او کار میکنند تا لیب و تغیر و تلویح
 اما تا لیب است که او را با خود الهنت میدهند
 تا هر جا بروند او بطوع و رغبت در پی میرود و بی
 رستی در اندنی و آنچه است که حیثیوم ایشان را
 به **۵**
 و چون او را بموضع بردند قرآن او را
 تغیر میدهند و تغیر است که قوایم او را حکم بسته
 بر زمین می افکنند و قرآن او را با تش نرم است

برهن نوز

هر طرف که میخواهند مایل سازند و کج و راست میکنند
 و تویین است که او را زنگ میکنند بزنگی که خواهند
 سیاه یا سفید تضر بر آن وجه است که $243E$
 $8Eh+$ را میکینند و در $9IXI$ $243E$
 چهار اسبوع تعیین میکنند تا قمر میشود پس قدری
 از دهن او میکینند و با $243E$ $243E$
 منضم ساخته نگاه میدارند و هرگاه که میخواهند
 یکی یا دو پشته از مواضع حیوان را بدان طلا
 میکنند در وقت و ساعت سفید میشود و پشته
 بر همان حال ماند و بهمین طلا است که ادم را

ضلع از قطب
 جاض
 زبل خفاش

فل

محل می سازند دیگر $243E$ $243E$ $243E$
 $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$
 بگرد و با یکدیگر بسیار میزند بر جسم حیوان اسود
 که می ماند فی الحال سفید گردد اسپ سیاه با همان
 ابلق میبویان ساخت اما تنوید بدان طریق است که
 $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$
 میکنند و انگاه $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$ $243E$
 یا آن اضافه نمایند و این دوار را صیقلی است
 که بر هر خرویی سفید از جسم ای حیوان که بهمان
 سیاه گردد عمه سمر با آن ماند و اسپ بوز را بویان

سام ارض
 تخم طیفع
 جگر
 مژگن
 براده صدید

ابلق میتوان کرد و ثور را نیز همین دارو تلویح می
 سازند و در کتابی دیگر مذکورست که یکسند $\delta\delta x x$
 و $\text{I} \delta \delta \eta \eta$ و $\delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta$ و $\delta \delta \delta \delta$
 و $\delta \delta \delta \delta$ و $\text{I} \delta \delta \delta$ و $\delta \delta \delta$ کوفت و بچینه
 بآب لبرشند و نیک بشورند تا قوت او دیده بآب
 آید آنکه در ستور مالند و یک شبان روز بکنند
 آن ستور اگر سفید باشد یا زرد یا سرخ البته سیاه
 کرد و سیاهی خوشتر نیک لپذیر و اسپک کا و دستور
 که باشد بدین دارو ابلق توان کرد و در سرق غنایم
 لپای خرمید هون بدمن زیت میدهند تا از پی
 برود

میرود و چون بمقام خود برودند صوت بیشتر او بهر لون
 که میخواهند میسازند **سرق** **دجاجه** بمقران اخذ می کنند
 یا جب لبان که عهده او باشد در پیش ایشان می فشارند
 و چون بخورند بر زمین می افتند ایشان بر میگیرند و برند
سرقان ن خواهه صغیر و خواهه کبیر آنرا سخت که اول
 چرمی از مرقد برود میدهند تا بچود شوند و در اوسه
 در و میمالند که موی او را می برد و اوسیه می شود و در
 بهل رقر بران سیاهی میماند و آن دارو است $\delta \delta \delta \delta$
 و خشت الجید و $\delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta$ و
 $\delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta \delta$ اجزا برابر مجموع با یکسند
 مردار سنج

در و میمالند که موی او را می برد و اوسیه می شود و در

و به پزند و بآب **۵۸۳۴** و عسل برآمیزند و جسم
 خواهند بدین دار و مخلوط سازند که در ساعی موی
 وی فرو ریزد و سیاه کرد تا چهل روز پس از آنکه سود
 روی در آن خطا طه بند طین جلا را بکند و در خل الجیره
 محلول خست بر وی انداید بگذارد تا خشک کرد پس
 باشند و عاقل که تا لجات اول باز رود
 از جلا این همین قدر گفته شده است **عظم**
 و به استغفرین عفو کریم **خامنه** در بعضیها متوفقه
 که خالی از عرابتی نیست **لعب الاناره** افزون
 در روشن کردن چراغ باشد از دور و طبعش آنست که

کورد
۵۸۳۴

کورد با نطق سفید
۵۸۳۴ برآمده
 و از بروجی خطی در از بکش از ن او تا سر او و فیتنه
 به چراغ بر سر این چوب نهد و آتش در نطق زنده تا بخورد
 تا سرد بود و فیتنه را روشن کند و اگر چه چوب سمیت گزاشد
 و بر دیوار خانه همین توان کرد اما دیوار باید که هموار باشد
 و خطش مستقیم تر بود تا آتش نیک **مدور لعب القرقطان**
 از کاغذ تا به س از که بر و کباب توان کرد خاکسینه
 توان بخت بگیرد **۵۸۳۴** و مقداری
۵۸۳۴ با یکدیگر بسیار میزد و کاغذی را چون تا به
 مسازد و اگر چهاره پس بود بهتر باشد و ازین مذکور

شب یابی

بروی انداید و تکرار لطف گفته بعد از جهات و براتشد
 نهاده روشن دروی ریزد و آنچه خواهد از طم و میضه بر غن
 پزد **العجب** کین و یک در جوش باشد فی الحال غلیظ
 اورا تکلیف دهد و آنچه نشت که بگیرد **۵۳۳ =**
۵۶ و بگذارد تا خشک شود پس استخوان بزرگ
 ویرا بگیرد و بر گاه خواهد که این عمل کند آن عظم کبیر را
 بر سر دیک جوشان نهند فی الحال غلیظ او ساکن
 کرد **العجب القطع** برشته ضعیف استخوان بزرگ را
 دویم کند عملش این گونه است که بگیرد رشته ناکه
۵۸۴ و تر سارد از آب **۶۷۷۷۷۷۷۷** و
 قطن

ضعیف بری

مادح و الرقاد

۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷

۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷ و بکشد از آب استخوان بچید بوی
 بریده شود **العجب** سحی کند زاج **۵۵۵**
 باد هس طبیب چون روغن بادوم یا روغن کل یا زیتون
 و بدان سحی کلی یا ریخی میالاید هر که آنکل یا ریخیان یا
 بوی کند فی الحال بگیرد و در آید **العجب** قرض **العجب** مقدار
۵۵۵ I x II خالص تازه تیز بوی صلابت
 و باد قیق اینمخته نان بزد و به سکی دهد بعد از زمانی
 که به کمان در رقتن آید و اگر بیشتر خورده شد بیشتر
 که به کند **العجب الصبیح** بگیرد **۵۵۵ I x II** در کوزه
 سویران کوزه را هم بپوشد بعد از آن **۵۵۵**

امیض

دار صبی

جوش سندی

تنگار

دروی افکننده باکی عظیم از وی ظاهر کرد **کسر الکو** اگر
 مقداری **۵۵۵۵** است مانند و در کوزه کند
 پس آب در وی ریزد و زود بشکند بی آنکه دست کسی
 بوی رسد **لعب الرقعة** و این چنانست که رقعته
 نوشته در آتش اندازد و سوزد بلکه آتش فرو سیرد
 و عیش چنین باشد که نویسد بر آن رقعته هر چه خواهند
۵۵۵۵ و غرغان و کلاب مدام که حل کرده باشند
 به **۵۵۵۵۷۷۷۷۷۷۷۷** و حجری در وی بچینه
 و در وسط آتش افکنند سوزد و آتش منطقی گردد و در
 از رقع خرقه ایست تا مخفی نماید **العجب العجیب** از کل آفات

انگور

ماوالکافور

سلی

بشکل کوسه مثل سار و جوف و از ننه او سوراخی
 بکنند و در پی او ثقبه برون آن ترتیب نمایند
 و چون شک کرد **۵۵۵۵** خور و از آن سوراخ
 در درون وی افکنند و آن سوراخ نیز محکم سازند باید که
 خرقه نخل و برون را می نباشد و چون خواهند که
 عمل کنند مقداری **۵۵۵۵** در پیش پی او
 دو کشته از درون آوازی عجب بیرون آید **الموت**
 چنانست که ماهی بخت بر خوان حرکت کند و مردم متحیر
 گردند و طریقتش است که **۵۵۵۵** تهی سازند
 و سوسن **۵۵۵۵** کنند و سوراخ او را محکم بکنند

بکرت

و چون ماهی گرم که از تابه برداشته بچلیس می آرنند کورا
 در شکم وی نهند اندک وقتی ترا که آن **ه ه ا د**
 گرم کرد آن ماهی در حرکت آید **نوعه کور است**
 که مرغ بریان بر طبق آواز کند و علت خنایست قدری
ه ه ه ن ی ع در کلوی وی نهند و در تورا آویزد
 و چون بر آورد بر طبق نهند آواز کند **لعب البطح** چنانست
 که بطی از کاغذ بر سر آب پای گوید ضعیفش بر سوز آ
 که بطی سزد از کاغذ محو و بر وزن ماهی و
د خ ن ا د ن او را بپزند آید و داخل می رهند
 در پایش آفکنند و داخل هم از آن در سینه اش و بر آب

جز نهندی

رغوان

بانه

نهند تپای گوید **لعب الحمر** که زنبور که در زیت است
 بهوش شود چنانچه گویا بمرده است و حسر کت و
 منطفه کرد او را بردارند و بر زمین آفکنند و خل
ه ه ه که در رعایت حدت باشد بروی ریزند
 بعد از یک ساعت حرکت کند چنانچه گویا جانت وی
 پیدا آید و این غریب نماید و بعضی از باب شجده بجای
 زنبور ذباب ذکر کرده اند و اول شهرست **القطعات**
 این باری قهقهه افند قوت ذاتیست بمرتب که
 اگر نبات مصری در دهان نهند شقیقه نمایند و اگر ماکولا
 و مشروبات پیش نتوان خورد و آن چنانست که

عینق

د عصاره $5 \times 7 \times 8$ ورق $7 \times 8 = 5$ سبب مضمونه کند
 یا مجرد ورق او بدنه تا بخاید این صورت دست دهد
 و چون خواهند که دفع شود به $5 \times 7 \times 8$
 مضمونه نماید یا باب 7×8 فی الحال قرار آید
لعب الاغما این بهوشی خاص تجیر و این نوع است
 تجربه کرده اند یکی که $7 = 8$ را بر کردن ضربند
 بیفتد و بهوشش کرد و چون از کردن او بازبینند
 در وقت ساعت بهوشش باز آید نوع دوم جانوری
 عریض که او را بلعت پاری 7×8 در 5×6
 گویند در گوشه از گوش آید مرتبه بهوشش کرد

حل خاص
 خردل
 جعل
 بال شمار

که کویا

که کویا ببرد دست فی الحال بیرون آرند با خود آید
لعب الضحك یا ریت که سبب خنده باشد و این چنانست
 که از آن تراب که $5 \times 6 \times 7$ در آن $5 \times 6 \times 7$
 کرده باشد بردارند و در زیر خوانی که بر آن طعام خواهند
 خورد بر زمین ریخته بچسب طعام بتواند خورد بسیار
 خنده و کس سبب از آن اند و گفته اند اگر کسی بکشد
 و موی از $5 \times 6 \times 7$ در پای بندد
 و در زیر صغره و خوان بیفتند همان خاصیت دهد
نوع دیگر $5 \times 6 \times 7$ در مجلس
 آتش افکنند از مردمان حاضر صورتها واقع شود

شعرا دی
 زین ضحک
 بی سبب

که موجب ضحک بسیار بود **لعب الغالوج** این شعبه است
 که آب صافی یا پالوده قندی مرغوسازند و شیرین
 ترین همه لعنتهاست بکیرند مقدار آن **۱۰** که **۱۰**
 سفید پاک بگیش و سخی نمایند نیکو تا چون غبار گردد
 و بجزر به سپند و فراخور آن **۴۰۳۳۴۴۴**
 صافی بکیرند و بکوبند که قندی نیکو و مناسب آن
 درند کور را **۴۰۳۳۴۴۴** پاک خشک کرده نرم کوفته
 و بخت هر یک از مجموع منفرد کوفته باشند دیگراره با هم
 سخی کنند و مقدار هر یک از او به ثلثه تجربه زفته است
 حاصل نماید پس سحوق منوال انواعی که لطف طبع

قندی
 زغوان

اقصا

اقتضا کند در دست گیرند و ظرفی پر از آب صافی پیش
 بناده پنهانی آن دو را در آب افکنند و روی ظرف
 پوشیده زانی بگذارند و چنان نمایند که رعیت
 میخوانند بعد از ساعتی پرده بردارند پالوده باشد
 بسته شیرین رنگین بغایت خوش مزه و چون نمانده
 می باشد که ختم خوان طعام بر صلاوت بود اگر در مقام
 مایه کلام نیز بدین شیرینی نعمت خستام یا بدین
 از بستنی خواهد بود و الحمد لله لولی الودود علی نعمه
 المحیط بكل موجود اللهم ارزقنا علی مایه عرفناک
 صلاوة الشهوة بجرمت حامل لواء الحمد و صاحب المقام

المجموع محمد الامين المنفوق خسران اسرار الوجود صلی علی
 علیه وعلی آله و عترته و صحبه و سلم علیهم تسلیما کثیرا
 متوصلا الی الیوم الموعود توفیق الاهی و بکرمیت
 عالی نقابت پناهی او صلا السعای الی رویه حقیق
 الاشیاء کما هی ترجمه کتاب عیون و لیان فنون
 با تمام رسید و اختتام انجامید در تاریخی که فاتحه ظهور
 و خاتمه بروز کتابین مجر از است و اطهار بی نهایت
 که در اسرار بلا غایت علمین و شش شیر بر ان
 و بهوست مسیح و نعمایه بجزیه بومیه و هم در میان یاریج
 قطعه و رباعی اتفاق افتاد **بیت** که این سخن را کنی تکرار

راه پایی

۱۰۲
 غل بر آن که در قلوب او کعبه
 بی از انقباض برین غلید کرد
 لغوایم کردی از غل
 لغوایم کردی از غل

راه پایی کنجهای بنان منقبط الطیر اگر بس موی
 شود این کفکوی بر تو عین کاشفت همه کاری فصل احد
 بر نقد سخن سکه اتمام زدی لطف ازلی کرد تقاضا که بود

تاریخ کتابه توفصل احد

۴۴

ساقن کاغذاری
 بیاد کاغذ و دستری به پیرس برست
 ایستاد در دو طرف تیره قوب نهید و بیاد زینها
 داب بخون ان رنگها به پیرس برست
 کشته در کنار آتشی که شرم می به پیرس برست
 بروی آب برست و آرزود
 در زنه نشسته ۱۱

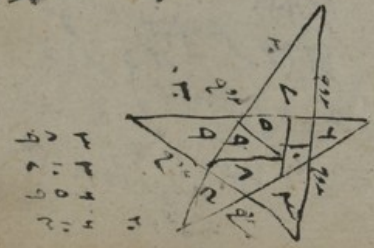
اوصيه كره وقت تعيق نزع اهدت بطريق عمول كحل في العيون

سداب لبياض ومرزنجوتى ولسقرور وكندر واذخر وكحل في العيون والموسنا
 وترسين بالسوسه باربعين فان وانه ان مرسته باليه او حول الكندر في اوان حايه
 مازو وكندر وكندر ولسقرور ان رزانه ونوعا سوسه في ثوبه النحاس ولسقرور
 صحت البوط واذخر ولسقرور سداب حله كحل في العيون ما حله نازك سوسه كحل
 التماس فان حله ١٢ صحت لونه لونه نوره كحل وبارز كحل موزع مقرفا ووزن بالوسه
 طار كحل كحل كحل كحل كحل

ان العود السفيتم حله في عقيقه رقيه وقرع وشمع وخبث
 ودرار كحلها على وكره القليل وذلك لان القليل يادام كحل
 كحلها طبعا في مقرة لا يجلس لان من من ذلك المقرة فان كحل
 القليل كحلها في مقرة واحدة نحو العود صحت الخف وان كحل
 حليها قليلا في مقرة الكحل ان القليل في المقرة وان كحل كحلها في المقرة
 وعود واحدة صحت المقرة وان كحل القليل كحلها قليلا
 كحلها في المقرة وان كحلها في المقرة وان كحلها في المقرة

في الجماع افضل ما وقع بعد النغم وعند تعادل البدن في قوة وبرده وبموسسه وطلوبه وقلبه
 واملله فان وقع خطي ولفظه عند استله البدن وحرارة ودرطوبه اسهل من حليته
 وبروده وبرسه وانما مغرا او بجاع اذا قومت الشهوة وحصل الاستاء التام الذي
 ليس على كلف والامارة في مسخس ولا الظالمه وانما ما حلت لونه المنع وشدة الشيق من عده
 واذ كحل عقيقه الحقة والنعيم والجماع المعتدل مخض الحارزه الحريزه وبيع القندر
 للعداء ولفوح ويحل القصب ويزيل العكر الرزق والوسا والسادام وينفع اكر الامراض
 السواديه والبلغم وينجاد نازك الحلي في الاراض من العود وقله البصر وقله البدن
 ودرم الحصى او الحار السويك ما دعا الله به سركا حله ١٢ ولينجب جماع الحوز
 والصغيرة جدا والى ابيض والى لم كحل مدة طوله والمرطبه واليقين الحار والبلد
 وكحل ذلك لينفع بالي حله ١٢ اجتناب جماع الحوز والنعمة الحوزة الدراد
 بجامها وكثرة الفضول للطلوبه في كل يوم السقه والنعمة التي لم تمنع من النساء والبيض
 لا تمنعها لتمامها لانها تصطبغ بغير الحار والى القليل القليل بقدره المكمل
 وان لم يجام ورد آه لكثرة الفضول القسه في المكمل والمكمل في العود

عدها
 صحتا
 في
 العود



١	٢	٣
٤	٥	٦
٧	٨	٩

در مقام تشریح و شرح بر این
 کتب علوم کمالی حکایت
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در مقام تشریح و شرح بر این
 کتب علوم کمالی حکایت
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ملوك دستان

مغرام حاکم لستان
تور ۲۰۰۰۰۰۰

مغرام لستان
تور ۲۰۰۰۰۰۰

مغرام لستان
تور ۲۰۰۰۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
هذا كتاب الفقه من زكريا الرازي في الطب ترجمته
قال ابو بكر محمد بن عبد الوهاب بن العباس بن محمد الدوري
ذكر في من الطب ترجمته جماعة ممن يعرفونهم كل واحد منهم
ذلك بقدر ما بلغه علمه حتى قال بعضهم ان العمل من مواد يكون
قد جمعت على الالام والشهور وما يكون على هذا سبيل كونه
لا يجاد ان يرا في ساعته بل يكون في مثل ذلك من الالام والشهور

۱۰۶

حتى بر العليل فيسمع كلامه جماعة ممن حضر من المطيبين من كل ذلك
يريدون به كثرة الدواء بالمجلى العليل واقه التي منه فخرجت
الوزيران من العليل بالجميع في ايام ويرا في ساعته فتعجبوا من ذلك
فما لبى الوزيران اولت فيه كتابا يشتمل على العمل التي تتراد
في ساعته فبادرت الى منزلي وعلمت هذا الكتاب في اجتهاد
وتحقيقه كتاب برهان في مثل كتاب سر الاسرار في الصفة
لان هذا الكتاب هو دستور الطب المد الموفق وهو حسنا وعم
الوكيل قال ابو بكر من شافني في تاليف الكتاب ان اذكر العمل في
من النوع الى القدم وليس كل علمه يرا في ساعته واحدة فلا يصل
ذلك ذكر اعضوا وتركتها اعضا كثيرة ثم ذكرنا ما بعد ذلك

الرازي في الطب ترجمته
قال ابو بكر محمد بن عبد الوهاب بن العباس بن محمد الدوري
ذكر في من الطب ترجمته جماعة ممن يعرفونهم كل واحد منهم
ذلك بقدر ما بلغه علمه حتى قال بعضهم ان العمل من مواد يكون
قد جمعت على الالام والشهور وما يكون على هذا سبيل كونه
لا يجاد ان يرا في ساعته بل يكون في مثل ذلك من الالام والشهور

في

ذكر ما يجوز ان يرا في ساعده ان شاء الله تعالى فمن ذلك **الصداع**
اذا كان الصداع في مقدم الدماغ وما يلي الجبهة فان ذلك يكون
من فضل الدم فيكون علاج ذلك ان يخرج شيئا من الدم اما
بجائته او بفضده فانه يسكن على مكان او يشتم شيئا من الاقويون
المصري الجيد وحق منه في اذنه واصله او يات شيئا من العين
او من شرابه او ياكل شيئا من مرقة عدس او تينا وول شيئا
من الكبريت اياها فانه يسكن على المكان ان كان الصداع
في وسط الدماغ وذلك من الحرارة والصفراء قد يكون مادة
صفراوية وويل ذلك الحرارة وعلاج ذلك ان تبل مرقة كمان
به من ورد وقل حمز ويوضع على الراس او لمن جازته مثل الحرقه

فان ذلك

فان ذلك يسكن على المكان او يدلك سفل جليده من بفضخ ملح
فانه يسكن على المكان او يشتم النيلوفر وياكل من لب الخيار الذي
قد وضع في خل تمر تصفت او تينا وول شيئا من الروب المحضه
التي من شابهها اطفا الصفراء فانه يسكن في الوقت ان شاء الله
واذا كان الصداع في موضع الراس مما يلي العنقه فانه ذلك
يكون من المغرم وعلاج ذلك ان يعطى العليل بسكبين ماء الفصل
ويشرب عليه الشبت حتى يتقيا كما في جوفه من البلغم وخبثه
يكون ذلك في ما جاز فانه يسكن على المكان او تينا وول شيئا
من الاكليمج الكابلي المرئي والامع المرئي فانه يسكن في الوقت
ان شاء الله تعالى في **حسيان العينين** ويكون حسيان العينين

في الشمس علاج ان يتم الافيون المصري ويطلى العين به **وقد**
 يكون ذلك بعقب الجوز عند النار فان كان بعقبه يتناول
 شمس الطعام المبلغم وكنخل شي من الابلج الكابلي
 فانه يبرق في المكان **ينجي الزكام** ويكون علاج الزكام
 الذي هو اصعب العليل في ساعة واحدة وذلك بان يامر
 العليل ان يصيب على بافوخه ماء حارا شديد الحرارة فان
 احس بتلك الحرارة في دماغه راء في ساعة وقت
 ويكون علاج ايضا بان يوضع خرقة كتان فتحى على النار
 وتوضع على بافوخه فاذا احس بالحرارة ليكن في
وجع الاسنان وعلاج ان تامر العليل بان ياقه صتين

الكروم من كثره ما تروى في

او ثلاثة

او ثلاثة من الموزج ويغسلها بقطنة وتبد بماء ويتق بين حجرين
 ويضعه على السن العليل فانه ليكن على المكان او ياخذ وزن
 قيراط من سكر العشر ويغلفه في قطنة ويجعله على الضر فانه ليكن
 وقد يفعل شيئا كثيرة مثل الغالية والقطران والكي باستار
 وورق الغابند **في فتح الاسنان** بغير جديان تاخذ
 عاقر حاقصعة في حل خمر شهر حتى يلين ويصير مثل العجين
 ثم اجعله على الضر شئت فانه يفتلعه في الوقت او ياقه
 عصارة العروق التوت اللصفي وحمده في الشمس في جام يوضع
 مته على الضر فتلقه في الوقت **في النجرا** اذا كان في الغم يوقه
 بزبيب طيب في جمد ويدق معه اطراف الاس الرطب ويجعله

بناوق وتينا ولد فانه يسكن العجرج في الوقت **في التوازي** وعلاجه
ان تغرغ برب الثوث مع ترو الكلب فانه يسكن في الوقت
في العلق اذا تشبث في الحلق علاجه ان تغرغ بالخل ويوضه
وزن درهم من الدباب الذي في الباقلي وديق وخبث
ويخل بخل خمر وتغرغ به فانه يخل في الوقت ان شاء الله تعالى
في الشقيقة علاجه ان يخرطيشا فانه يبرأ في الوقت ان شاء الله
نفل فان كان ذلك من لقوة عوج بان يوضد كف من صمغ
ويوضع تحت الحجب حتى يقطر عليه الماء ويلين ثم يوضد ويحصر
من ثم يصف او قية وطل ويقتر ثم يوضد ان اشق
ودان جادشير ويسوط من ذلك المصع بوزن دانق الي

فان

فان حدث من ذلك وجع في الراس صب على راسه ماء
باردا شتا كان او صيفا فانه في الوقت **في الصرع** علاجه ان
يوضد الفيون وعاقرة حوا وسطوخودوس وسفياح يدق
ويخل ويعجن برب طابسي وتناول منه مثل الحوزة قبل
النوبة فانه يرفع الصرع في ذلك الاسبوع **في الالتهاب**
في الما دون علاجه ان ينفع الالتهاب الجيد بالماء ويقطر في الاذن
فانه يسكن في الوقت ان شاء الله تعالى **في الازعاج** علاجه
ان يوضع في الالف شب يمانى او يوضع محجته بالنا رعلي
الجانب الذي يعرف منه فانه كان الابع ويسكن الوجع
في الوقت **في البواسير** علاجه ان يتخذ دانق لوز الشامي

الالتهاب في
الاذن من البواسير

فانه يمكن في الوقت وان عمل جبا وطرح فيه وزن دافق منه
كان المنيح واسكن الوجع في الوقت في **اليوم** علاج ان
عليه التوتيا الاخضر فانه يقطع المادة على المكان في **البراجات**
العقيقة التي لم تسكن منه سنة واكثر ويؤخذ من السمن البقر
العتيق الذي ثمنون سنة او اكثر ويعمل منه قنينة من القطن
ويغرس فيه ويوضع في الطرح فانه يقطع المادة في الوقت الطاهر
تعا ويكون تمام التحام الجرح في ثلثة ايام بعد العلق **البراجات**
الطرية علاج ان يوضع فيه صمغ البوط واهليلج كابل
مسحوقا مثل الكحل او ماء الكافور ثم يمسح به في وعاء سني
فانه يمكن في الوقت وما يذهب بوجع من الاعضاء من

سقط

سقط او **ضربة** الجرح ويصل بماء الاس ارطب ويطلبه برشية
فانه يمكن الوجع في الوقت وتذهب الخضرة التي تولدت
منه في **حرق النار** وقد يعرض من حرق النار وجع شديدا
علاج ان يؤخذ مرور رنج صنفاني ونورة وورد مطحون
وخام من كل واحد جزء يدق الجميع ثم يبل القروح به من ورد
خالص ثم ينثر عليه الدواء فانه يمكن الوجع ويكون تمام البر
في اقل من ثلثة ايام في **خروج المتقده** علاج ذلك ان ياخذ
طلف شاة ومن قرونها فيحرق ذلك ويدق ويخل ويخلط
معه صفت وشب وجملار وعص وورد مطحون وقشور الرمان
واس رطب من كل واحد جزء ويطبخ بما قبل حتى يخرج قوته

بفعل منه الصبي فاذا خرجت مفعة منه ضد به ثم يرد فانما
على الوقت ولا يخرج المشي والشد في الفولج علاج ان يوضع
من المعجون الملوک ذن فانه يسجد في الوقت او يوضع خبطة
فيستخرج شحمها ويعلق منه فتملة ويومر العليل ان تخمها فانما تخمها
في الوقت غير انه يحدث منه كبر عجب **المغص** في الجوف وعلاجه
ذلك المغص ان يوضع كف كزبرة وقليل كزبرة وكرويا وصمغ
واجدان وكف حب الرمان يطبخ ويؤخذ من بانه نصف صاع
ويصير عسيرة اذقته مري ويضرب ويشرب فانه يسكن في الوقت
في الخلفه ينفع منه ان يصفى البطن بصدل كافور وباه حسنة
يطلى جواليه ويعطى اقراص الكندر في الذكرناه

المسكوك

في المسفوري في باب الخلفه نافع في **بصر الصبيان** يوضع في الرشاء
ثم قال ان يطرح عليه ثلثا مثقال كزبان وديق ويخل
ويؤخذ من بقر عقيق ويسقى بهن امه فانه يبرأ في الوقت
في خبطة الصبيان يستعمل في الفم جدي بين امه فانه يسكن في الوقت
في عرق النسا هذه العلة عظيمة كثيرة الحظ تنبت فيها الخلق
الكثير لقلة معرفتهم بها ويكون ذلك في الجانب الوضي من
طرف العصص على القدم ولقد كان الاجود ان تقول فانه قولنا
يليق عرقان تحت ان لا يجاوز عرض كتف بنا فقلنا فيه لا يجاز
وعلاجه ان يوضع درهم صبر اسقوطري ومثله اهلبيج اصغر
ومثله سورجان بديق ويخل ويعلج جاديتا وله فانه يسهر حسنة

مرکز الفلبین
لا غایه البیرون
لا لاکتر

درد البحر ایس و الرطب نافع محرب یونذ کسرت
و فضل و عرق صف و معاش و زرنج و کون کرمانی
قودمانا و زورجم و زینق من کلوا صد درم برق و یخچل و یخچل
بدین ورد و یخچل فی ثلثه ایام ثم یستعمل الحمام و یغسل
البدن بالماء الحار فانه سریع البر و یؤدی الیه اثرا فی

الکرمه
مغولات الیون و الوضو و الیوم
و الکلیف و الیوم
و الیوم
اللیون

درد البحر المطلق یزین و مردار سنج و کسرت مقناوی
الوزن سینی سخا بیضا و یخلط بالزبد المقری و یصفد نافع

الکرمه
مغولات الیون و الوضو و الیوم
و الکلیف و الیوم
و الیوم
اللیون

طرد الملقط
یونذ فرانسی
یونذ فرانسی
یونذ فرانسی

درد البحر ایس و الرطب نافع محرب یونذ کسرت
و فضل و عرق صف و معاش و زرنج و کون کرمانی
قودمانا و زورجم و زینق من کلوا صد درم برق و یخچل و یخچل
بدین ورد و یخچل فی ثلثه ایام ثم یستعمل الحمام و یغسل
البدن بالماء الحار فانه سریع البر و یؤدی الیه اثرا فی

علا حضا المرأة البیرون
بارکاف
سندی
سندی

الکرمه
مغولات الیون و الوضو و الیوم
و الکلیف و الیوم
و الیوم
اللیون

اعلم انه كلما مر الخوض من القود الى القود على صعيد القديس ومائة ارسطو
 ان مودة القديس مرفوعة على مودة الزمان المرفوعة على الحركة لاسبها لان
 المقهور القديس يدبر لا يوقف على مرفوعة الزمان على مرفوعة الدور وحيث
 انواعه اربعة وكله في كل ذي امتلاك في كل الامور على القديس كما في
 والدليل والاختلاف والتعاقب وكونه في الكيفية وفيها اربعة القسم
 من الكيفية في الكيفية على القديس كونه الجسم من المراتب الاربعة وفقر الجسد
 الى البيضاوي مع بقا صورته النوعية ويستحق ان يتحرك في الارض والسموات
 انما يتحرك الجسم من مكان الاخر على صعيد القديس وليست لعله مرفوعة
 في الوضع وفيها اربعة القسم من شدة وضعيته لانه في الارض على صعيد القديس
 كونه في الوجود وكونه الاطلاق وليست به اجتهاد في تلك الحركة
 لا يتعد الجسم من مكان الى مكان آخر بل يتخلف نسبة الجوانب لا الجوانب
 احكامه في تلك القديس وبقية النسبة بين الوضع فالتحريك فيها كونه في الوضع
 وتبقى باعتبار آفوله وانته وجنسية والذاتية الاصلية وقمرية وازارية
 لان الجسم ما كونه املون تابعه كونه جسم او اول ما كانت ما تسمى الحركة
 الحقيقية كونه الجسم والسيفته وان لم تكن تابعة لفرانسية وصينية حركتها
 الكفا في فراجه الجسم المتحرك في القديس كونه الجسم المرفوع الا فوق والكال فيه
 ملاحظ انما يكون في انما الصورة وقت ما اوله والادابير اللادوية والعالية
 للقلية ما او فنت بناه ١٢

١١٢
 ائمة دار علومها فلابد ملكة فكلها ملكة كوكبت كران ملكة تنوار ائمة
 روت في ملكة كوكبة زخماي كما بهو سائرده درم بهيكتس
 جارا اوزار انزودي در اصاب سزا
 برد ازم احمد بود در كرن مراتب كوكبوت نه ترمكي
 حمد ودر سوطا بو رفت چه ادد سلكه في القيت
 انزودا ووردان تصدسته سرف روتى به اخد شاه
 بيم از فنه تخم ايمغول از فهد فادرا سول
 رام دولد انرا تا ادد انرا تا ادد انرا تا ادد
 علم كل كوكبة كوكبوت بوجه في يد ترمكي
 ١١٢
 انما ائمة با حقا ملكة القديس والارضية
 من ائمة با حقا ملكة القديس والارضية
 من ائمة با حقا ملكة القديس والارضية
 من ائمة با حقا ملكة القديس والارضية
 من ائمة با حقا ملكة القديس والارضية
 من ائمة با حقا ملكة القديس والارضية

البيضا في انما هي العسل كما ذكره من الفرق الى العسل
الصراع ومع الارس كلمة **شقيقة** وجمع احد شقيقة
البيضة صلا بنوب بنوب في طبخه الطخمة والوحدة
الدواء هو ان يدور رأس الكلب ان انا متحركا او كلبا
السدر ان يري اذا قام كانه في طلة وجاب **اسباب**
 اعواق الكلب في نوم غير طبيعي فان ترك نام وان حرك
 وصبح به انتبه **الشوخ** ان معنى صاحبه مفتوح العين لا يطر
 والفرق بينه وبين اسبب تيمض العين وشوخها **اسباب**
السحرى ان لا ينام البنتة **السراب** وهم حار في الدماغ
 او في الغشا المحيطة به ويسمى **قرا نطيس** وعلمانه حمى

بسم الله الرحمن الرحيم
 قال الاستاذ ابو منصور الحسن بن نوح المعروف بسراج القرني
 اني لكثرة معرفتي بفضل علم الطب على سائر العلوم
 وفرط عملي بما تجتهد في كل وقت وكل مكان اليه
 ان اكتب بعض ما يحتاج اليه في اسامى العسل وما بعد التوضيح

بسم الله الرحمن الرحيم
 قال الاستاذ ابو منصور الحسن بن نوح المعروف بسراج القرني
 اني لكثرة معرفتي بفضل علم الطب على سائر العلوم
 وفرط عملي بما تجتهد في كل وقت وكل مكان اليه
 ان اكتب بعض ما يحتاج اليه في اسامى العسل وما بعد التوضيح

العسل الكلاب

قوتيه وخدمان واطرار العين جدا وكرتة الضو واطرار
 الحظ ان منى ما يراه وسميحه من سعة ولا يدرك شئ
العشق حجة مفردة شهوتية **الما لجوييا** مرض سوداوي
 يضر بالفكر من غير تعطل افعال الشبابة ومن اعوام **الفطر**
الرعونة والكابوس ان يحول الانسان كان شيا ثقيل
 وقع عليه **الصرع** نحر الالان ويفقد العقل وملتوى
 جوابا للموت ويتعرج عفاؤه فرما زيدا او بال واطرار
 او ذرف ثم يرجع الى حاله فيتمتع **منقطع** العيشة **حجيا**
 ويكون معجمي وبلحجي **السكتة** سدة كاملة في تحري
 الروح النفسية بحيث يزول معها العقل ويضر بالافعال

ايضا

السبابة فيحرق الالان كالميت لا يفيض او يفيض
 خفيفا لا يدرك الا بحيلة او يعط عطيطة او بما تراجع واطرار
 احد شقيه وربما اضمح و لم تراجع **الحذر** ان يصير العضو
 مثل ان لا يحس بالكمة **الفج** ان يبطل حركة العضو
 ويصير في حالة الموت **التشنج** ان يحذر العضو الى اصله
 فان انجذب الى جانب تقوى العضو اليه وان كفا
 انجذب الى الجانبين وتقلص العضو **الكزاز** تشنج العضو
 حتى يبقى منتصبا
ارغشت حركة العضو من غير ارادة **المقنونة** تقوى العنم
 وميلية الى احد الجانبين حتى لا يمكن صاحبها تغميض احد

العضو

سنة حشم ورواس

العينين فاذا نفخ فخرج المريج من احد شققي العنم **الاستلج**

حركة موضع من البدن ليس من عادته ان يتحرك لريح
تغلظ بخاري بديل انه اكثر ما يعرض في الارزاق الباردة
والايدان السليغية **اليد** وجع العين وهو ورم في المتخمة **الظفرة**
نقطة حمراء يحدث في العين **الظفرة** زيادة عصبية تنبت
من الملق الذي يلى الانف فطول وينسط حتى يعطى
سوا العين كلمة **البرغل** ووه تعرض في ملقحة العين
لا تفسح حردق تسمى **البرغل** العين يكون في سطح بطن
الجفن مع خشونة ووجع وحكاك **السلاق** حمرة وصدابة
يحدث في الاجفان وتنتشر معها الاشعار **الشعر المنقلب** ان

تتمت

يحدث بعض الاشعار العين ما يدل الى داخلها فيؤد بها
ويحشها **الماء السازل** في العين ان يبطل حاسة البصر
قليلا قليلا مع تجذبات تحدث امام العين **القروح الحادة**
في العين ان يحرق فيها مكان البصر او يحرق كلها ويكون في مكان
واحد **البياض** فيما اثر القروح اذا ادمن **الاشتر الغريب**
ناصو يحدث في صاقي العين **المحوظة** ذوال جميع العين من
مكانها وتسمى **توال العين الحول** ميل العين الى احد الجانبين
الاشتر امتناع النظر من الجوانب كلها حتى يقي به بين
العين **الشعيرة** ورم مستطيل في الجفن يشبه الشعيرة
الجسادة يحدث في الاجفان فيغير فحما وقت النوم

انواع الغشاء
انواع الغشاء
انواع الغشاء

الغشاء ان لا يصير للسيل الجهران لا يصير بالهيار **الخفش** ان يصح
بصرا ضعيفا كما يصير الخفش **الطرش** بطلان السمع
الخشيم بطلان السمع **الباسورفي** الالتهاب سبب من قضاه
فيثقل في جوفه وربما طال حتى يرى منه **المرغاف**
سيهان الدم من الالتهاب **الصفير** ورم تحدث في العين
القيح ثور وقرح تحدث في سطح جلبة الغم اما يصير
او صفرا او حمرا او سودا **الجذنين** ياتي في الغم **الجمدة** ورم
في الحلق وقيل في عضل **الحجره** **الجوانين** ورم يحدث
في الخحك **الدهامة** **المسبغ**
الركام تخلف الرطوبات من الراس الى الالتهاب

ورم الغدة
قرحة اللسان
جفاف السعال
تعلق اللوز في
الغشاء

علاج اذ ارض طلق مراد بكل فصاحه كبر و لهما رة و لوزة في ورم و خفش في لوزة

من جرب و برونه **السنزلة** تحيها الى الحلق **الربو** انتصاب الغشاء
وعسر بالنفس من قد عدا **ذات الرية** ورمها **المنقب**
ورم غشا الصدر و **الاضلاع** و لوجها و من انواعه

الشوطة وهي ورم في العضل الذي بين الاضلاع
والبرسام وهو ورم في الغشا المستطب للاضلاع
او الحجاب **السفنت** القيح مع حمى وقيحة و تفتت

اللم السعال اضطراب الرية تحدث ما يوديها **الحققان**
اضطراب القلب لرفع ما يوديها **الغشني** اضطراب الح والحرية

وقوع **القواق** تشنج يعرض في قم المعدة فيضطرب للرفع
الشهوة البكية جمع مفرد لا يشبع صاحبها

انواع الغشاء
انواع الغشاء
انواع الغشاء

الغشاء
الربو
المنقب
الشوطة
البرسام
السفنت
اللم السعال
الغشني
القواق
الشهوة البكية

صنف الكبد من نفع الطاهر بن بادشاه
حب الفقع كدودان
جبات كم معد
رود كم

الآية في فوائد الكبد

العش ميل مفرط لا يروى صاحب
الاشتياق الى اشياء رديته غير معناه كالطين
والخم ونحوهما **التمتع** ان يخرج المعدة على قدر شئ
فلا يمكنها قذفه **البهيمية** استفرغ المواد من اعلى اسفل
الذرب استطلاق البطن **لق الاس** وجع الاس
الصح قروح الاس **الخالفة** اختلاف البطن **الظلمة**
الرجحان شيق كل ساعة الى البتر فيتم حره ويغير
فيخرج منه شئ او يخرج خروجا شبهة خراطة ويبرز
مع وجع وتدد في المقعدة **القولنج** اجسام الطمعة
ومن انواعه **البلانوس** وهو امتناع مضمول الغداء الى اسفل

منها يخرج حردا اوده كوراك
منه كرا اوده

المقان

تجمع الفناز ازهاره مناشنة
ابوي غديظم عليه حردا حردا
حردا حردا حردا حردا
حردا حردا حردا حردا
حردا حردا حردا حردا
حردا حردا حردا حردا

المقان صنفه را بدن كله او سوداوه **الاستقا** ادم
جميع البدن او عظم البطن المفرط ومن النوع الحسي
البطن والرقى **الحصاة** حجارة تتولد امانا في الكلى وفي المثانة
من غلط غليظ ينغصده فيها ويحجر **الاسمر** و **اجناس البول**
التقطير خروج البول من غير اذاعة ومن انواعه سلس البول
والدولا **البواسير** لحامات نابتة على المقعدة يسيل
منها الدم وما لم يسيل منها الدم عيان **السا** **الحمور**
ان لا يزال مكان من البدن ترشح ما يصيد **الصفق** يعظم
المبيضتين وتنقلان ومن انواعه الفرو والقنفة
عرق النساء وجع يمتد من اعلى الفخذ الخارج الى الكعب

الاسمر
الاجناس البول
السا
الحمور
الصفق
عرق النساء

المقان

ورد في نسخة أخرى كذا

الذقر ورم ووجع يمتد من أصابع اليدين والرجلين
إلى الأباط والاريمات **وجع المفاصل** أن يكون الوجع
والورم فيها خاصة **الافرنسة** أن يجذب النظر قليلا قليلا
ويسمى الحدة ووجع **الافرنسة** الضم والى عروق غلات
كثيرة ملتوية متعقبة **الانوار** شديدة الحفزة والغلظ
يظهر في الساق **والضيق** أن يعظم الرجل حتى يفرط
جدا ويكده لو نما وإذا طالت المدة يعجز **العرق الدمى**
شبيه عرق تبرز من مكان من البدن **الباه** اسم لجماع
تورم الذراع التي قايما غير شهوة الجماع **العذير** الذي
يحدث عند الجماع **اضتاق الرحم** هو تقلصها من مكانها

الذوق

إلى فوق وسيلها إلى احد الجنبين **الرجا** رطوبات وريح
غليظة في الرحم وععضها لذلك حتى يشبه حال المرأة
بحال الحمل **الباب الثاني في آساقى العلل الحادثة**
في سطح البدن **الخرارز** تشيئة الثخالة يحدث في الرأس
والخيمة وهو الابرية **اصم السعفة** أن تنبت في الشعر
حتى يعرى مكانه **والشعب** أن ينبت في الشعر حتى يعرى
مكانها **والحمية** أن تنقر الجلد مع تناثر الشعر **القرع**
بطلان الشعر من الرأس من جهة القروح **الصعل** بطلان لفة
العداء **الكف** كدورة وموودة في لون الوجه **وجبرض**
في الأثر ليجالي **البيرش** **والنمش** نقطة خضرة وحمر

الرجا رطوبات وريح

بطلان الشعر من الرأس من جهة القروح
العداء الكف كدورة وموودة في لون الوجه
وجبرض في الأثر ليجالي البيرش والنمش نقطة خضرة وحمر

فقد استعملوا في علاجها وكما ذكرنا في كتابنا
نفوذ كلمة شريفة

تحدث في الوجه والبدن **بقروح** نوعان **بيض** و**اسود** ليس
بشديد البياض والسواد غير غاير في اللحم **البرص** بياض ناصع
غاير في اللحم **فيميل** العظم **الجدام** علة تنبت ثمر معها
الشعر ولا تم سقط الاطراف ادلافا ولا وكه نكت
الى ان يموت العليل **الدم الميت** يتخلف تحت الجلد ويخضر
ذلك المكان ويسود **الدماس** ورم يظهر في اصول الظفار
مع حرارة وتهيب ببلغ وجهه الابط و ربما جلب حي
ويقط الظفر **اسنان العار** تشقق الاظفار **الثوبان**
نوعان منه رطب لين ومنه صلب حاس وهذا يسمى
المسايير **المخسف** حكاك و احراق يحدثان في تاثير الابدان

كذلك اسرارها عجيبة
مكونة

قوله

من كثرة البتة **الصنان** من الابط **القوي** بثور مجتمعة
ترشح ماء قليلا اذا حاك يكون في الاكثر مثل الدوار
الشري ان يحرق الجلد كله او اكثره مع حكة وتهدت يكون
منه نوع **بيض** منه البدن وربما يودي ليللا ويسمي
بمات الليل **المباشرة** حرارة تذهب داخل الجلد من غير
ان تنفخ او يبرز الى خارج فان كان ورم في ظاهر البدن
او في اللحم سمي **فلغمونيا** فان تطهرت في سطح
واحدة منه مكانا كثيرا **البرص** تملأ ساعة **الجسرة**
قرحة بشبهة بحرق النار مع ورم شديد يستدر
حول الموضوع كله فيجلب الحمى **النار الفارسي** حكة ويحس شديد

عليه وسماه
بالدانة كما كان في الجوار

بمات الليل
بمات الليل

البرص

قوله

خفة كرامات بوشيه سلو اما انضار فتره لكر سوز و در زمان حضور در فتره باشد
محل فرسودگی

لا يطاق ويحدث معه نفاطات متميلته ما و قميصا
السرطان ورم صلب له في البدن اصل
عروق خضر مثل شعلة النار تهبه شبيهة
بارعضاء الاصلية ويكون للرجل في المعاء والايمل
والوجه والنساء في الثدي والرحم وبتبدي كالمحصنة
فيصير على مثل البيضة واذا امتد به الزمان تقرح تقرحها
سعى **التخايز** عند صلبته متحجرة فرما كانت واحص
ورما كانت عدة ويكون جوز في كيس ويكون في آفة
في الضنق والابط والاربية **السلع** لحم زايد يكون بين الجلب
واللحم واذا حركته تحرك وتخل من مكان الي مكان

كاي

شبه كرامات كرمند

شبه كرامات كرمند
شبه كرامات كرمند
شبه كرامات كرمند

كاي بفضل على البدن وتكون من الحمضة الي البيضة
القرود عقدة بيغفة في الكف وظاهر اصابع الرجل
من العن الدائم او دوام مصاكة الحف اياها **البيلة** خراج
يحدث مع دم وبها ورم وهي رطوبة نوجة غليظة
في عضو فيضه ويغدها حوطها من الاجسام ويطول
كثا فيه ثم يعجزون تلك الرطوبات الي البياض
ويسمى الشحمية او الي الصفرة ويسمى العليانة او الي السواد ويسمى
العصضية ويتولد من تلك الرطوبات اجسام صلبة
مختلفة ليست من جنس الرطوبات بل مثل قسامة
الظفرة وصغار الشور ووقت العظام وقطع اللحم

شبه كرامات كرمند
شبه كرامات كرمند
شبه كرامات كرمند

وكسر الحصص العظم والخراج وشبا عما فاذا طبخ خرجت
الاجسام **البيضة** قرحة منسطة في اللحم غائرة ليست
بشديدة الغور واذا انضجت صارت لها رائحة سيئ
منه **الطاعون** ورام وثور يخرج مع تلعب شديد
مجاذم للمقدار ويصير حوله خضرا واسود ويكون معه
الاضطراب بالحفان **اللاكة** قرحة كدث وناخذ في
اكل اللحم وتؤيده الاخر **ويسمى** باسمها الخدال الصرد
العلل من خراج مثل القسط والكسر وتفرق الاضال
من خراج ومن داخل مثل شش وخنك وحرق
البيا الثالث في **اسمي** البليات وتواجبها

حمى

حمى يوم حمى التي تحدث وتنبث يوما وليته والى ثلثة
ايام ثم ينقطع ولا يعود **حمى الدق** حمى دقيقة لا ينقطع
وتعوى اذا تناول العليل شيئا **المصلح** من هزال
بشيء بالدق الا انه مع حرارة والتهاب في الكبد
الذبول في المشايخ مثل الدق في الشبان **حمى العقب**
حمى مع ناقص نوب يوما ويوما لا فان كانت كل يوم
يسمى **شظ العقب** **الحمى الحزينة** حمى دائمة لا يخف اترده
اشتعالا والتهابا فيما بين كل يومين **الحمى البليغة** حمى حارة
دائمة ويسمى حمى الدم **الحمى البليغة** حمى ناقص
تزيد وتوب يوما ويوماين لا ومنها نوع توب يومين

ويوما لا ويسمى المنكحة التي تختلف حمى لا يكون لها
 دور معلوم **الحمى الكبدية** ان تبرز على اللسان حميان
 او تبرزت من هذه الحيات المذكورة **الجسد** مشهور
 يظهر على جميع البدن بعد حمى حادة لازمة فتمتلى
 ماء ثم يتحرك ذلك الماء فيجاء ثم يبدين وتيناً ثم **الحجسة** برطرف
 في نحوها الا انها لا تفضج بدلاتيناً ثم **النضج** استملاء
 الطبيعة على مادة المرض حتى يفضجها **البحران** استفراغ
 يعرض العليل دفعة بعد اضطراب وقلق شديد
 اما تبقى او تخلفه او عاف او ادرار او عرق
 ومنه كبر ان روى ومنه محمود **الرسوب** شئ يظهر

أكثر كجيان

في القارورة

في القارورة اما يهين او صفرا او سودا او حمرا فكان
 على راس القارورة يسمى طيفا وان كان في وسطها
 يسمى متعلقا وان كان في اسفلها يسمى اسبا **التحصرة**
البول **البراز** المحدث **النفاثة** الذي يخرج من العنقه **الباب**
الرابع في اسما في البدن العرق هي جدول
 الكبد تنبت منها وتفرق تشعبة في جميع العنقا
المسما بقا العروق التي تجرى من الكبد فتثبت في
 المعدة والامعاء **الاوردة** عروق في الاشب في بطن
 اليدين **القيح** العرق الذي على المرفق من الجان الوتشي
البيطين العرق الذي على المرفق ما على البيطين **الاجلس**

عرق فيما بينهما متصل احدهما بالقبض والآخر باليد
جبل الدراع عرق الموضع على الزند الاعلى من اليد وهو
اصغر الزندين **الاسليم** عرق بين الخصر والبصر من ظاهر
الكف من اليدين **الودجان** عرقان من مقدم العنق **الصران**
عرقان تحت اللسان **عرق النسا** عرق ممتد في طاسر
الفخذين من لدن الورك الى القدم حتى يظهر عند الكعب
من الجانب الوجيه **الصافح** عرق ممتد في باطن الفخذ
من لدن الورك الى القدم حتى يظهر عند الكعب في الجانب
الاشمالي **الشرايين** العروق النابتة التي تنبت من القلب
المشعبة في جميع البدن **شرايين** عرقان في العنق

الاصغرى

او منقطع النبت **العصاب** الاجسام النابتة من الدماغ
والنخاع المشعبة في جميع البدن **العصل** كل لحم يجرى لطبا
اعضا كثيرة تجهيا بها تحريك الاعضاء **الاوراق** الاعصاب
التي يفارق العصل بعد مجازتها اياها فيصير شبيهة بالاوراق
الروابط امثال الاعصاب تنبت راسا من احدى العظمين
من المفصل وتصل بالراس من الاخر ليشته احداهما الى الاخر
الاششية كل ما سى العضو فيصير له كالوقاية مما يارس
العضاريق العظام اللينة التي مثل راس الكتف **الفوق**
ثم المعدة **البواب** المعال المنصل بالصائم بهنل المعدة
ويسمى اثنا عشرية **الصائم** المعال المنصل بالبواب

الريق المغا متصل بالصائم **الاعور** معا ولم واحد بشرية
 الكس متصل بالريق من جانب الاعلى **القولون** معا متصل
 بالجانب الاصل من الاعور **المستقيم** المعاء الواسع
 متصل بقولون واخره بالمقعدة ويسمى **المستقيم** ايضا
التيار ويف جراف الاعضاء مثل اجراف الامعاء
 والعروق وغيرها **المشافة** المواضع التي منها ينفذ
 الفضلات الى خارج مثل الاجليل والمقعدة **المجاري**
 المواضع التي يجري فيها الغذاء والفضلات منها مجاري
 وسعة مثل الامعاء وجدوا والكبد وعروق الكبد وغيرها
 ومنها ضيقة مثل العروق والشرايين الدقيقة التي في

دقة الشعر لحاط اللحم **المسام** بواطن الجلد الاصلقة بالعلم
المنقبض منابت الشعر التي فيها تفيض الطبيعة باخراج
 الاجرة والعروق **الايضا** والرئية القلب والكبد
 والدمغ والآلات **الجماع** **الايضا** الالية هي التي لا يسمي
 اجزاؤها واذا مثل المراس واليد والرجل **الايضا**
المتشابهة الاعضاء هي التي تشبه بعضها بعضا مثل
 العظام والعضلات وغيرها **وتغير المتشابهة**
الاجزاء التي لا تشبه بعضها بعضا ٢٢٢

كيفية الكوكب
والذي يتحرك في كوكب
وغيره لا يصح كركن
تجارته القوتل وجماره
عجزي

والعلماء والأفاضل محضرة في صرا العلب وما يتبعه والتولج فيه كالمشور
في علم البدن وما يزعمه وكيف كانت من أمان بطلان أو نقصان وكلاهما
عجز البرهان أو تنوش ويكون غير ذلك فالواقع في الظاهر منها أمانة القوة
الهاضمة كطلان الدم أو نقصه أو تنوشه وشكله التنوش يحدث القواز
ويكون غير ذلك كيف نتجت تنوشاً ويكون الجواب بان يكون المراد الحارة
أولاً والحيوية وثانياً لطلانها الاسترخاء وتنوشها التشنج والارتعاش
أولاً الماسكة فطلانها الارتزاق ونقصها القواز وتنوشها القوان
كذلك والزيادة وقبضه نظر من ان العواق اجتمع ارباع في فم المعدة ومخفر
الترتويها ويكون الحارة يكون ان يكون بعدة عن موضع الاجتماع
اذ في البداية وطلانها القوي ونقصانها بطور دون القواز وتنوشها ففوص كذا
بما في الضم ويصحب مع الارتزاق والوقوف بينهما فوجه القواز بصورتين
في الارتزاق بخلافهما او بما بعد ذلك من بضع المضموع فيكون الضم
في نقصان الاضطرار فوجه الكفة فيكون لطلانها كحوال استنفاء وتنوشها
مثل بول الدم وطلانها واحدها وما سكته في وسطها راحة في الضم
بأنه يكون لطلانها مثل سقوط الثمرة والسيل ونقصانها التزلزل
وتنوشها المرض

البرص من الالبست سهل ومن الافرصع ويعر وسهولة
 برنه باحمراره نذلك برعنه وضروج الدم لغزدة الابرة
 من الجلد وسوا الشعر النابت عليه ويكون فيه خشونة
 ما وصعوبة بكونه ابيض اللون براقا امدن على الحي
 العظم وان يكون جلده ازل من جلده سائر اعضا واشد
 تطافيا وعلاجه ترك البنهيات والسك والفواكه الطيبة
 خصوصا الباردة والتمر والمقول كلها وترك الجوع
 وتقليل شرب الماء وان لا يشربه الا مطبوسا وممزوجا
 بشراب العتيق من غير كثير وهو الحمام على الالمستلاء
 واما الحمام اليبس وعند النقا وعلى الرطب فربما يجيم

وبه يتعيبين

وتتسبب بالخير

رب تيمر

بسم الله الرحمن الرحيم

البرص دارعنا وعسر البر ولا يجا ويسبر حتى صفة المرزبة
 والاخت في الازدياد وقال ابن زكريا كل برص شيخ دولا
 قيل الدم من سجا في اللون فلا بروله وقال البرص في
 اليد والرجل عسر برء وعسر ان يكون في الموضع التي يثبت
 عليها الشعر والغير الغاير سهل برء وقال ابن سويبة علاج

ترك الغصه بالكيته ذواته عند كثرة الدم جدا وياكل
 الطعنة الحارة الا يستعمله وما حاد او كل طعام
 سريع الهضم الذي لا لزوم له ولا دسومة الغليظة
 ويكثب المر ليس ما يجربها ويحرقها في المرق
 ملا ما خلط الزيراج اجمانا ويشرب من شراب الاحمر
 الصف العتيق ويدوم على القوي والعداء المحصية بالحوم
 الفاضلة كالحم والقبح ولحم الغنم الجولي المتوابل
 كاله رحي والاميون والفضل ويشرب كل عناه جلا با
 من الانبيون والارزبانج والباد ونحوه كد ثلثة درهم
 مع الخنجين العسلي درهم يدر بهذة التبير الى ان يظهر

اثر الفنج

اثر الفنج من الفارورة من شيفرغ مجب الا يارج
 او مجب المنقن الكبير المسى باهياني او بالاصغر
 الكبير او مجب السكينج او يارج لوانا ثمن مثل
 ويشرب بعده مطبوخا فيه قنور الكبر والارزبانج و
 الانبيون والصلبج الكابلي ولودننج الجبلي والفظويون
 كد درهمان وهو شربة واحدة حب النافع به ايارج
 نيقا مثال غارنقون درهم حنظل وشيطرج ورنجيل
 كد نصف درهم سكينج واليقين سقمونيا وابق مجب
 بما الكرفس ويسقي سحرا ومن الادوية المخرجة المسهلة
 لمرض من شيخ الكمال الصانع هذه فضل اسود وميض

وواضع في قرفه ويطبخه وسعد البرج مقشر
 وجوزبوا مكد مثقال حب البصل مثقال تربا اميض وسكر
 اميض مكد اربعة وعشرون مثقالا يرق ويحج بعسل
 متروغ الرغوة الشربة الاسهال خمسة قال يقف ثلثة
 ايام ثم يعطى منه كل يوم مثقالا في كل رابع بماء حارا ياما
 كثيرة **قال** وهو مجرب للبرص وجب النيل فاصبر عنته في
 استنزاع الخلف المنساق للموضع والبرص ويداوم
 على المسهلات في كل شهرتين او ثلثا واعلم ان الدوية
 القوية الاسهال ان كانت تخرج الخلف المولد لحدته
 فانها تصغف القوة التي بها انضم ويقتل الدم

والروح

والروح الذي يتنج الى قرفها في هذه العدة فيسقى
 برقي على حسب المزاج والقوة والتركيبة ثم بعد الشقبة
 يتبدل المزاج بالمعاجين الحارة وما يخففهم من المعاجين
 الكبار العاروق والمثرد ويطوس الكلكلنج والبلادي
 الضيف منه رجا الى الكبير وهذا المعجون صلح **صنعته**
 ووج وفضل ويطبخ كالمصطفى كندر شونز حب العار
 اجراء سواويحج بعسل السرية درهمان مجون اخر منديج
 اسود يسلج اربع اشتمون دوو مكد م قرفه دار فضل
 مكد م جوزبوا عا قرفه او شيطرح مكد م يحج بعسل
 الشربة درهمان **و** جيد مجرب تربا اميض مخلوكل مسوق

نصف مثاقيل البصل مثاقيل بحليل وحميلج صفر مئة ١٠ ثم زبد
 ام اشمون ١٠ م كندر سحر بحليل زوف مئة ٣ م
 شيطرج سافج مئة ٢ م سفاج اسطوخودوس
 مئة ٣ م غاريقون ٥ م رنج مقشر ٥ م قسط ٣ م
 فضل دافضل نارشك مئة ٢ م مصطكى ابيون قرفضل
 جاشير مئة ٢ م يرق ويحل ويعجن بعسل الشربة ثلثة دراهم
 على الدواء **٥٥** اخر خالص لهم زوف وشمسين بز
 الابريرة او قبة صبر درهمان ونصف البشبة ثلثة دراهم
 يرام استعماله فان الرذوق يقال ان خاصيته في هذه العلة
 ثم اذا قبست المازة وانقطع بردها واعتمد المراج

عينا

يعالج المواضع البرصية باطية باوية شديدة الاضمار المحرقة
 الجذابة للدم والقشرة المقرحة والكاذبة المحرقة والاصابع
 والوان شديدة الالطية **٥٥** لذلك شيطرج ككيج موزج
 بطون المازنج اجزاء سواء يرق ويحل ويخلط بالبيج الغوه
 ويطبخ بعد ذلك المكان بالفضل او بالبصل ويصنع البندوس
 وكاجيد **٥٥** اخر زرع العجل شيطرج نوه قط جري كندر
 زكار سواسي بالفضل الثقيف ويطلى به الشمس **٥٥** رويج
 شيطرج زريج صفر في نوزه حبه السوداء يعجن ببول الصبي
 او حل الثقيف ويوضع في الشمس اربعة ايام كلما جفت
 زيد فيه البول والمخل ثم يحسب الموضوع باحد بهما ويطلى

آخر نوحا در محرقا بهر البیض نغما و یطلى على البرص خمس
 مرات **آخر** زبد العجم كمد شش بز النخل مع خل خمرة
 عجيب في ذلك **آخر** قرن الثور محرقا مع جن نخل خمرة
 تصيف يطفى البياض في الشمس ثلث مرات **حشيرة**
 مرارة الثور اذ حلط بالنظرون او بالطين المسمى بوليا
 ابراء البرص **آخر** قرن الابل المحرق البياض به صفة
 سلاء ياكل في الشمس **آخر** دم الخطا طيف مع اصول
 الكبر يطفى بالموضع **طلا** للبرص هو اقوى الاطوية
 و انما نوره حبة ثلثة مثقال زنجبيل نصف اوى
 مثقالين زنجبيل تركي مثل زنجار مثقال شيطرح نصف

تعال

بولقة

مثقال سحج الجميع و يدلك الموضع اولا بليفة حتى يدمى
 و يطفى به و يترك عليه الى ان يبر و عليه نقطه الدم ثم يطفى
 هكذا الدواء **صفتة** يؤخذ حبة و يجعل في سبتوقبة
 مسدودة و الراس بطين الحكة و يوضع في القون ليلة حتى
 تحرق ثم يؤخذ منه جزء و من المراج الاحمر التركي جزء و يصفان
 و يطفى به الموضع حتى ياكل اللحم الابيض ثم يعالج بالمرسم
 الابيض **آخر** ياكل لحم البرص و يفيد شونيز كبريت صفر فقط
 ابيض رفت عمل المبدأ در زنجبيل احمر روق الحمام خردل قوه
 ميوزج زنجار نوحا و شيطرح عرق قزبز النخل بز الجوز
 زيارج اجزاء سواء سحج الادوية بالخل و الحسل و يطفى منها

على القرحا س و يصبق على المكان بعد حكة جيد او يترك حتى
ياكل اللحم البرص الذي تحته ثم يعالج بالمرهم الابيض حتى
يعود لحمه جيد **ادوية** قوى محرق يحرق بها البرص باذن الله
نقل وهو من اسرار الصائغ يؤخذ ملح الحياض وهو المعروف
من يارنا بساغو اجران راج قبرسي جزء يسحقان سحقا
جيدا او يجعلان في قارورة صيفة الراس مطبنة بطن
الكلمة يوضع على كبر مثل كبر الحدادين باية راسها الى
اسفل فحما على قارورة اخرى عليها ويشد راسها بخام
يتخذ من النورة والقطن واللبن الحليب ويوقد تحتها
نارها ويوقد حتى تصاعد ويتعاطى شي كالماء او هذا المحرق

صاير

جدا بحيث يحرق الازرقه بمرح الموضوع البرصية يدلك الماء
فانه ينقظ في الحال ويخسرح منها ما رقيق ابيض ثم
يندل به **ادوية** اخرى حسية يشق بطنها ويكشي بالثابت
الرطب من العباس ويحاط ويشوى على حجر حتى يمتلخ ثم
يوجد اث هتح ويطلق به البرص او حبه في يومين
او يلبتين ويضع بخاصية في ان يدلك الموضوع ثم يطلق
بوم حية سوداء ويجعل عليه غسل الماء حتى يسترح
وهنا كل لحم البرص وان كان الموضوع صغيرا يكون بالسن
او يقطع ثم البرص ويرمى به ثم يعالج بما سميت اللحم
ومن الادوية الصائغ **ادوية** يصعب بلون الجسد

يوضع يطبخ ويدر دوى الحمر و معزة و فوه و شب مسحوق
 بمخونه بالخل و يطلى عليه مره كثيره الى ان يعلق فان
 في عشرين يوما **شيطرج** نسل فوه و بت مغره يسحق
 وينقع في الخل و يعجن و يطلى بطبخ الفوه **آخر** حب الحيد
 و مرزوقان في ماء قشرا ما دثنت ايام و يستعمل بعد ان
 يطلى الموضع بما يحفظ بعده بما يشبه الراج **آخر** يصنع
 الشتر شيطرج اس و حب الفضة او الحديد يراى الا لكفه
 زنجار فوه قشر الزهر ان شقائق النعمان سحق فخل خم يوما حتى
 يسود و يطلى مره **آخر** حرب قشور الحوز الرطب و الحناء
 و الوشمه مكه **آخر** طلا و لبنيق الابيض شيطرج عاقه و حاء

اللعن

بز العجل فوه كندش خردل سحق نخل الشقيف و يطلى به
 في الشمس و قال ابن دكرمان في هذه الطلاء يطلى بي
 الشمس حتى تجف مره كثيره يغسل كل مره بالغايمه
 و دقيق الحص و يعاد الصلاه عليه **آخر** طلا و لبنيق الاسود بزر
 النخل ام كندش قسط مكه **آخر** يطلى بعنب الثعلب يطلى
 بخل خم في الحمام او في الشمس **آخر** لبنيق الاميض بزر الفحل تسعة
 دراهم زرايش تسعة شان عشره بورق اثمان يعجن
 بخل حم و **آخر** بزر العجل زرا الخردل معويين بالين المطبوخ
 في الخل **آخر** طلا و قشور البومع و راج زنج شيطرج يسحق
 بخل خم و يطلى قال ابن رضوان ان سقيت من شقالب النعمان

كل يوم درهم ماء بارد ايا ما يشفى من البرص وقال جربت
ذلك مرثا كثيرة وقيل الدرر اذا حل وطل على البرص
اذجه في اول طليه قيل البقر يشربه حرقا وغيره
حرق نفع من البرص وقيل ان سحج الماء قشيشا بالخل
وطلى به البرص ابروه وقال الشيخ الرئيس حرافنة
قشر الارج طلاء جيد لبرص وهو قول صحيح محب قال ابن
زكريا اذا ظهر من البرص نقطه فاحصر من اطراف الكرم المرة
التي صحح **اصح** طلاء لوضع يذجه من ساعده برحبت
درهم زنج صفر مثله راج احمر ستة درهم شيطرج خمسة
درهم نخل كالغبار ويطلى بالمال اتفق جمهور اطباء منهم

الشيخ

يشخ الرئيس ابن خرا وابو الريحان ان قبا برى النفع
ششى من الرشح طلاء وضما واذجه في ايام بيضة **اصح**
بر المشية المسماة برجل الغراب له خاصية عظيمة جليلة
من هذه العلة ويستعملونه انها يشقى منهم من سقى مفردا
ونهم من يخلط وزن درهم منه من العاقرقرا ربع درهم
ومن بز الشياقق النعنان نصف درهم ومن الخرمسان درهم
يسحق الجميع ويعلق بخل ويقعد الشارب له في المشية
مكشوف المواضع العجيلة للشمس ساعة او ساعتين وتأثيره
في الايدان تختلف في بعض يعمل عدة دفعة او دفعتين في بعض
اكثر من ذلك ولا يزال ششى العليل منه كاي مرة وثانية

وثالثة الى ان تغفل بدينه ويهدر مصلحته ويستعمل بعد ما يجب
نوع من استغراق الحملط الموجب بهذه العقدة واذا اذ حرمته
حزوه وصفه ومن سلخ الحية وورق السداب جزه ويغلي حتى
يستغرسه ايام في كل يوم ثلثة دراهم بشراب العسل حتى
من البرص جرب لا يسير اذا وقف ثاربه في الشمس حتى تحرق
واذا حتى بز الحيشة ويخل ويغسل المروع الرخوة
ويستعمل لعوق كل يوم مثقالان بماء حار ثمة عشرة لوبيا
متواليه اذهب البرص لا محالة وقد جرب عشرة مرة وضع
وحمد بشره وهو عريب من حمده المرض **الحرف** يوفد من
الحردل الابيض مقدار ومن الرنبيب الاسود المنقى مثله

مقان

يدقان ويغسلان ثم ياكل منه صاحب العقدة من اليوم الاول
نصف مثقال في الثمان وثلثان وحكمة اترية كل يوم
والثاني حتى يبلغ مثقالين ثم يؤخذ من الحشيش المباركة مثقال
ومن زبر الشفايق النعنان نصف مثقال ومن اصل الطرخون
ربع مثقال ويغسله بالخمر ميان طسوح ويغسل بعسل مدقوق و
يتناول بمدة ايام متواليه واذا انت وله يشرب عليه
شربة من شراب عرق قوتى او ماء العسل ويحلب في الشمس
الحارة بحيث يقع الشمس على مواضع العيلة ويصبر زمانا
صالحا يغسل هكذا الى ان ينقطع المواسع واذا القفاث
تملك القفاث تترك شرها الى ان ينيدل فان صلح

والا بعد ذلك الى اخص المواد بتوفيق الحكيم الخليم والساني
اشه الله تعالى علاج البرص بوجه شيطرح
يرق ويخج وميت على الحن ويطل على البرص نافع باذن الله

صع دوق ش م ار كيمقال تاسه شحال تناول فرينه
غذا كوشت مرغ وپر پيسر از ترشي نمايند ۱۲

تست مراكيب
باي وضع برص
اوست شيطرح
عاقوقا از سر كورم
در سر و همرا
در اوقات
بمخون راي وضع برص حررت
صفت آن بوي ما دران كه بشمري هبل و كج كوسند عاقوقا
شيطرح ۶ دام
به ستور مخون كند هر روز وقت
۲ ال
بتم ۱۲

تست مراكيب
باي وضع برص
اوست شيطرح
عاقوقا از سر كورم
در سر و همرا
در اوقات
بمخون راي وضع برص حررت
صفت آن بوي ما دران كه بشمري هبل و كج كوسند عاقوقا
شيطرح ۶ دام
به ستور مخون كند هر روز وقت
۲ ال
بتم ۱۲

تست مراكيب
باي وضع برص
اوست شيطرح
عاقوقا از سر كورم
در سر و همرا
در اوقات
بمخون راي وضع برص حررت
صفت آن بوي ما دران كه بشمري هبل و كج كوسند عاقوقا
شيطرح ۶ دام
به ستور مخون كند هر روز وقت
۲ ال
بتم ۱۲

نسخة من الكيفية الطيب
من صفحات تحرير ذكرها الزاوي

الذي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة

التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة

التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة
التي في نسخة

تصانيفهم وذكرها اذوية ولقوية لانها قد توجد الا في خرب
 الملوك اجبت ان جعل مقالة وجمرة في علاج الامراض
 بالاعذية والادوية المشهورة الموجودة عند العام والخاص
 يكون احوى ان يتفقد بها اكثر من حليم ومقلمه وقد
 بعثت سنة مشايخنا شكر الله عليهم في القول من اعلى
 البدن الى السفه ذاكرا علة علة وعلاجا وعلاجا وسميتها
 بمن لا يحضره الطبيب ارجا من الله حسن الثواب انه
 كريم و تاي و اياه التوفيق لصواب القول والمصل
 منه وطوله **القول** في أعضاء الرأس فمن أعضاء الرأس
الصراع و علاج الحار منه بان يؤخذ جزآن من مطبوخ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 واسم الله على وفقنا للحق سنة نبية محمد صلى الله عليه وسلم
 والله القابل وقوله الحق العلم عيمان علم الابدان وعلم
 الاديان **وبعد** فيقول الفقير الى رحمته ربه العسني
 محمد بن زكريا الرازي انه لما رايت الفضلاء اطمنوا في

تصانيفهم

مشكلة بغيره

وجوده على شاطئ الانهار وعشب النخل والخرنوب والخبثان و
 ورق الكرم وورق الخفاف وورق القلح وورق السفرجل
 وورق القصب الرطب اذا دقت وضد به الراس ضد عا
 ومع الخل والماء البارد الشدة متى لم يجف شي غيره اذا
 صببت على الراس صبا كثيرا حتى يجف بالبرودة ثم الكافور
 والاصندل وماء الورد والورد نفسه والينبوف وجميع
 الازهار والاوراق الباردة التي تعرفها اصل تلك الخسة
 بالبرودة وينفع منه ايضا سوتق الشيمه اذا ضد به مع خل
 وورق الخنا اذا ضد به مع الخل وعصاة حى العالم اذا
 وضع على الراس ومتى لم يجف من الورد نفع منه

وتزآن من ماء الورد ومن خل الحمر سدس جزء الى ربع جزء
 على قدر ثقافته فيضرب في رجا حتى يمتزج ويوضع
 منه على الراس من ثوبه خشنه ثمان او عشرة رقيقة ويوضع
 عليه وقد يفتح ذهن الورد وحده والخل ايضا اذا لم يجف
 شي غيره يخرج بمثل ماء او بمثلية على قدر ثقافته ويوضع
 على الحامة ويطرح فوقه خرقة مبردة على الثلج اذ في الهواء
 بمقدار ما يمكن وتل ما فترت وينفع ذلك ان يصير
 البرزقطنان بالخل ويوضع على الراس بعد صلقة وهو عطلج
 قوي للمصرع وينفع منه ايضا ان يوضع الخيط بالخل على
 الراس وينفع منه البعثة المتحما وعصى الراعى وهو نبات
 نورة

الاصفر

الجل

عن الخ الطوی یضرب مع ماء الورد والحل وادام یصیر
ماء الورد حوض ورق الورد الرطب او بعض الاوراق الباردة
التي ذكرنا فقبله يستعمل بدل ماء الورد **وما ينج الصداع**
الى الشرب البصر القوي والتمه والشهد الخ **والبصل**
والكبريت والجرجير والحلينة واللبين والحندي قوتي
وجوز الاشياء الحارة وسمها كالمسك والغلبة
والافاقية وارعوزان خاضة مصع اكل او شتم
والاذنج المنقحة العنقبة كبرج الجفيف والكبريت القطران
وطول المكث في اللحم والشمس والمجاس الكثرة الحجر
والدخان ودوام يسب الطبيعة وينفع من الصداع الى

تدبير
تدبير
تدبير

اذا كان معه حرارة وتمدد في العروق وحمرة في الوجه فصد
القيح والاسهال بهذا الدواء يؤخذ من الهليلج الكحل المسقى
من جهة عشرة دراهم الى عشرين درهما ويصب عليه ثلثة ارطاب
ماء حتى يغلي برفق حتى يصير رطلا ويصفى ويلقى فيه ذر
عشرين درهما سكر طبرزد وسكر امين او برنجين او فانيه
نخل الى ان لم يخضر السكر ويصب عليه جلاب ويشرب
او يدق الرمان شجرة وقشره ان لم يوجد الجليلج يؤخذ من ياب
قدر ثلثي رطل الى رطل ويشرب مع السكر او الترخين او
الجلاب على ما ذكرنا قبل فان كان مع الصداع سعال
يمنع من الهليلج ونحوه اخذ من الاجاص الرطب عشرين مثقالا

الصداع مع الجلاب

مرتب وضموم الماء

عشرة دراهم قرص ويشرب عليها جلاب او يمس في الجلاب
 المعروف بالماء ويشرب منه وزن عشرة دراهم ومن الكرخمين
 البطر ذون عشرين درهما فيرسان في الماء الحار ويصفى
 ويشرب او يؤخذ من الشكر الابيض وزن عشرين اثنى
 درهم فيخل في رطل ونصف ماء ويشرب في مرات قدحا
 بعد فتح لكلا مقل على المعدة في ضرورة فانه يسهل البطن
 او يؤخذ دريوسن وسكر طبرزد بالسوية فيصحنان ولسف
 منها وزن حمت دراهم الى عشرة دراهم او يوقل ورق الورد
 الطرى وزن عشرين درهما او يدق ورق الورد ويصير ماءه
 ويصيب عليه جلاب ويشرب فان لم يجد جلاب حل في

الى ثلثين او يؤخذ من الاجاص اليابس فغلي بالماء حتى
 ينقطع من الغبار ثم يشرح بكيين في موضعين او ثلثته
 وينقع في الجلاب يوما وليلة وقرمخ بالماء ويؤخذ
 منه عشرة الى عشرين او ينقع بالماء الحار ويشرب من
 ذلك المنقع بالعدوات واذا اجمع اليه سبعة اذون عشرين
 الى الاربعين فغلي بالماء قدر ما يغيره حتى يهوى ويؤخذ
 ويشرب من ذلك الماء رطل الى رطل ونصف مع وزن
 عشرة دراهم سكر الى وزن عشرين درهما او مثل ذلك ثلثين
 فيكون قولى اسهالا ويشرب منه وزن عشرة دراهم
 الى وزن خمسة عشر درهما او يؤخذ من فلبس الجيا بنسبة وزن

زينة سحر كريمة
ماء بشكر البطرود الابيض او الفانيذ اخرا في انما خمر وشرب
فان خمر شراب الورد المكر او المقوي بالستقونيا كان كما
في هذه الحال وكان اقوى وبلغ **نصفه** دواء يستعمل
لاسهال البطن مع خشونة الصدر يؤخذ من البنفسج اليابس
فون ستة عشر درهما فيصب عليها اربعة ارطال ماء وعليل
مع عشرين اجاصة حتى يهرى ويمرس ويصفى وان
ايكون اقوى مرس فيه من فلون الحيار شبر وزن خمسة
دراهم الى عشرة دراهم ومن القربجين من العشرة الى الثماني
ويشرب وان احتيج الى ما من اقوى طرح فيه من اصل
السوس والتمرد المرصوص مكه وزن درهمين الى اربعة

درهم فيكون سهاله قويا واما ما يعيد للاسفا من نهه ان
وانما لها هذه العلة هذه **نصفه** حب سبي حب البنفسج
يسهل البطن سهلا لا صالحا ويصلح اذا احتج الى الاسهال
مع خشونة الصدر يؤخذ بنفسج يابس مسوق وزن درهم
ونصف ومن الكثير اذن واثق ومن رب الهوس نصف درهم
ومن القربج الابيض الحلو المسوق نصف درهم معجن باعقوب
من لعاب حب السفرجل وبي شربة يشرب بماء السكر
او بماء الجلاب شرب **نصفه** حب آخر اقوى من هذا
يسهل الصغراء ويصلح ان يستعمل في الحميات الحادة والبرص
ويغني البدن من الصغراء انقصا قويا يؤخذ من البنفسج

البنفسج

البنفسج

ايباس وزن درهم ومن السقمونيا النطكا الاوراق الحديث
 اليه ذاتي فيجرب معاجير البرقظونا ويجيب وهي شربة وسطه
 ويخص مقدار السقمونيا او يزاد ما بين قيراط الى ربع درهم
 فاذا لم يحضر البسفيج ويصف هذا المقدار من السقمونيا في الخل
 او شراب البسفيج قدر اوقية ويستقى او يدان في رطل من الخل
 او شراب الورد وزن درهمين سقمونيا عند الحاجة ويستقى
 منه عند الحاجة من نصف اوقية الى اوقية ونصف او يدان
 هذا المقدار من السقمونيا في شراب الاجاص ليكون عمل في الصغراء
صفة شراب الاجاص يؤخذ من الاجاص الجفيعيل بالماء
 حتى ينقى من الغبار ويصب عليه من الماء الحار قدر ثلث

شراب الاجاص

الصاع

اصابع مضمومة ويغلى حتى تنهدا ويرس ثم يصيب عليه من
 الماء الحار بقدر وزن الاجاص في الاصل ويعصر وتترك
 عصارتها ليلة ثم تصفى ويلقى على ما صفي منه مثل ثلثه سكر
 طرزو ويطلع حتى يصيراه قوام الجلاب ثم يصفى للصانع
 ان يزيد ويغلى من الماء على قدر ما يرى من حال قد خصامة
 الاجاص او غلظها فانها تختلف ويصلح هذا الشراب ان كان
 سادا وان يشرب منه بالعدوات كما يشرب من الجلاب او
 السكين فيطفي الصغراء ويلين البطن او يقوى السقمونيا
 متى اصبح اليه ديك راس في الاصل من السقمونيا على ما يكون
 ثم يستعمل منه بقدر ما يقع في الشربة من قيراط الى ربع درهم

على حسب الحاجة اليه سهل الصغراء اسهالا قويا وينفع من
 الجذام الحادة والصداع الحار وجميع الامراض الصفراء
 ومن يسرقان ونحوه ويصلح لمن لا يحتاج الى اسهال قوي
 ولا يقل نفسه المبطونحات والحبوب الشدة لانه شراب لذيذ
 لا يفتى ولا يكثر ويسهل سريعا اذا كان مقويا بالسموية
 وينفع من كحة والشور وادواع المعامل الحارة وما حمله
 ففي جميع العسل التي يحتاج الى ان يتفرغ منها من
 البدن الصغراء صفة حب الابلج ليعيد للاستفراغ
 من الابلج الاصفر السمين الرزين مائة حليلي او اكثر
 يجعل في قنين ويعمر بالماء بقدر ثلث اصابع مضمومة

ويشدها

الاصفر

ويشدها ويشمس سبعين في شمس حارة ثم يصفى ذلك
 الماء ويصب على الحليلج ما دأخ ويشمس ويصفى ويكعب
 ذلك الماء ويجعل في جبات ويشدها خرقا توقيها
 من الغبار ويرفع فوق خشت على السطح لئلا يسيف
 الريح عليها العار حتى يحف ويتخذ جبا ويرفع ويشرب
 منه ثلثة دراهم الى خمسة دراهم بالجلاب اسهالا السكر
 اذا لم يخضر الجلاب فيسهل وينفع مما ينفع منه طبع الحليلج
 وهو الفع منه واسرع اسهالا صفة ماء السكر وهو
 يتيمنا للطبيعة واصح لحسونة الصدر من الجلاب لموجة
 من السكر البطر ذرطلا ومن الماء ثلثة ارطال فيطبخ

ويؤخذ رغوة تخم بصير في قوام الجلاب وهو ما يسكر
السرخ يصلح من يقتر به الماء في السعال ولا يصلح الا لرضة
الحارة في ايام صحتهم من لم يثرب منهم البنيذ فديم لين
طعمهم ولا يهيج بهم الحرارة ويصح ان يستعمل بدل ماء
العسل فمن به لقوة او في الجرا ونحوهما من حرارة
فلا يقصر عن جلاء ما بالعسل ولا يسخن ولا يهيج حرارة
فاذا اردت ان يكون البتيريد في طرح على كل من السكر
ثمة ارطال ماء وورط لعاب قطونا ويطبخ ويستقى
منه فيسكون ذوا يطفي الحرارة ويسهل البطن ويسكن
العطش جدا وان طرح على كل وزن درهم من رب

الالبيلج

رب الصغرا

الالبيلج الذي ذكرنا ذائق صبر كان اقوى لسهالا واذ
في اخراج الصغرا منه حب يخرج الصغرا وينفع من الحكمة
والجرب والتور والعلل الصغرا وية ولا يغشى ولا يهيج حرارة
يؤخذ من رب الالبيلج الذي ذكرنا ومن الصغرا نصف مثقال
فيجيب هي شربة منه حب اخر اقوى منه يصلح حب
يحتاج الى نقص قوى يؤخذ من رب الالبيلج مثقال
ومن السقمونيا قيراطا الى ربع درهم فيجيب وليس يحتاج ان يكون
سقمونيا مصلى ان قبض الالبيلج يعنى باصلا وهي شربة
ومتى كان اللان على سفر ولم يخضر شي من هذه اشياء
الى ثمين البطن لصدا حار عرض او غير ذلك فيبفع ان

يوضع من الماء فيطرح فيه لقم من الخبز ويربو ويغلى ثم يطرح
 على كفت من الملح ويؤكل ذلك الخبز ويشرب عليه من ذلك
 الماء قدر رطل الى رطلين ولكن مقدار الخبز ربع رطل
 وان كانت نفة يغشى من شرب الماء الملح فلياكل تلك
 اللقم الملح ثم يشرب عليها الماء الذي كان ينسفا فيها
 حتى يستوفيه فان كانت الطبيعة يابسة جدا او جد
 قراقر في بطنه ولم تطلق الطبيعة فليأخذ شاة من صابون
 فان لم تجد فليحلب شيئا من ورق الخبز او الملح او البوق في
 الماء القليل ثم يغمس فيها صوفة او قطنة ويحلمها مرة بعد مرة
 فان استخرج منه ثقل ليس ثم يتبعه لين الطبيعة وما يتخذى

عرب الصداق

كالدونجور وهو جوه ١٣٣٥ سنة ١١٣٥ هـ
 صاحب صراع القريص بالجدي والاعمال والمحصنة و
 الساقية واخذ زيت يدهن اللوز ودهن الخيل والبخار
 والكبريت الرطبة والتمهنا والسنس وما يتخذ من القرح وقضبان
 البقلة الجفيا ومن الملوكة والبقلة البمانية ومن البوارد
 ومن صول السلق والطفشيل والمبرد وشرب الماء الصالح
 البرد وان شرب شرا فليكن رقبيا كثيرة المزاج فاما ما علاج
 يبطن الحسرات ويمنع صعود الحمار الى الاراس فبزر قطونا
 والسكر ويسحق من الكبريت الى رتبة والسكر بالسوية ثلث
 سفقا ماء بارد يشرب ماء الرمان الحامض والمزج سويق
 المنحطة بعد ان يغسل بالماء المغلي مرات ثم يطرح عليه مثل سكر

قرصون كالماء
 الطين بالليل مع
 القولون الا بالارز ١١٣٥

بواردك جد
 حصول البقول المطبوخة
 الموضوعات في النساء
 الحامضة ١١٣٥
 طين بالليل
 الطين بالليل ١١٣٥

ويرفق بماء الثلج ويشرب السمك الصغار الشبيه بالبيض يطبخ
 بسكاج اذ يكب على الجرح فاما المقبول بالدهن فله امانا يطلى
 على الصداع ويسقط ويقطر في الانف فله **صحة** طلاء
 للصداع الحار يوند من الاقويون فيسحق بما الحار ويطلى به من
 الصداع اذا اشتد الوجع فان لم يوجد اخذ قشور الخشخاش
 فيسحق ويطلى بما الحار او يفتح بذر الخشخاش ويطلى به من
 الصداع الى الصداع وينفع من ضربان الاصداع **والشقيقة**
 اذا كانت من حمرة انجيل الاقويون والصنع والانسزوت
 في باون بماء ويطلى على الموضع الذي يربص من الصداع
 الى الصداع خاصة ويلق على قطعة اسرب ويشد حتى

سكاج
 هو القدر الذي فيه
 وضع مع الماء
 الحار والثلج
 السكاج

من زده صاير في فتح كونه تها

يخف

قوله
 من اوت من اوت
 كما يراى في راس
 كالتس شرت على لثة
 واخرى زاوية منها با

يخف ويلق به او يترك عليه قطعة من خشب مستدار
 ما يثقل الشريان ولا يتركه يندفن وينفع منه ان يحل الاقويون
 في دهن ورد ويقطر في الاذن من الجانب الذي يشتكى
 قطران او ثلاث او يداف ذائق من الكافور في مسقط
 مع لبن جارية ويقطر منه في الانف حرارة وينفع من
الصداع الذي يكون من الحار خاصة طول النوم وكس
 الاطراف ووضعت في الماء الحار وذهول الحام واكل
 الكرب والعدس وشرب البير من الشراب يخرج كثير
 واكل الفواكه الحامضة وشرب رويها ووضع دهن
 البنفسج ودهن البيلوف على الراس **الصداع البارد**

صحة

البايع
 في الصداع

وإنما ينفع من الصرع الذي لا صرارة معه ولم ينج عنه شرب
 شراب دلابسه في الشمس ولا أخذ من الطعنة او اذوية حارة
 وهو مع ذلك من والرأس الوجه مع بارد متنج فالادوية
 الحارة كالرنت ودهن الجوز ودهن الخيزرمان ودهن البان
 ودهن الرنت والسوسن وجميع منه ان يطبخ الشراب
 بالرنت حتى يحضو تريل الشراب ثم يجعل منه على الرأس
 وهو فاتر او يطبخ الثبت في الزيت ويعالج به بالبا بوج
 الرطب في الزيت ويعالج به او يطبخ الهام او الشبغ
 او الفوتج او القيصوم او فاشرسين او الهزنجوش
 او البسرين او الياسيمين او السوسن الابيض وجميع ذلك

فاترسين بونت
 لوزن كالبكار
 حار بصر

في الورد

نصف درهم او اكثر
 او درهم او اكثر
 او اكثر او اكثر
 او اكثر او اكثر
 او اكثر او اكثر
 او اكثر او اكثر
 او اكثر او اكثر

من الادوية الحارة والرايحين الحارة او جوز السرد ودودة
 او ورق الابل والسنبول ايها تنفع في الدهن و
 يعالج به ويكب على طنج هذه ونحوها ويكيد رأس
 بالعا لها وهي حارة خازة وتقطر قطرات والاكبات
 على بخارها بوج خاصنة دونه تنفع من الصرع
 الحار ايضا في آخر الامم بله كالثبت طميتج ودهنه
 ومما ينفع نفع اعطها جدا ويطبخ الشبغ التي مع برد
 ان يراف وزن درهم من الجند بيده شدة وزن درهم
 فرنون وقيراط مسك في اذوقه ودهن السوسن ان
 حضر والا مع زهن الرنت او دهن الحل ويعطر منه

الشبغ

من غدة رصف اللسان
 من غدة رصف اللسان
 من غدة رصف اللسان
 من غدة رصف اللسان

في الاذن في جانب الوجع في الشقيقة او في الاذن
 جميعا عند الصرع المزمع الضعيف ويضع منه طول
 القعود في الحمام وصبت ماء شديدا لحرارة على الراس
 واسهال البطن ان احتيج اليه مثل هذه الادوية **صفة**
 حب الصرع المزمع يؤخذ من الصبر وزن درهم وثلثم الحنظل
 ربع درهم وتريد نصف درهم ومن السقمونيا مستراط
 ومن المغل والكثير من كل واحد اذق يحيب وهي شربة
صفة حب نافع للصرع الحار والبارد يؤخذ من الصبر
 وزن درهم ومن عصارة اللانسينين نصف درهم وتريد
 نصف درهم وورد مطحون واذق ومصطكى واذق يحيب

وهي شربة **العشراء** ماء المحمص بارنت والكمون واشت
 والقلبا بارنت والمطحبات بالمرى ويحبب اللعوظة
 والبراسين والعصاير لايت وفي من الطعام ولا ينام بعقبه
 سريعا واذا لم يكن به عن الشراب فليشرب من القليل صرف علي
 يسير الطعام ولطيفة فانه لا شئ اضر منها ولا من غذية
 العيلة والسكر ويضع من جميع العسل التي تحدث في الداء
 عن البرد والاضطراب الفيلظ كالعلاج والسكره ونحوها
حب علي هذه الصفة يؤخذ صبر وزن درهم وسحس
 الحنظل ثلث درهم وفرقون نصف واذق ان كان صديا
 وان كان عميقا فخذ منه اذق ومن الجند بيستر والسكنج

عصاه وقت الحيت
 بهن من يطبخها

صفة
 من الدم من الداء
 الوردية ١٢

والجاشية والحليت والمقل مكد وزن انق وقد يرا فيه
من السقمونيا قراط الى ذائق فيكون اقوى اسهل لا
اذا كان البدن كثير الرطوبات والرهل **صفحة** دواء سخن
البدن والدم وينفع من عضة العسل نفع عظاما يوزن
الخبث والفلل والوج والشونيز والقسط المر مكد وزن
خمسة دراهم ومن الجند بيد ستة وزن دراهم ونصف
يجمع الجميع بعسل ويوزن منه في كل يوم مثل حبة باوقية
قد يطبخ فيه بذر الكرفس الناحواه وورق الازجبل
وقوة البصاغين والسبل يوزن من كل واحد كعصبة
عليه الماء وينجلي حتى يجرد الماء ثم يستعمل الدواء به

صفحة

صفحة تحفة نضج لكثرة العسل الباردة يوزن ثم المحمل
كف وجب الخروع والعظم مدقوقين مكد كف فيعطي
في ثلثة ارطال حتى يصير رطل ونصف يحل فيه وزن
ثلثة دراهم بوق سحق ويصيف عليه وزن دراهم
دمن الخروع والرنث العتيق او قطران او دمن نوى
المشمس ايما حصر تخفف انش والسنبل **عطو**
للعسل الباردة يوزن من العسل والكندش والجند بيد ستة
والشونيز والجاشية اجزاء سوادين ويجب مثل العسل
وتحل منه واحدة بماء السداب او بماء المرزنجوش او
بماء الفوج ويفطر في الاغت اللقوة والعالي والسكة

ونحوها وينفع من هذه العسل الوجل نفسه اذ اتى وعجن
 بعسل نراخذ الفلفل وحده والركبيل والعسل والحنة
 السوداء مع العسل وينفع من العرشة خاصة اكل الكركب
 والعدس والادوية الشوية والحوز والنابجيل وما يصلح
 لاصحاب هذه العسل بالخص والمرت والكبون والشبت
 وغروه الخردل وزمن الحوز والقلبا والمطحينات الكثيرة
 الابازير واصباغات المتخذة بالثوم والخردل والمرعي السلق
 مع الخردل وطوم الطير البرية وطوم الصيد في **العلاج والبر**
والخدر وينفع من العالج والعرشة والخدر في عضون الكاهن
 كان جميع البدن يدلك البدن برنت تقدم في كل اوقية

في العسل
 في العسل
 في العسل
 في العسل

المرى
 والمرى والى كحفه الكاهن
 حار يابس لانه مر

في العالج
 في العالج
 في العالج

منه وزن درهم جندبيدستره وينفع ان يؤخذ من الرنت
 رطل ومن القط المرثث اواق ومن السبل اوقية صطبخ
 في الرنت ثلاث مرات ثم يصفى او يوض من هذا الرنت
 وزن عشرة دراهم ودرهمين جندبيدستره ودرهم فرغون
 ودرهم فلفل ودرهم ميقه سايد ويطبخ في الهاون ويصب
 عليه ذلك الرنت ويدلك بتليل منه حتى يخيل ثم يلقى عليه
 ويضرب حتى يتسوى ويدلك بخارج عصب ذلك العضو الذي
 فيه الصلج والعرشة والخدر وجميع ذلك خبز العنق والظفر
 وان كان في جميع البدن خرقه خشنة حتى يجبر ثم يخرج بهذا
 الدواء وينام عليه ويجدر اصحاب هذه العسل صب الماء الحار عليهم

والجوشن فتم اذ اخذوا الحام فليكونوا في السبت
الحار وفي الموضع اليابس فان الماء الحار والموضع
الذي فيه بخار رطب غير موافق لهم خاصة ان كان
حاراً والماء البارد الصاوي البرد اذ اصبوا عليهم قوي
اعصابهم يستبانوا منفعة من رعتهم ويضرم الشرا
جدا ويريد في عليهم ومتراب ماء القراح خير لهم من الشرا
ويقيم ما يعسل المتخذة لافاوية **صفحة** ماء العسل
المتخذة بالافاوية يؤخذ من العسل رطل ومن الماء ستة
ارطال يطبخ على صفة الحلاب يؤخذ رغوته واذا انساب
الادراك طرح فيه من الفضل والكشميل والقرفة والقرنفل

والسنة

والسبل والبخان والمصلى مكة مثقال مسحوق مثل الكحل
ويقلى فيه مصورة في صبرة ويستعمل ويصنعهم الاذنان
في الرمال الحار والعقود في المواضع الحارة ابيات ذلك
جميع البدن وقلة الطعام والشرا وينفع هذا العلاج
نفسه من النشج الذي طوى لعنته او بعقت السكر والاطعمة
الغليظة واليوم في المواضع المذنة قد يذهب بالحذر
المرج بدم من قد طبخ فيه قسط وسبل الطب فضلا
عن الدمن التي وصفناها وان يكيد ويلت بعد ذلك
بالخرق الحار وينفع من **الصرع** الذي ليس مع حمى
ولا حمرة ولا دور العسر وق هذا التذير بعينيه

من بل والدواء الآخر المسخ الان ما صفة الان اخضر في
 الصبح الذي ليس مع حمى ولا حرارة ينفع منه الصوفيا
وصفة يؤخذ من الصبر وزن درهم ومن الغاريقون
 نصف وزن ثم الحظل ثلث ومن السمونيا قيراط الى اثنى
 وعصارة الانسين والمصطكى والسبل مكد اثنى ورمي
 بشرته يستقى بطيخ الاسطوخودوس والاسميون بوزن مكد
 وزن خمسة دراهم ومن السفيج وزن درهمين يغلى في
 غليبا جيدا ثم يطرح عليه الاسميون والاسطوخودوس ويغلى
 عليه ويصفى ويشرب هذا الحبة اوقية من هذا الماء
وصفة معجون للصرع وهذا المعجون هو علاج الصرع

علاج الصرع

والنظ

وانفع من هذا الذي وصفناه قبل يؤخذ من البوح و
 الاسطوخودوس من مكد وزن خمسة دراهم ويعصر
 ما يحصل الربط ويصبت على مثل عمل ويطبخ حتى يذهب
 الماء ويحجم الادوية به ويستعمل منه كل يوم ملقعة ويجوز
 صبح الصرع اكل الكرفس خاصة والبصل والثوم والبطيخ
 والكراث والباقلي وشرب الشراب وشم الروابح المنتقنة
 كرايته القطران واليقر والكرايت والجبيف ونحوه فانه
 ربما يجمع عليهم الصرع من سعة وينفع من الصرع
 الذي من الرطوبة وجميع الامراض الرطبة في الدماغ
 القراقر بالاشياء التي تجلب البلغم كالسكبين داومي

نغزات صبح

المدى البطني واقل من ذلك السجيين اذا جعل في رطل
 او قبة من الخردل المدقوق فان هذا ينزل البلغم الجليظ من
 الراس ويكون اخذه يهيم اغذية التي ذكرناها في العسل المتقدمة
 ويصعب شتم الذباب والغاويما والفضحكت والظفر تخرج
 ونحوها في الصرع اذا كان معه حرارة فاما الذي مع البرودة
 والحسرات ودرور العروق جدا فينفع منه الحماض
 على الساقين وقصه الصان والاسهال بطيخ الايات
 الذي ذكرناه في باب الصرع وعصره بالظفر ليس منه
 الدم ويترك الحلو واللحم واللبن القوي من الاعنيدية
 واما الذي يحسن لعين كانه يصعد من عضو واضيق

في الصرع

الذي ينزل

ان يدلك ذلك العضو وكما شديدا ويطلى بالجنس رول
 وزرق الحمام مجموعين او يطبخ الثين او باللبان السقعات
 وكثيرا ما يوجد في الصحارى منها كاللبان الاغية والغشيرة
 الماحووانه واوان الفاروا شبرم ولبن اللبلاء ونحوه
 من هذه الالبان التي تفيظ البدن وان كان يصعب من
 الساق او القدم او موضع منها ان يشد فوقه اذ اذ بدء
 يصعد فيل ذلك زمان كثير في السرة والدود ينفع منه
 اذا كان معه الاسهال طبخ الالبسج والفق بماء حار
 والسجيين ثم يتناول رمان المرز اسفر جل والكثيرى
 وما الحصرم والساق ونحو ذلك مما له جموضة وقص كالرياس

في الصرع

تيسر

واطراف الكرم والنور الرطب الذي لم ينعقد وما شابهه
 واكل الخبز قبل ذلك الوقت ببعض مياة ذلك الفواكه
 وروبوها ويضع منه القوت الشامي وجميع ما يخرج ويسكن
 الصعواء وما قد ذكرناه في باب الصداع الحار وينفع من
 السدرة الدوار التي يمتد مع العروق ويخرج الوجه حمة
 الساق ونصد الصانق ووضع الماء البودر وقل الطير و
 ومن الورد على الراس وشم الماء البودر والكافور يصفى
 كما ذكرناه قبل ويضع من السدرة الدوار الذي يكون
 التحم والتعلي مع عدم خضرة اللون ودرور العوق الاسهال
 بالبصر وما يلج الذي ذكرناه في باب الصرع والفساج

والذي

توضع الادل
 ويكون الموصلة
 وضع الصدور الحارة
 فدان كرسا
 كرسا
 حمة

اذا حمل الطعام اعان على القي وكذا نك بز العجل يقى قياً
 صاها والكسكر اذا اخذ منه ثلثة دراهم الى اربعة دراهم
 وحمز اللحم وحمز البدرج اذا اخذ منه قدر الدرهم وماء
 الكندش فانه قوى جداً وهو خطر وكذلك الحسرق
 واليهنك لكنهما يتصل البلغم وتصلح من العمل العليظة
 فان اصبح اليهما عليكن في الشرية منها من الدنانير الى
 الدنانير **قرص القى** على هذه الصفة يقى قياً صاها
 يؤخذ من بند السرق وزن عشرة دراهم ومن الكسكر
 وزن خمسة دراهم ومن الكندش درهم وثلثي درهم ومن
 بورق الخبز درهمين يجمع ويغلى بماء الكسكر والربط ان لم يوجد

والله اعلم
 في القى
 في الكندش
 في الحسرق
 في اليهنك
 في البلغم
 في العمل العليظة
 في الدنانير
 في القرص القى
 في الصفة
 في القى قياً صاها
 في بند السرق
 في الكسكر
 في الكندش
 في درهم
 في ثلثي درهم
 في درهمين
 في يجمع
 في يغلى
 في بماء الكسكر
 في الربط
 في ان لم يوجد

فجاء الخبر

فما الخصى ويقوض ويسقى مست ثلثة دراهم مع نصف الاقية
 مري او عصارة العجل بورق او سكينين وما حار او طيب
 اشبت مع المحظة ثم يؤخذ الاطراف من بعض حقيقته المعزة
 كل يوم والمخسرين العميق مع شئ من المصطكى ويكون الاغذية
 القديا والمطبخات وما خفت من اللحم وما ذكرنا في باب
 الصرع ويحبب ما ذكرنا هناك في الكابوس وينفع من
 الكابوس اذا دام ما ذكرنا انه ينفع من الصرع في **الدانجوني**
 ينفع منه ومن جميع الالهض التي يكون من السودا تحرق
 الدم كما حطب العليظة والبنق الاسود والجذام مطبوخ فتمون
 يؤخذ من العليظة الاسود المروع النوى وزن عشرين درهما

والله اعلم
 في الكابوس
 في الدانجوني
 في ينفع منه
 في ومن جميع الالهض
 في التي يكون من السودا
 في تحرق الدم
 في كما حطب العليظة
 في والبنق الاسود
 في والجذام مطبوخ
 في فتمون
 في يؤخذ من العليظة
 في الاسود المروع النوى
 في وزن عشرين درهما

ومن البسفاج وزن اربعة دراهم فيصبت عليهما من الماء
بعد ان يرض اربع ارطال ويطبخ حتى يصير رطل ونصف
ثم يلقى فيه وزن ستة دراهم فتمتصن مصدرة في خرقه كنان
حدث وبقلي غليظة ويمرس ويصنعي ويؤخذ وزن ثلثي درهم
غارلقون وثلث درهم ثم المظن واثني ملح هندی
يضع في عسل ويؤخذ ويشرب المطبوخ في اثره وينفع منه
الضمب على هذه الصفة يؤخذ من الاقشيمون وزن
عشرة دراهم ومن الغارلقون خمسة دراهم ومن ثم المظن
درهمين ونصف والملح النقطي وزن درهم ومن القز
وزن درهم وكحيت يشرب من وزن درهمين وينفع منه

الاقشيمون

العنقود

ايضا ان يؤخذ وزن ستة دراهم اقشيمون يبتقى ويعجن با
لسكجيين ويؤخذ بعد الكوشش فانه يسهل السوداء خاصة
وينفع ايضا من المايلنجيا وجميع الامراض السوداء ويزيد العوجج
ان يؤخذ ذك حرم فيطبخ بما و ملح وكثير الملح ويطرح
مع وزن عشرة دراهم بسفاج مروض ويختي من ذلك
المرق فانه يمشي خطا السود ويطبخ بهليلج الاسود نفسه مما يخرج
السوداء ايضا وينفع من ذلك ايضا ان يبق الاقشيمون
ويعجن بزيب المرقوع العجم ويؤخذ منه خمسة دراهم الى عشرة
درهم ينفع من المايلنجيا والبحرب والجدام والحمى اصحاب
هذه العسل من السك المالح والبادنجان والكرب العدا

الاقشيمون

خاصة و الباقى ولحم الصبيد ولحم البقر والماعز والخنزير
 العتيق وجميع الاشياء الماتية والحرفية والحياة والحياة
 ايضا والقابضة وليكن طعامهم اللحم والحلو والنعمة الذي
 لا يطعمه ويقعهم بعد اخراج السوداء التي تخرج من هذه الاغذية
 اللدنية التي ذكرناها والقابضات الرقيقة بالسك
 ودهن بلور ولحم الحنظل والبرجاج المسمنة والشراب الرقيق
 الكثير المخرج وادمان الحمام وترك العقب وفي الجملة جميع
 ما يحضب البدن **تفقيهم** من ضرب من المايعوميا الذي
 يعظم منه الطحال وكثير التقيح والرياح في البطن معجون
 الاشيمن الذي ذكره اجصاب اللحم وقد شرب الماء

تفقيهم

دقيقة

ويخرج منه ايضا شراب القوي واليسر والغاية بجودة البصم
 والادوية الطحال التي تذكرها وقصد بالسليق والعرق
 الذي بين الحنظل والبصم من اليد الايسر والاستكثار
 من اخراج الدم الكان شدة السوداء **تفقيهم** من الذي
 يكون من شدة جراح الاسباس من شمس او اذوية او
 اشربة او اغذية اصعدت بخارات حارة كثيرة
 الى الراس كالشحم والتمر والتوم والبصل والحرف
 والجوارشات الحارة التي اخذها بعض الناس على
 العاقبات السجوط بدهن البصم ودهن البنديف ودهن
 اللوز الحلو ودهن القزق ودهن جب الحيار والابغ ما يكون

من هذه الادوية ان ذواتي البنفسج والنيلوفر على بذر
 الجيار او على بذر القرع الحلو وربي به المرات ثم يختصر
 وان لم يوجد فعلى اللوز المقشر والنيلوفر ربع في ذلك من
 البنفسج فاذا عمل من النيلوفر من بذر القرع الحلو كما
 قوا جدا في تبريد الراس وتلطيبه وجلب النوم و
 يصلح لمن كثيره السهر واقوى منه بذر القرع وشي من
 بذر الخس واخوه من ذلك ايضا وبلغ حتى انه يجيب الفحل
 في جلب النوم وتلين العديان ان يؤخذ من اللوز
 المقشر والخشاش الابيض وبذر الخس وبذر القرع الحلو
 خرا سواء فيرى بالنيلوفر مرات الى عشرة ثم يعصر

قيل في
 البنفسج
 النيلوفر

دلاشي

البنفسج
 النيلوفر

ويامعي ان يضرب هذا الدهن كما قوا فان الكافور
 يسهر فلا ينفع من بذر النوع ويظل على الراس مما يطيب
 ويجلب النوم مثل هذا الطبخ **وصفة** يؤخذ من البنفسج اليابس
 وقنور الخشاش وبذر الخس وبذر الطملي وكشك الشعير
 مكدن فيطبخ في القمقم ويظل به الراس ويجلب
 بعد ذلك اللبن من الثدي ويعوق قطنة في اللبن
 ويوضع عليه ويغط بالادوية التي ذكرنا ويستقى ثم ابا
 كثر المزاج جدا **ويؤخذ من اللوز المقشر** **وصفة**
 يعجن سمي المفتح ووصفته يؤخذ من الورق الورد الاحمر
 ثلثة اجزاء ومن السعد القليل والمصطكي والسبل

والارضة ان مكه جزء ومن نزل بالادوية
 والسبا والقاقلة والمراياض والعود التي وزر
 الفلحك مكره ثلث صرة ويوضد الالبج ويطبخ بشتة
 اصعاف ما حتى يصير ضعفة ويقوى الماء ويحمر ويصفى
 ويطرح عليه مثلاه غسل ويطبخ حتى يذهب الماء ويخرج
 الادوية ويوضد ككوبوم مثل بندقة فيده برك الشمس
 وحديث النفس ونشيط ويطرب ويطرح على كل اوقية
 من الادوية اذا جمعت وزن اوقية مك **صفحة** دواء
 من التفرغ وحديث النفس فخر مل وجسموم ومراميين
 وايتيون واسطوخودوس من كل واحد كفة فيطبخ بالماء

عصفور
 قبل يوركان
 دم عبد بن
 علي السلام

ثلث اوقية

ثلثة اشله بعد ان تنقع فيه ثلثة ايام حتى يغلي عشرين اوقية
 خفاقا ويعصر ويؤخذ من القشش وزن هذا الما **صفحة**
 يقبل من هذا الما حتى يتجف ويجمع في طحن ويطبخ بنا رنية
 حتى يعظم ثم يذرع عليه على كل رطل من هذا الما واكاه من القشش
 والبا بجزويه المصطكى والفليجك وازغوان وقشور
 الاترج المحصف مكره ثلثة دراهم ويصرب حتى ينزوي ويوضد
 ويقال ان هذا الما يقوى جدا ويعظم نفعه اذا لمح بحطب
 الكرم ويزيد فيه جزاقحوان وثلثة دراهم من الكزبرة البصب
 والكزبرة السوداء وهو الفاشر والفاشر شين ويعرفان
 بالفاشرية هذا جشان وشتة ان **في السرا** وينفع من

عصفور

الرسام الذي مع حمى حارة وخشونة اللسان سوداوية
 وضواوتية مع المهر الشديد والسهال الطبيعية ان كانت يابسة
 بشراب الاجاص دقوه مما قد ذكرنا في باب الصداع الحار
 ثم اعطى ماء كشك الشعير الذي تحيد من عصارة كشك الشعير
 في اليوم مرة او مرتين على قدر عادت اكله في حال الصحة
 في الاوقات او في طرف النهار وسقى ماء العتسرع
 او ماء بلنج هندي او ماء لطيف يسقى منها في اليوم ايتها
 حضر من ظل الى رطلين على حسب شدة الحرارة وعلنة
 السبعين حبات القمح ويستخرج ماء انجار كما يستخرج ماء
 القزح وبالذق ابيض والعصير جيد وانما ماء العتسرع الحلو

فانه ينجي الن بطلي بعجين اوباطين الرقيق ويوضع في تونز
 فانزل على آخرة حتى يمتنع ويستخرج وينزل ثم يخرج ماوه
 ويقعهم الصفة نفعها بلعيا لعاب نذر قطونا اذا شرب مع الجلاب
 يكون من اللعاب اوقية ومن الجلاب قدر اوقيتين ومعهم
 شراب المشمش الرطب بموتشرة ووزره **وصفة** يؤخذ مائة
 خشية شدة فيصبت عليها ستة اوزانها ماء ويطبخ حتى
 يتراو ويرس ويطبق فيطرح على حدة الماء مثل ثلثة ميفعج ويطبخ
 حتى يصير له قوام الجلاب يرفع كان جيدا من الثمرة والسعال
 اليابس الذي ينج في الليل جدا وان طرح عليه ثلثة سكر ويطبخ
 كان جيدا وهذا السعال الا انه دون الاول في منع النوار

علاج بالعلم
 والشيء في العسل
 المطبوخ في الماء ورد
 حتى يتقوى وقد ذكرنا
 في رطلين او مرارة
 النفع ٥

علاج السعال
 الحار ١١٥

ولا ينسحب النفس من الصدر كما يمنع الاول وان طرح
من كل رطل من هذا اوقيتين من لعاب بذر قطونا وثلاثة
او اثنى عشر طبرزه ويطبخ كان ما يحتاجه الشهر اسما
الحار وغيره من الحيات الحادة فان طرح على هذا الماء
اوقيتين من عصارة الخس كان قويا في ذلك جدا وان
اتبع الى هذا الشراب لم يخضر خش خش الرطب لاجل
عمل من الخش خش الباسيس نقبسه في الرطب وكشك
الشعير يوجده الخش خش وكشك الشعير بالسوية ومن
بذر الخس ثلث حوز ويطبخ على ما ذكرنا ويفهم القصد خاصة
ان حمرت العين معه ونصد عن الجهة وعرق العرق

قطنة

قطنة يطبخ ويستعمل في الحيات الحادة يوجده
كف نخالة وكف مفتح اليا بس وكف بذر الخش و
كف كشك الشعير ويطبخ باربعة ارطال ما تحب يمتلي
رطل ويصفى ويؤخذ منه ثلث ارطال ويحب فيه
وزن خمسة دراهم سكر احمر وفايد خراشي ويصير عصف
او قية وطين مفتح وحقن به **قطنة** يطفي جدا ويسكن العطش
واللهيب يوجده من ماء الكشك او قية ومن لعاب بذر قطونا
او قية وبما ينضية او قية وبن اللوز او دهن القز
الحلو مفرج جميعا وحقن به فانه لطيف لطفي اللهيب
والطبي لطيفة عجيبة ويضع من اصحاب هذه العلة جميع

بأنفخ من الصواع الحار مما يوضع على الراس لان هم ورم
في عيشة الدماغ ومما ذكرنا من النطولات المنومة
ويضع من النسيان وفناء الذكر الوجود المرئي بالعل
يربى بالرخصيل اذا اخذت في كل يوم وينفع منها ايضا
مجموع هذه وصفة يوضع من الفضل والرخصيل والوج
واسنبل والسدا حارة سواء ومن الكندر والمصلح الاسود
والابيض مكه جرين ومن عمل البلاد حرة ونصف ومن الجوز
المقشر حرة ونصف يرق الجميع ويغلى بعسل المتروغ الرعة
ويوضع منه في كل يوم مثل البندق في الرمد وينفع من الرمد ضد
القيح من الجانب الذي فيه عين العليمة او من العليمة

الصفحة
من العيون العظيمة
التي تخرج من العين
وتسمى بالدمع
وتسمى بالدمع
وتسمى بالدمع
وتسمى بالدمع

الوقى

الوقى اولاً ثم من الجانب الاخر بعد يوم ان كان الرمد
مع حمرة كثيرة في عين وعلى ما في العين في الحدة جدا
ومن بعد ذلك بالحامة مع مص قوى على الصدعين
او الفقرة واسهال البطن بالصلح الاصفر وسائر الا
التي قد ذكرنا في باب الصواع ويطلق الاحقان والهيئة
يشاق الحوض والاقاقيا وصفة يوضع من الحوض حرة
والصبر ربع حرة ومن الزعفران مثله وتجدت في الحك
عند الحاجة بما الهذباء والكزبرة ويطلق الاحقان والهيئة
والاصماغ فيمنع ان كثيرا تنزل الى العين وان يعلط
الرمد وان انصفت عرق الذي في الهيئة والامان صيفي

الصفحة

ان يقصده بعد الفصد من اليد ويعالج العين بقصها بان
فيها لبن النساء ويصب فيها في اليوم مرات كثيرة
او يقطر فيها لعاب حب السخول مخرفه او لعاب
بذر قطونا وان اشتد الوجع يقطر فيها شياق الابيض
المتخذة بالاميون **وصفة** يوتخذ اسفيداج الرصاص
خمسة دراهم ومن النشا والكثير من كل واحد درهم
ضع عربي وانثون من كل واحد ربع درهم تجرد شياق
ويحل عند الحامه بلبن النساء ويقطر في العين وبعد يوم
او يومين يذوب بالذور الابيض او اكثر الرصاص **وصفة الذرور**
الابيض يوضع من الغر زوت الابيض الجلال عشرين درهما

في

فيتم بلبن النساء ويخفف ذوقه حام مميذ من الغبار ونحوه
ولكن في موضع يطيبه حمارة الشمس ثم يعجن باللبن بخفيف
ثلاث مرات ثم يغمس في صفة يرفع ويذوب العين او اكثر
الاتصاق والقذى فيها فيذهب بجزتها واذ اقلت
العندة ولقي في العين بها حمره ينفع ذور الالف **وصفة**
الذور الف يوضع من الغر زوت الابيض الجلال وزن
عشرة دراهم ومن الرغوان وسنبل الطيب الصبر والمطهر
كله وزن درهم يذوب العين في آخر الورد **الورد** الكثير المطبوخة
والانصاق وكل رمد صعب كثير الرطوبة في البصيان
والنساء شياق يستعمل ان اشتد الوجع جدا ولكن وضع

الاذن في اكثر الاوقات **صفحة الشب** يؤخذ من الحلقة
 فيعمل بالماء عملات ثم يرفع في الماء الحار نصف يوم
 ويضرب باليد ضربا شديدا وكثيرون يخرج لعابه وكثير
 في جام ويوضع في الشمس موقى من العبار ثم يخرج لعابه
 يكفف ويؤخذ من اللعابين بالسوية ومن الرعوان
 نصف جزء ومن الاثيون نصف جزء فيقترن شيئا
 مثل العرس وعند الحاجة يحل واحدة منهما ويقطر في
 العين والملاذن ويضع من الرمد بعد الفصد والحجامة
 واسهال الطبيعة شيئا **صفحة شيبا والساق**
 يطبخ الساق في الماء يطبخ بالغا ويطبخ مائه وحده في

في
 علم

ثم يذريه في سراج الرصاص خبز وكافور ربع جزء كثيرا
 سد جزء افيون سد جزء وعجن بالماء ويأخذ شيئا
 ويقطر في العين بما الساق او ماء الحصرم او ماء الورد
 او ما البارود في قوتى مبرد جدا وما منع لمواد الرمد في
 من الحصرم الباس بدل الساق **وموقع من كثرة القذى**
 والمصاق الاحقان بالليل ذره هذه صفته يؤخذ
 السكر والعزروت بالسوية ويزيد البحر ربع جزء يسخن
 ويذرب في العين الكثير المصاق واذا كان الرمد كثيرا
 واشتد الوجع فينبغي ان يغيب العين كل ساعة وينظف
 ما فيه من قطع الرمد ميل قد لفت عليه قطن وعمس الماء

كثرة القذى
 والمصاق
 بالليل

او شبال الحفن ويحلب لبن النساء ويدلك الحفن على العين
 ويصير حتى يخرج جميع المرض الذي فيه فان اكثر الوجع
 في الرمد يكون من المرض بين الحفن والعين واذا اخرجت
 هذا ليكن الوجع من ساقه وان لم يهدا ولم يستيم
 اخرج المرض فنبغى ان يقطر اشياء المتخذة بالهون
 والزعفران واذا انحط الرمد نفع منه دخول الحمام الحار
 بعد ان لا يكون البدن متبليا وتكلم العين ايضا بالماء الحار
 يذهب بقاء الحمة والمرض والوجع بحب العين والاحقان
ونفع في اخر الرمد ويذهب غلظ الاحقان الذي سقى
 بعد الرمد شيئا من الاحمر يوفد الشاويج عشرة دراهم

ومن المراج الذي يتخذ من البحر المحرق ودهين ومن المره الكبريت
 والنسل درهم درهم بشيف بشراب ويحك الحفن **وصفة**
 اخرج الزاويج ويوفد النقي من الحارة فجعل في كوزة مطين او
 يوظفه بعد سحقه ويشد راسه ويودع الكوز في الاون حتى
 يحرق ويستعمل لشاء السدح واذا كان الرمد معه **شبه**
 في العين كان الضريان والوجع اقوى واشد وتبينت
 موضعه اما حمر واما ابيض فان كان صغير المقدار ليس له
 غور عوج بل يعالج الرمد ومع ذلك يجب ان يكون اخرج المرهم
 والاسهال مع هذا وكذا وان كان عظيم المقدار اجمع
 الى ان يعالج من علاج الرمد بما ينفع ويقوى العين

حبوب العين

ولكن الوجع مما قد ذكرنا كشيء الاربض وشيئ الساق
 وشيئ المسك للوجع وكاللبن وبياض البيض وما الجلبة
 وما بذر كرت ولعاب حب السنوخل ولعاب بذر قطونا
 واذا لم يهدأ ولم يسكن بحده ونحوها الى ثلثة ايام ورأيت
 موضعا كثيرا او غيرا فانه يحتاج ان يصفى لان مثل هذا البثر
 لا بد من ان يصفى فاجلحاح بما يصفى **صفحة** دوا بصر الشهور
 في العين يوضع بذر المر ويضع في اللبن ويقط من ذلك
 اللبن في العين دائما ويقط فيها لعاب الجلبة او لعاب
 بذر الكتان **شيئ** يصفى البثور في العين وهو شيئ
 الكندر يوضع من الكندر جزر ومن العنزروت نصف جزء

دلى لالى

ومن الاشق وانعرت ان من كل واحد ربع درهم وشيئ
 بعاب الجلبة او لعاب بذر الكتان او لعاب بذر المر
 ولا يجوز ان يصفى بعاب بذر قطونا او لعاب حب السنوخل
 ويقط في العين وفي هذا الوقت ينبغي ان يرفع العين ويظال
 مدة الشهر بضع البثرة فاذا صفحت وجمعت مدة وكسرت الوجع
 ورأيت المدة على الزمانة فحسبها هذا شيئا ونميت
 فيها اللحم **صفحة** يوضع من الكندر والعنزروت والمر
 الاخرين وكل قريبا الفضة اجزاء مساوية وشيئ يستعمل
 واذا كان من العنزروت كثر نفع منها هذا الشيئ
 الذي انا وصنعها **صفحة** يوضع سيفيداج جزر وعنزروت

نصف خرو شيف و يستعمل في الاستوت القرحة و البت
 و لقي لها اثر **ببيض** اما غليظ او رقيق بعد غور العترة
 و الرقيق منها يعالج لاسيما في ابدان الصبيان و اللذين
 امرتهم رطبة و اما الغليظ فلا يكاد ينحل بالادوية و خاصة
 في الايدان المشتهة و اليابسة و اذا لم يكن القرحة تتعد الى
 لم ينج البصر ان يمس في اليوم مرات بعد دخول الحمام
 و في الحمام نفضه او بعد الاكباب على الماء الحار و يصفغ
 منه ضره الحمام و العضاير و خر البصيين و زبد البحر و البورق
 و المسحوقين و السكر الحار في الالانوس و الوج و العسل
 و الرنجر و الاشق و شفتيق النعان و المايران

البياض

و مع بياض

و جميع ما يكو جلا و قوي **صفحة** ذرد البياض يؤخذ زبد البحر
 و غمزوت و سكر حجازي او طرز من كوا احدخر و من
 البورق ربع خبز و يستعمل ان يذره في العين او يمس
 المبل فيه و يدلك موضع البياض بعد الحمام كما ذكرنا **صفحة**
 و و اما جسد البياض اقمي من هذا يؤخذ بورق الخنز و ملح
 انداني و سحقونيا و هو ماء الرجاج او ماء الخراز الخضر
 ما يرفع كالرغوة عليه اذا اردت جعل **صفحة شيب** و يقطع
 البياض الغليظ يؤخذ البكنج و اشق و غمزوت و حراة
 و زبد البحر و بورق الخنز من و شيف عند الحاجة بحك
 مما قد طبع فيه و يدلك به موضع البياض و لفظ

في العين ايضا بعد الحمام والاكساب على الماء الحار على ما
قد ذكرنا وربما يبيت من الغنية شي كثيرا او قليلا
اذا انخرقت الحدة واصغر يسمى **مورسج** وينفع منه
حمد الدواء وحده **صفته** وهو الكسرين يوضع من كل
وزن عشرة دراهم ومن العنقوص وزن درهمين يتخذ كحل
فيذره العين في ذلك الوقت ويلزم الشد والرفادة
والنوم على القفا لئلا يعظم البثور فيصير مثل السنو
المسمى بالسماك وهذا السنو يعالج بالقطع **ويضع من الطب**
داسيل بعد نضال القفاح وتنقية البدن باسهال
طبخ فيستعمل الذي ذكرنا **الشيء في الامراض صفت**

في المورسج

داسيل
وحمه

يؤخذ من الشاذنج جزء ومن المراج المحرق جزء ومن الرومخ
والطر والزعفران والفضل مئة نصف جزء ويشيف
ويستعمل **الشيء في الامراض صفت** يؤخذ من المراج
المحرق جزء ومن الزعفران نصف جزء ومن المرنج الاحمر
وبورق الخنز وزبد البحر ونوتاد من كل واحد سدس جزء
ومن الاشق ثلث جزء وكل الاشق بماء الكرات يشيف
ويستعمل في السبل والحرب ويقاها صاحب به العلة
الحام في كل يوم او يومين والعصدة في كل شهر من فضاله
ويخرج دما كثيرا والاسهال ما ذكرنا في الشهر مرتين ويحب
التمسك من الطعام والبنينة والدرخان والغبار وجميع

ما يملأ الراس على ما ذكرنا والبصير وكثرة الكلام وضيق
الجيب ولطامة الخد وطول السجود وجميع ما يملأ عرف
الوجه والرأس وينفع منها اذا طال انفسه عرق الهيئة
والاماق والحكة واللفظ وهما من عمل البدن لا الاله
في علاج الصفة السقطه التي تصيب العين وينفع منه
ان يبلل العين بخمسة اصابعه للاسهال وهو اجد من
الدواء او بدوا وغيره حتى يطبخ الفواكه الذي ذكرنا
او سقمونيا او صلاب ولا يصلح الا بارج في هذا الوقت
ولا الجلاب التي فيها الصمغ والافاديه بل بعضه
القطفل يجمع على الساق ثم على الصديق في القرفة

القطعة
في علاج العين
التي تصيب

ثم غفر

تم تقطر في العين اللبن والالعبنة ويوضع عليها قطنه
قد غسنت في بفض مضروب بدم من ورد يصيب على ما
ينصفه وجواه وزن درهم وبن ورد ويضرب جيداً ويشد
ويدهم على القفا حتى يكين الوجع وربما حدث في العين
بعد هذا **انتشار** وهذا الانتشار يبرأ ويقبل العسل
صفحة دوا ينفع من الانتشار يوضع باقى ما يمشق
يدق ويخل بحميرة ويخمن بماء ورق الخفاف واطراف
او بما الهضبا ويصعد العين او يصعد بورق الخفاف
المدقوق ان لم يوجد الباقي او استخرج ورق الخفاف
في الصفة وربما نقي في ما في العين منه اثر حمرة وينفع

القطعة

ان يكلي في العين اللبن الحار ويصبت مرار كثيرة
ويقطر فيه دم الذي في اصل شراخ الحمام او هذا
الشيء وهو **شيشا و الباز** ان لم يجمع فيه ذكرنا **صفحة**
دم الانون و افيون مكد درهم اقليم مغول و توتنا
و اصفياح و كحل و كندر مكد درهمان مردهم غمزوت
درهم و نصف يدق و يخل في صير كالهب
و يشف و يتبع ذلك على الصلابة مرة اخرى و يستعمل
في الطفوة **صفحة شيشا** يصف من الطفوة الرقيقة
يوقد روحيه وزن خمسة دراهم و ركاز درهمين بلح حمر
غير محرق و نونشادر و بوق و زرنج اصفو مكد وزن

الشيء

اشق درهم سنج و شيف و يجلت عند الحاجة بما قد طبخ
في اصول السوس و يدلك بالطفوة بعد الحمام او بالاكياس
على بخار الماء الحار فانها جيدة فاما الخليلط فيعالج بالجديد
في علاج العشاوة و ممت الماء و الاكثر الحاد
عن الرطوبة و يرفع منه دواء هذه **صفحة** يوقد من
من مرارة النقر و يطرح على كل اوقية منه مثقال ثم يخل
المسحق كالمخل وزن نصف درهم و فيون نصف درهم
نونشادر سنج وزن درهم و يدعك في الهاون نهد المرار
حتى كيل ثم يوضع في الشمس حتى يجف ناعما و يشف بما
السداب او ماء الرزاز يانج و يستعمل بان يحك بالشيء منها

ويقطر في العين من ذلك والمرتب اذا دخل فيه الميل
وكملت العين به ويجدي البصر انه وينفع ما ذكرنا ماء
الرازيانج الرطب اذا قطر في العين وما وطبخ برزء اذا
طبخ فيه وما سيل من الكند اذا كبست وقاضه اذا قطر
عليها شئ من المرارة ثم كبست وطرح على الحجر وينفع
ما ذكرنا ان يوضه حرارة واحدة من مرارة التيويس
وشملها كلها الرازيانج الرطب ودرهمين من عسل فحصيل على
اسفل زينة بماء ودره يوضع على نار لينة وتحرك بحذابة
حتى يخرج ويدخل فيه ميل ويتقاعده به العين على الرق
وترك ان احمرت ودهت ثم يعاود وداقوى من هذا

منه العسل

ما كثر العسل

نصف العسل

في هذه العلل الشفاف التي ذكرنا **وما كثر العسل** الرازيانج
وما السداب وطبخ الوج وطبخ واخلط وطبخ الميراث
وطبخ عروق الصوف والمرارات وما البالد ووج
وترك السكر والتخم وربما **ضعف البصر** من السيل ويكون
مع هذا ضمور العين وقلة السيلان منها ومن الصلابة
ويشته بعقب الحوج والنقب في الصيف وعند
الاسهال واخذ الادوية الحارة وينفع من هذا النوع
السحوط بالادوية التي ذكرنا قبل ما يربط الدماغ
ويضع منها على الراس والبرودة في الاغذية المرطبة
والحمام وان يدخل الماء الصافي ويفتح العين

سيلان الدموع

في وسطه زمانا صا حارات كثيرة وينفع من كثرة
سيلان الدموع اذ مان الحمام وان يحك الهليلج المصفى
بماء ويحلى به **صفته** كل نافع من الرمد وسيلان الدموع
يؤخذ من التوتيا المندي وحكاك الهليلج ملكه خرو وسحقا
بماء الحصرم او بماء اسحاق ويخفف ويطبق عليه الكافور
ويستعمل هذا لئلا يحفظ على العين صحتها وينفع من الرمد
صفته كل حيد البصر يؤخذ توتيا مسحقا بماء المرزنجوش
المعصور بعد ان يغسل ويخفف ثلاث مرات ثم يلقى
عليه الرخميل والفض والداقنض والماء من مكد مثل
عشر توتيا ويسحق بماء الرازيانج ويخفف ويرفع ويستعمل

درمانه

زرعوب

درمانه طرح عليه ختم مسك وقراطا كافور فيكون ابلغ **علاج**
العوب وينفع منه ان يعصر عصرا جيدا ثم يقطر فيه من هذا
الشياف **صفته** ان يؤخذ من البصر والكندر والخزرو
ودم الاقوين البتوتية بخر حمزة والعنصر والكحل والشب مكه
نصف بخر ومن الرازيانج ربع خرو ويشيف ويحك على الحما
بالماء ويقطر في العوب انما حتى يجف ولا يشرح وانما
ربما يراه عند الدوا في الاكثر يجف شهر حتى يظن انه صح
ان لم يكن ناصورا رديا فانه العظم فليس له الا الشف الكلي
علاج جباة الاجفان وينفع منه ومن صدمتها
وعمر انفاها عند الاتباه من ادمان الحمام والدهن

جباة الله

على الرأس وان يصفى عند النوم ببياض البيض مع ذين
 الورد وكثير الانكساب على الماء الى **ترقة الا ماق** ويصفى
 منه ان يرق الهند باوتيد منه رفايد ورج وجهها من حرام
 ويوضع على العين بالعين وشدة **في السلاق وغلظ الاجفان**
 وجرتها ينفع منه ان يوضع من قشر وشحم الرمان في
 يصفى ويغسل فيه العين ويصفى به العين **بالليل وشدة ينفع**
آتش الشعر وواؤه صفت يوضد مادوى القم
 خمسة دراهم دخان الكندر ثمانية دراهم سبيل الطيب درهم حجر اللار
 ثمانية دراهم تيج كحل ويقطر على الاجفان **في الشدة المتقبة** يصفى
 منه ان يصفى بالديق او بالهبطى المذاب مع سائر الشرات

ترقة الا ماق

السلاق وغلظ
الاجفان

الشدة المتقبة

وجامع الاذن
وما يصفى

الباردة وقد فرزت قليلا مثل دهن العبلور والبصق
والورد ودهن الطرخ الذي ذكرنا عجيب في ذلك او يخذ
خل حمضات قيق ودهن الورد اجزاء سواء **محمبيل**
في اسنل برنيزه ويوضع على نار هادئة حتى يدعيب
المخل ويقطر في الاذن او يقطر فيها من الشب السخن
للوجع المتخذ بالاميون الذي ذكرنا وادوا **اشتد الوجع**
فيمنع ان يقطر فيها دهن البسج يرق السنج ويعلى
بالدهن ويقطر في الاذن وان دام الضربان يصف منه
فضة القفال وجب اللبن قدر ما يملأ بما يكس لمن السواء
ويصيب فيها غرار كثيرة وان كان الضربان قويا لم يسكن

بالاشيا

بالاشياء المبردة فانه ربما كانت هناك شرادو مل محتاج
ان يفتح ومما يفتح ان يعرب لعاب نذر المراد مع اللبن
ولعاب الحنطة ولعاب نذر الكتان مفرقة او مع اللبن في طبع
التين وما بالعسل اذا ديفت فيه مثل هذه المرهم وقطر
فيها فاني يرضع ويسكن الوجع **وصفته** يوخذ من شحم البط او
البحاج طريا قنبراب يصفي ويوخذ منه حبة ومن الشمع الابيض
حبة ومن الخل حبة وروفا طحبت وان جعل فيه دهن سن
كان الينغ او دهن الخيزي الصفوا او الصنج سالت من
الاذن مدة وينبغي في ذلك الوقت ان يصيب فيها بالعسل
مرتين او ثلث ثم يجعل فيها فتيلة قد لوثت في العزروت

بجسار في العذروت والبصر ودم الاقوين واذا دم سيلان
المدة وطال جعل فيها قنبلة مرهم الرنجر وتكون قنبلة
في الرنجر بعسل ويذبل فيها اويوخذ براذة الحديد
فيصعب عينا غمها ثلث اصابع مصمومة خل ويشمس
يقطر من ذلك الخل في الاذن اويوخذ خبث الحديد
فينسحق بالخل حتى يصير في رقة الطلوق ويذبل فيها
قنبلة ويذبل في الاذن **ينفع من قتل السمع والله وسيد**
والظنين ان يكتب الاذن بجوار المرزنجوش والاشنتين
والشيخ او البرنجاسف او الفوتنج بعد الاستمال المحبوب
التي ذكرنا في علل الراس يوضه اى يخرس من هذه جميعا

فيلح

يقطع بلما على ما ذكرنا ويوضع الاذن على ثقب قمع ملح
على تلك الآنية ليعيب البخار الى داخل الاذن وينفع
من ذلك قله المطعم بترك العشاء والتخم والكبر وينفع منه
ان يقطر فيها دهن النخل مقطرة او دهن اللوز المر المستخرج
من اللوز المر الجبلي او النقط الابيض او دهن فوى الشمس
او دهن الخروع او دهن القسط او الاقيل الذي وصفنا
او مرارة البقر وهذا **الشيء** نافع جدا للوجع مع البرد
والرياح العظيمة والشلل السمع والدوى يوضه من شحم الخنظل
عوز ومن الموزق ثلث جزء ومن الجنبه بيستره الرراوية
المدرج مكد نصف جزء وعصارة الاشنتين نصف جزء

وقطع بحري نصف بره فرغون سدس بره فمجرد سبب
 ويعجن بمراة البقر وعند الحاجة كل منه مثل العدس ويقط
 في الاذن مع قطرتين دهن لوز مر **ويشع من وضع الادوية**
 مع برد وريح غليظ ان يفتق وزن درهم جديد ستر
 ونصف درهم فرغون برنت نصف اوقية ويقط في
 الاذن او يطبخ السداب في الزيت ويقط او النوم ويصل
 او يقطر بها قطرتين مع القطران او من هن الكاد **ويشع**
الدوي الطين الذي مع حوارة وكثير جار دهن الورد
 المطبوخ على خمر او سهال الطبخ وربما كان الدوي و
 الطين من زكاد الحس ولا يتبعه رداه في اللون وح

وضع الاذن

سنة

يشع ان يراف حبة افنون في دهن ورد او في لبن ويقط
 في الاذن **ويشع من وضع الادوية** ان يضمه لوجه اللحي
 والراس من الجانب الذي تسكن بالضا والذي انا وصفه
 يوجد من البابونج واكيل الملك والبفسج الباس والحظي
 الياض ووقيق الشير وقشور الحشيش وبرزه ككف
 فيطبخ بالماء ويدق حتى يتجان مع دهن النخل ويضمه به
علاج قول البهائم بين الاذن ويشع منه ان كل
 البصر والماء ويغلاء منه الاذن او يقطر فيها عصارة
 الاشنين او عصارة ورق الخوخ او عصارة الكبر او ماء
 الترمس او ماء الفوسج او طينج شحم الحنظل او مرارة الماء

ويشع الاذن

دول البهائم
والاذن

زوال الماء
من الاذن

وتنفع من زوال الماء في الاذن ان يحل على الرجل
التي في الجيب الذي دخل فيه الماء وقد اميل المراس
او يوضع تلك الاذن على الخد وتتحرك تحريكاً شديداً
او يصب في الاذن ماء ملاء ثم ينقلب الى الاخر فيخرج
جميعاً او يوضع انايب رقائق من الشبت او القصب
عليها فتلدغ في النقطه ويستعمل فيها نار ويوضع
اسافها في الاذن وقد احكم لف القطن عليها لئلا
يدخل الاذن هواء فانه يجذب ذلك الماء او يدخل في الاذن
زراقة ويحكم ثقبتهما ويشد الاذن لئلا يدخلها الهواء ثم
يجذب العمود ويجذب الماء او يلف على ميل قطن خلق

قراة

قراة في الشمس يوماً ويحكم لفة على الميل لئلا يبقى في الاذن
منه شيء ثم يدخل في الاذن ويحرك مرة بعد مرة حتى
ذلك الماء او يوجد من غير القطن المنفوخ فبئس
في الاذن وساجيداً ثم يحرك ويغسل ذلك مرات لئلا
الماء **وتنفع من زوال الماء الحارة** في الاذن
ان يعطى فيها دهن البوردو المنضج او الفيلوفرا والحل وصبه
عنه مرات كثيرة **وتنفع من الوسخ في الاذن** ان
فيها حل تدز بورق الخنزير حتى يكتن عملياً ثم يصب
يفعل ذلك مرات او يصفى بالليل الدهن ويكمد من الخد
بماء حار في رقع فان الوسخ يسيل ويدخل الحمام ويوضع الاذن

زوال الماء
من الاذن

زوال الماء
من الاذن

على الطابق ويعد ذلك حتى يخرج كوكب **في الرعاف** **سفع**
 منه ان يعطى في الاذن والالفة عصابة بادروج وعصاة
 الكبرة الرطبة مع شي من الكافور **وسفع** منه ذرور حده
صفت يوقد من العصف الفنج والشب والخلنار والحسين
 والشب والعصف اجزا فينعم تحتها وسفع في الالف او عيس
 فينتثر في **ويلت** بهند الدواء ويدرس في الالف
 وينفع منه ان يجر بالسندروس وربما منع الرعاف تقط
 ماء المشج في الالف وشدا لا ذنين والعصفين الفخذين
 والحسينين وتبريد البراس بالماء البارد او يضرب على الخنجر
 ويجعل على البراس **ويمنع** منه **سفع** الذي يجره

كوكب في الرعاف
 سفع
 صفة
 يوقد من العصف
 الفنج والشب
 والخلنار والحسين
 والشب والعصف
 اجزا فينعم تحتها
 وسفع في الالف
 او عيس فينتثر في
 ويلت بهند الدواء
 ويدرس في الالف
 وينفع منه ان يجر
 بالسندروس وربما
 منع الرعاف تقط
 ماء المشج في الالف
 وشدا لا ذنين
 والعصفين الفخذين
 والحسينين
 وتبريد البراس
 بالماء البارد
 او يضرب على
 الخنجر ويجعل
 على البراس
 ويمنع منه سفع
 الذي يجره

الضم

العصف من القعقال ووضع الحجام على المراق من الجانب الذي
 فيه الرعاف ويوضع عليه عدة محاجم ثلثة او اربعة
 ويصن شديدا **سفع** من الحجام ان يعلى عليه قرح صالح
 العظم بالما ليحدث من المراق شيئا كثيرا وقد يجدها منه الة
 من نجاس شبيهة لها زرق ويجعل فيها ثقب صغير وعند
 الحاجة تشغل بالمار في قفحة كاعده ويوضع في طرف
 الا اتيق وقد يشد ثقب ذلك الامنيق بالسرش والكاغنة
 او بخرق عيش فيه ليلا يدخل الهواء فانه يجذب المراق
 فاذا اراد ان يسقط عنه قرح ذلك الثقب فانه يبرئ **سقط**
وسفع منه شرب والتلعج الى ان يخضر المردن والرايب **سفع**

الخشم

في الخشم وينفع منه تشيق الخل الشفيف ان يغلى الخل
ويوضع قما على رأسه الذي يغلي فيه ويدنا الى الخف
حتى يدخل البخار فيه وان طرح في الخل فخرج او شونيز
كان الخلع وينفع منه دوا الخشم من صفات جالكوت
يستحق الشونيز حتى يصير مثل الجباء ويوثر زيت عتيق
ثم يومر العليل ان يملا قمر ما و يكتسب الى الخف بعناية
ما الكفة ويسعط بهذا الدواء ويشقه بجهد فيجعل ذلك مرات
بالعدو فان اصابت عرقه ووجع قطره من البسج
وينفع من القروح في الالف ان يسخى خبث الفضة
يدهن لاس و الشراشبي يصير مرهما ويدخل في الالف

الخشم

القرح والالف

الاولى

الخشم

او يعالج بمرهم المترك او بالمرهم الابيض و صنعها كما
وينفع من الشكرية في الالف ان يسخى بدمن الورد
كل ليلة او يوضع شمع قدياب بدمن الورد كل ليلة او يوضع
شمع قدياب بدمن الورد و يلقى فيه شحم الدجاج شئ يسير
منه اب ثم ينثر عليه من المترك المسحق مثل الخمل ويستحق في
الماون حتى يتنوى و يصير في غلظ المرهم ويدخل في الالف
وينفع من تشقق الشفة ان يترق عليها عرق
البعض وعرق الفصيص يعالج بهذا الدواء وهو المرهم الذي
ذكرنا في الشكرية الذي هو الكثير وينفع منه خاصة ان يدا
شمم الدجاج و منثر عليه مثل عشرة عصف حرق مثل عشرة ههيد

الشفة

او بماء ورد يستعمل فصد الفعيل والحجامة تحت الذقن وعلية
 الصدعين وقطع الجمارك **ويمنع من شقاق السن** ان
 يدلك كثيرا ويملك السبقان في القم ويشرب ماء اشجار
 ولعاب نهر قفطونا ويرد التبرير كله وياكل الاكارش
 ويغسل البيض النيميرشت **ويمنع من درم اللسان** الفضة
 واسماك مياه العواك الباردة والادوية التي ذكرناها في القم
 وذلك السن بالجوخ الرطب ويحل ما يميل منه لللعاب
 من القواك الحامضة القابضة **ويمنع منه** بحاجيته فيه ان
 يكثر في القم عصارة الحن **ويمنع النض من وجع اللثة**
 مع الاحمرار والورم ان يوضعه بعد الفصد والحقته بذر البقلة

شقاق السن

وجع اللثة

دائرة

وتبريرة وساق وعضة مشر وضندل وورد وعاقرة قضاو كاقوز
 وقشور السروج والفيون اجزاء سواء يملك في القم او لا الخ
 مع الماء ورد ثم يصفى من بهالدوا وعلى اللثة ولا يبلغ
 ماوه نافع لها البتة **ويمنع من الخجسة** الذي ليس عن عذوبة
 الاسنان ولا عن سوادها ولا عن غده في القم اسهال البطن
 بحب الصبر والمصطكي الذي وصفنا وبلاياح وينفع منه
 هذا الداء سعد وقشور الارجح وسنبل طب وقرنفل و
 عود بني وسك من كل واحد شحال ومن العك قرا ويحب
 بماء نقل وشراب ريحاني قد نفع فيه عود وسك تجتذ
 كما مثل المحفة ويدهام اسك في القم وينفع فيه ان يرق

الخجسة

ط
البدن

ورق الاس الرطب مع شدة عجز الزبيب ويؤخذ ان يجعل مع
 كندر مصطكى كان ابلغ ويقاها كل الكرفس وينفع من الخبز
 الذي مع حرارة المعدة وربما سودت معه الاسنان
 ينفع الشمس والشمس الرطبة وشرب السويق بالثلج والاباجص
 الحامض والخوخ والقرع وجميع ما يبرد المعدة تسريدا
 قويا وشرب الماء والحل والسكنجيين ايضا وينفع من
تجربتي للاسنان ويشد اللثة دواء هذه صفة يؤخذ دره
 وشيك جلد روم وخرمانج وسماق وعض وطباشير سني ناعما
 وينثر على اللثة وينفع من **وجع الاسنان** اذ لم يكن اللثة وازمة
 ولا مع حرارة ان يعجن فنخل بقطران وينضع عليه او خلعت

تجربتي للاسنان

وجع الاسنان

ادخل

او الخردل وينفع ذلك ان يطبخ نخل في ثلثة اواق ماء
 ويصفى بذلك الماء او يطبخ في الحنك ويصفى به او ورق
 الدلك يطبخ في الحنك ويصفى به او يقطر في الماء الشب
 المعمول بالافيان الذي ذكرناه وبمكده الجي بالخرق المسخنة
 او يصعد ايضا الذي ذكرناه او يعلى الزيت ويدخل فيه
 ميلة مقلقة الرأس ويوضع على السن الوجعة او يكون
 السن نفسه بلكواة رقيقة ويوضع عليه وينفع منه ان
 في الفم خل قد يطبخ فيه اصل الكبر وقشور السرو او يوضد عشرة
 دراهم اسنان وخمسة دراهم كندر وكلف من جوز السرو وكلف
 من ورق الاس الرطب فيصفى رطل خل وميك

في الفم او يؤخذ جبهه بيضاء وعلقت ومر وفضل وتروك
 بخريل و زراوند مرخرج فمجي بعسل ويدلك عند الحية
 ويثامنه في السن المتاكل فانه يكثر الوجع او يؤخذ من العسل
 ويغده فده جلا ينادق ويضع منه ان يطبخ في رطل من
 الزيت اربع اواق من هذه **ومما يقطع اللسان** الكبر
 و قشور التوت و عروق الاضفر والقاقسترخا و انزنج
 الاضفر والبان التيمعات و صل الحنظل و لبن الشرم و خشية
 فرداي و جمجمة لسيح بالخل الشفيف جدا اياها ثم يطلى به
 اصول السن بعد ان يجك حوايه بمضع اياها حتى يستحي
 ثم يقطع و قد يرصه حتى يهل قلعه ان يجك اصد و يوضع على ا

اللسان

بين يوم قطنة قد شربت خلا ثقيفا جيه اسنخا و **ما نصبت**
اللسان المتاكل ان يحشى بالخلية و الفضل و الزراوند المرخرج
 او بالكلبيك و ينفع من وجع اللسان المتاكل ان يحش صمغ
 حبه الخضراء بعسل و قطران و يحشى فيه و مما يوقف تاكله
 ان يحشى باللك المصطكي و **مما ينقى اللسان** و يذهب بالحرف
 دواء هذه صفة ملح انزالني و شعير محرق و زبد البحر و حلي
 اجزاء سوا مسحوقه يدلك به اللسان و يقوى اللثة و قد
 يجلو اللسان و يقوى اللثة العسل اذ اوك لكل يوم **ويصنع**
من الصبر البقلة المتقاء او الجوزة اللوزة الهندية
 و الجوزة المشوية و صفة بيضه مشوية **ويصنع من طاب**

ماء الكائن هو الذي يوجع عند شرب الماء البارد
 بان يعض على الاشياء الحارة كالخمر الحاد وحمضه البين
 المتوسطة يصير على ذلك حتى تدمع العين مع حرارة
 مرات كثيرة فانه يبرأ **وما ليس من باب سبعة ان الطفل**
 ان يمسح بالزبد او بالسن والامحاض والشحوم موضع ما بها
وما يمنع سبيل البع القوي وسف السويق اليابس
 ويخرج المرى واوايه اخذ الاطراف **وما يمنع من زوال الصفة**
 وسقوطها التعرغ بالماء والحل وان يخرج عليه الشوارد
 والحض المسوقين بالسوية ويشال بمغرفة الميل مع جذبها
 الى خارج والتعرغ بماء التبع والابيض ان يقطع اللهاة

ما يمنع من سبيل البع
 زوال الصفة

ما لم يبق اصلها ويبدل فانه ينجس منه زفت الدم **فيقع من**
دم العين الفصد من القفال وارسال الغلق تحت حجر على
 العقدة او من بجان الذي فيه الضيق والتعرغ الدائمة
 بالخل فان الحبل موافق في جميع اصناف الحوائق مما الكثرة
 والساق والماء وروقان وهجت تمنع فبني ان تعرغ
 ولا سيما اذا جاوزت الالفه الايام يطبخ التين وقد حبس
 في الرطل من نصف او قنينة من زبد الفحل ويعرغ بالماء
 الحس و قد جعل في كل اوقية منه درهم من الحلتيت ودرهم
 من المراد يعرغ بماء الفحل وهذا ادواء نافع من الحوائق
 ضيقة لو خذت درهم من حمره و زبد الفحل و مره و فحل

دم العين

ادوية من الحوائق

العلقان

اخره سواء في الخلق بعد الخلط ويخرج مما المصل
ذوق المطاطيف اذا سخن مع اللوش وروضع في الخلق
كان خاصيته في امره ايق ويقع في هذا الوقت ان
على طبع القوتنج ليدخل الحمار في الخلق ويقطع من العلق
الذي يعلق في الخلق الفرغرة بعصير ورق شجر السن او غيره
كحل في جعل في الرطل منه اوقية طينيت او كحل التصف
وحده يقطع العلق او يخرج من الخلق اذا تجرعه مرات كثيرة
وان دخل فيه ملح كان قووى والحردل والحرف له افضه منهما
يفرغ به او يعجن به كحل قد اعلى فيه قد اوقية من التوم
والسوم نفسه يخرج العلق او يفتح في الخلق بوزق وحسدل

داهنا

الشوكه

وتوشاد سحق ويضع منه الرجاج اذا فسخ في الخلق وان
العديل السيت الحار من الحمام ويؤم فيه حتى يجا يعيش عليه
ثم ياضد ما في الشوكه في فمه فانها ما خرجت من الضم له وذه الماء
ويبيع من الشوكه والعطه الذي تصيف في الحسق
الشوكه خاصته ان يهيج القى بعض فاذكرناه فانه ربما خرج به
ويبيع منه الصلبة على خر العلق وتزر الظهر بماء الصمد ويبقى
ان يستعمل ذلك فيما ليست له حدة ويجرد من الشوكه فانه ربما
اشد في الخلق وقد يدس في الخلق وترا
وان كانت علقه يرى اذا فتح الفم فيبعث
القبض راسها بجنتى السهام واما من اقتنق فلم يبلغ الامر الى

انزاع الحنق

الوكام

ان يزيد فانه ينبغي ان يعصده ويبرد الصباح والكلام والشراب
اياما وكله لا يفصل بالغرق بعد ان يكثر حتى يخرج الماء منه
وقد يقيق الغرق بالمخيط اذ اصبحت في فمه شئ يسير
من الغسل والخل ونحوها ايما قد اتخذ من قيق المحض اللين **سنة**
الذكا وضع من اول ابتهدي ان سخن الحرق ويكده بصب
الراس او يديه باليادرس او الملح المسخن فانه ربما انفتحت
السرلة وذلك عن الراس ويحرس على ان بحيث بالانف
ونخريه او شيم الشونيز ليزل في الانف ولا يسيل الى الصدر
ويمنع النوم على القفا، وكيف النوم وييام اذ اتمت بينهما
حالتنقب ويولكن من منبه مرتين او ثلثة في الليلين

فان

فان انزلت انما يتجدد الى الصدر عند الاستمرار في النوم فاما
عند الانتباه فان العليل كس يدغدغه عند الحك فينتسجج
فلا يزال لتر منهما الى الصدر وتركما الى الانف في تعاربا كرنا
نافع جدا وخاصة للذين صدرهم ضعيف فان نزل شئ
منها الى الصدر وكانت معه حرارة وحمى فيبغي ان يقصده
ويخرج واما صالحي مقدار قوة السرلة وضعفها وطينتها
وسعته ثم ماخذ من المنفض المر في بالعادة ذر عن عشرة
داهم ويشرب بعد ذلك ما يشعر بالحكم صحة ويكون
الغذاء ابيض باجا والقرع والقند المحمق او اليمانية
او السرق او بعض البقول القصة به من البوز مع الشحير

او الباقى المشتمل على طبع بعد تقشره وتجزئته بزبد من اللوز
وخر الحواري وان لم يحضر بقول عظمي البيض النيميرشت
يقطع الملح او اكل خبزة باسكرو ودهن اللوز ويجرد
الى مضغ والماتحة والعصاة واذا انتهى الركام وضع
ينفع منه الحمام والاكباب على نجار طينج البايونج او كل
الملك والشح والقوتج والمزجوش والهام ومما
يمايل من الالف ان يجرب اسنودون او بالكندر او
باخرق الكتان او بالقواطين او بابك الطبرزد فلما سبق
ان تقطع اسيلان من الالف واذا لم ينزل الى الصبر
شيء وكانت مادة الركام يسيرة **ومما يصح في صوتان**

الصوتان
بصوتان

البريب

البريب الابيض المتروك العجم به من لوز ويؤخذ منه بالعدس
والعشبات من العشرة الى العشرين او ثمانون في الحن
في بيض نيميرشت او يؤخذ في الفم حب السعال الذي ذكره
ويستعمل الاغذية التي ذكرنا بها هناك فان البريب المنقوع
بالدهن والادوية والاعذية التي تدبره كصوتة فضة
الزرة يصلح لمن سج صوتة من كثرة الصباح ومن يرضية
الرية وان كان صوتة لدرأ يترجح وكان في صلفه
بلاغم فليستعمل الخردل **ومما يصح** ربه مع الحلا او ياخذ
فلقن فيجرب معبل وتيجد جفا ويمسك في الفم صفة دواء
بجيد لسخرة الصوت من الرطوبه يؤخذ فلفل وحلنت

وتزدل بالسوية ويحرق بالعسل ويؤخذ منه قدر الحمض ثلاث
مرات او اربع مرات في اليوم ويمنع من تناول البركام الى
الصدر مع ما ذكرنا ان تعجز العليل شراب الخشخاش
تؤخذ ذكرنا اولاً ويمنع من شونة الصدر ويمنع من تناول
الى الصدر بحد الدواء وصفته يؤخذ من النشا والكثير
ورب السوس ويزر الخيار ويزر القسطر الخشخاش ولوز
وناقلي مقشرة اجزاء سواء ومن السكر البصرة مثل نصفها
يعجن بلعاب السقرجل ويخذه جاكامض ويمسك
بالغم في الليل والنهار وحاضه عند النوم وينفع منه
ان يؤخذ الواحد بعد الواحد من اللوز في الغم او يؤخذ

العالم

السعال اليابس

في الغم القطعه بعد القطعه الكثيره وان جعل مع الدواء الذي
ذكرنا جزء من قشور الخشخاش كان الطبع وانفذ وجعل معه
جزء من الخيار وينفع السعال الذي يقوى بالليل
هذا حب الخشخاش الذي ذكرناه ان يؤخذ منه في الليل
حرارة كثيرة ان غلط الامر وصعب وينفع ايضا هذا حب
وصفته يؤخذ من النشا والكثيره ورب السوس مع خمسة دراهم
يعجن بلعاب قطونا ويحبب كل حبة وزن نصف
درهم جاف مفرطى ويؤخذ الجنتين او الثلثة الى
الخمة مرة بعد مرة كل حبة وينفع من ذلك حب وهذه
وصفة يؤخذ النشا والكثيره ورب السوس ويعجن بعصارة

اصل الحس وتجهتجا ويؤخذ منه على ما ذكرنا وان لم يكن
مع السعال حرارة ولا حمى وكان يوذى ينفع منه
حب هذه صفة يؤخذ من الميعة ابا يته والمرة
وعلك البطيخ ابراء سواء ومن الاقويون نصف جزء
وتخذ جبا وزن كل حب دافق يؤخذ منه الحنة او التين
والثلثة فانه يريح العليل وينفع من السعال الصعب
الشديد ومعنى ان يحذر الادوية التي تتخذ من الاقويون
والحسن وزره ونذر البعج ونحوها مما يحذر من السعال
الرطب الذي يفتت معه من صدره شيئا كثيرا
ويجب عنه نقشة وقتل صدره ويضيق نفس

ادام

النفث

اذا لم ينفضت وما يصفى **النفث** ويعين على سرعة النفث يخرج
الماء الحار والتغرغ ومرح الصدر بالشمع والدمع بالدهن
العازر وتغويه الى السرة بعد ذلك **وينفع** من خشونة
الصدر ويخرج ما قد نزل السبب هذا المطبوخ صفة يؤخذ
من التين الابيض عشرين عدوا ومن الغاب عشرة
ومن اصل السوس المحكوك المرغوض خمسة دراهم ومن
كشك الشعير كفت ومن برز الخيطي كفت يطبخ الجميع بارتبة
ارطابا حتى يصير طليين ويمرس ويصفى ويضرب من
نصف رطل منه درهم ومن لوز الحلو وان طرح مع هذا
الطبخ خمسة دراهم برسبب واثان كان اقوى لما خرج

ما في الصدر وكذا ان طرح مع هذا البصق وينبغي ان يبلع
بطن من كحيتاج الى تليينه من اصحاب النزلة والسعال
بالشباب التي لا تشونه منهما ولا حموضة ولا مرارة ولا طوخة
وتجو ما ذكرنا فمثل هذا **صفحة** ذو اهل البطن ويصلح
ان يستعمل مع السعال يوقد من التبن الاضو عشرة
عددا ومن البصق اليس من خمسة الى ستة دراهم
ومن اصل السوس مثل ذلك ومن الغلاب عشرة بطبخ
الجميع حتى يهرا ويصفى ويؤخذ منه رطل فيجعل من التبنين
عشرين درهما ويشرب رباصل فيه الفانيد بدل التبنين
وان اصبغ الى السعال بطن قوي طرح مع هذا الميطوخ

صفحة

من دهمين

من دهمين الي اربعة دراهم تزداد بمض محكوك ويصلح ان
يستعمل بحسب البصق والسقمونيا او بالبصق واستبر
او بالسكر والسقمونيا على ما ذكرناه ولا يصلح شراب الورد
ومتى كانت النوازل التي تزلت في الصدر والذرية كثيرة
تخلط عشرة اصبغ الى ادوية قوية يظفها او يخرجهما
كبرز الاخيرة ويزر الفجل واصل السوس الاسمانجوني والغفل
والجلمنة مع التمر وتؤخذ ذلك **صفحة** دواء ينفع من الربو
واسعال الكثرة الرطبة والعليلة التي لا تحي ولا سدا
يؤخذ من الجلمنة كغ ومن التمر رطل فيصبت عليه ستة ارطاب
ماء ويغلى حتى يفيض التمر ويصفى والوازي يابح كغ فيبطخ

الصفحة العال
تؤخذ من الربو

ثلاثة ارطال وتختصر رطل ويستقي منه رطل فانه ينقي
الصدر ويغسل الحنجرة وتقي لم يخرج الى تقيقة الصدر لكن
كان السعال يايح لين الطبيعة فاستعد هذا السعوط
صفة يوضع الاس مسوقا مثل الكحل والسبوط
المشوي خشيا مشقوقا في ثوب شامي بالبوينة ومن الصنع
العربي حبة بيض منه ثلثة ذراعم بالقدوات رطل
صفة ذراعم ينفع من السعال المزمن والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء ومن الغنفل نصف حبة ومن علك
السطح خربين ورب السوس ويحجم بالعسل الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله **ذراعم** يوضع من الرطل والحرف والحلقة

هذا السعال المزمن
والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

هذا السعال المزمن
والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

ذراعم مئة عشرة ذراعم ومن الغنفل والرخميل والخرزل
مئة ثلثة ذراعم يحجم بالعسل الممزوج الرغوة ويستعمل كل يوم
بنقطة يصفى الصدر وينفع من السعال الكثير الرطوبة والربو
ان يوضع من المتقالبية والمر والباد اوورد والزيغ
الاصفر اجزاء سواء يحجم بسمن بقر ويبلطج على قراطيس ويتجز
بنقطة يصفى الصدر وينفع من السعال المزمن والربو
صفة يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

المرنة المتقاطعة التي قد ذهب عنها الحيات وبن
الالف ان يلغى القطران مع العسل اجزاء سواء لعقات
او يوضع جزا السرو وورق الابل وجب الصنوبر وضع يحجم
بعسل يوضع منه مثل النقطة كل يوم فانه يحفف قروح الوباء

هذا السعال المزمن
والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

العسل ينفع من السعال المزمن والربو
والسعال المزمن والربو

صفة

هذا السعال المزمن
والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

هذا السعال المزمن
والربو يوضع من المر
والكليت اجزاء سواء
ومن الغنفل نصف حبة
ومن علك السطح
خربين ورب السوس
ويحجم بالعسل
الممزوج الرغوة
ويوزن استعماله
ذراعم يوضع من
الرطل والحرف
والحلقة

در آرد قلند
و بنفشه انار
و بنفشه انار
و بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار

اصلاح بقره
اصلاح بقره
اصلاح بقره

اصلاح بقره
اصلاح بقره
اصلاح بقره

اصلاح بقره
اصلاح بقره

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار
بنفشه انار

بنفشه انار
بنفشه انار

واللبن اجد الادوية بهم واجودها اللبن النباتي
 الدخن ولبن القمح ايضا صالح فان لم يصيب فليصبت
 لبن الماعز يشربون وياكلون خبزهم به فانه نافع
 جدا في ابنة السل واهشابهه فادعفت القوة
 وعفت ومن النصف فانه يحتاج الى ما يحفظ
 بقوة كما ذكرنا **ما يكثر اللبن** من ثمر اللبن ووزر
 الرطبة ووزر الشبت ووزر الازياخ والاحساء المتخذة
 من ثمن الحمص مع لبن كشك الحنطة اذا اتخذ منه
 حساء مع لبن وطرح فيه بزر الازياخ وحده اذا اكل
 دواء بدر اللبن فوجد بزر الرطبة مائة درهم ومن

ما يكثر اللبن

انما ظهر في الرية من الرطبة صنع العسل
 دوا بزر اللبن
 او انما جسد او اذيت ويتقي في السل وينفع **ببزر اللبن** ما
 المحكم الصفحة بموالدي يرق كشك الشير بالماء ويعصر
 ثم يطبخ مع السرطين البهية بعد ان تقطع اطرافه وتغسل
 يقع ويطبخ مع كشك الكارع ويطعم السمك الطري بكبا
 على النار ويحسب البعض الشير شت والاحساء المتخذة باللبن
 والشا والكثيرا والسكر ودهن اللوز ويستعمل اللبن
 والحام غير الحار باعتدال ويمرغوا اجسادهم به من النصف
 بعد الخروج من الحمام والماء الحار ويجوز النقع والجماع
 واياكل من الحوم والحلان الخفيفة ويشربوا الشراب
 الرقيق الكثير المزاج ويسلوا في المزاج الى كل ما يمتنعهم

واللبن

ان يشرب فاذا جعل الجليخين مع وزن نصف درهم
 مصطكى الى درهم وواغين من العود الى نصف درهم
 واخذ قوى المعدة والكائنات البرودة في المعدة اكثر
 جعل من الجليخين ما ذكرنا ومن الخبيل والسبل والسعد
 والاذخر كل واحد نصف درهم والجليخين اذا شرب بالما
 الكارقوى المعدة وينفع من جمع المعدة وضعف شهوة
 والحميات الطوية الحادة احراقه انشره اصل الورد صنعة
 اقراص الورد يوزن درهم عشرة درهم بسبل الطيب درهم
 مصطكى درهم ونصف الشربة ثقلان بالجليخين السوفجى
 يوزن السوفجى الحامضة فيقطع بوجه التفتية من صبه ولا يشتر

زر الزراياخ واشتت مده عشرين درهما ومن الشونيز
 خمسة دراهم تحب منها وزن عشرة دراهم ويحشا عليه
 الحو المتخذ من كشك الحنطة واللبن **ومما يبيع شره اللبن**
 ما بالكوم اذا شرب السذاب وزر الفخخنت اذا اخذ
 مده درهمين واكل العود والحل ويطلق الشدئ نخل سمقى
 كمن بعسل ونخل ويطلق على الشدئ او يطلق المراد اسنج
 ودهن النورق **وهو المشدئ** وينفع من الورم فيه ان
 يصبه بريق باقلى والسكرين في علاج **المعدة** وينفع
 من **ضعف المعدة** وسواء استمر الجليخين السكرى
 اذا شرب منه وزن عشرة دراهم بما يعلى اجر ما يمكن

مشقان اللبن

وهو المشدئ
امراض المعدة
ضعف المعدة

ان شرب

ويق ويصير ماؤه ويؤخذ منه خمر ومن الخيل سه من ومن
 الكرم نصف جزء الى جزء بقدر حموضة الخيل ويصنع حتى يصير
 قوامه ويستعمل فانه يقوى المعدة ويسكن الحرارة ويصنع هذا
 الشراب لمن يضعف الشهوة مع الحرارة وهرم جعل في
 الرطل من هذا الشراب وزن مثقال خمسين ومثقال
 فلفل ومثقالين مصطكي اذ لم يكن الحرارة كثيرة ويصنع
 هؤلاء اغني اصحاب ضعف الشهوة مع حرارة المعدة
 الميبه الساج على هذه الصفة يؤخذ عصير السفرجل
 الى خمس جزء ومن الشراب العتيق نصف جزء ومن السكر الطبرزد
 جزء فيطبخ ويستعمل ومعهم دوا هذه صفة يؤخذ من الورد

ميبه

المطون

المطون وزن عشرة دراهم من الطباشير خمسة دراهم ومن الساق
 المنقى وزن ثلث دراهم ومن السكر الطبرزد مثل الجميع
 يتصف منه ثلثة دراهم ميا بارد باخذة ويصنع من
المعدة وسوء الهضم اذ لم يكن حرارة جوارش كوني صفة
 جوارش كوني يؤخذ من الكون الكرماني وزن مائة درهم
 ومن النخوة وورق السذاب الياس مئة عشرة درهم
 يعجن بعسل متروغ الرغوة ويؤخذ منه مثل نقطة ويصنع من ذلك
 جوارش آخر هو اتوى والبلغ يؤخذ من الفلفل والرخبيل و
 الجولجان والقرفة مئة خمسة درهم ومن الفوتج الياس
 وورق السذاب والكون والكروبا مئة عشرة دراهم ومن اللندر

سوء الهضم

والسعد والاذخر مئة خمسة دراهم يحبس متروغ الرغوة **وتنفع**
من ضعف الاستبراء ورداية مجنون خبث الحديد صفته
يؤخذ البليج والبليج والمليج مئة عشرة دراهم وسنبل واذخر
وسعد وخبث وفضل ومانخوارة وكندر مئة خمسة دراهم
خبث الحديد مثل نصف الاذخر ويقدم الثلث يتبع الخبث
في الخل بعد ان يتخم مثل الكحل اسبوعا ثم يحفظ ويققى
حتى يحيف ويحج يعسل متروغ الرغوة ويؤخذ ثلث ايام
كل يوم مثقالين الى ثلثة يقوى المعدة ويقطع دم البواسير
وتخلف وكثرة الحيض وكثرة البول وتنفع من ذلك ايضا
شراب خبث الحديد صفته نزال كرفس والرازيقج والسيون

دالون

والكحلان وصغقر وكاشم وكرويا وكزبرة وفضل ودرافصل
وقرفة وكندر وسنبل وجزر بوا وسعد ورازيقج وخبث وحمه
السوداء وورق السداب مئة مثقال ومن خبث الحديد عشرة
مثاقيل يطبخ بستة امثال شراب قوي بعد ان يتقوى فيه
هذه الاذوية كلها يوما وليلة حتى يذهب المصنف ويصفى
ويشرب من ذلك الشراب في كل يوم وربع رطل الى نصف
رطل فانه جيد لمن يدبر به بدنه وحسين اللون ويجيد الفهم
صفه خبث الورد يصلح لضعف المعدة والاسهال
ويحسن السنان وخبث التراب يؤخذ من بزركرفس والرازيقج
والكمون والكرويا مئة كلف ومن السداب الرطب والبنفع

الرازيقج

باب في علاج
الربو
الربو

والكفرس كد باقة لطيفة ومن خبث الجدي المسحوق مثل الكحل
عشرة دراهم يصبت عليه سبعة ارطال رايب ويترك
يوهين ويصفى ويشرب من كل يوم بكرة وياكل بعد اربع
ساعات طعاما لذيذا خفيفا كالحلج البجاج والحمرا وصفوة
البيض والكتاب من اللحم ولا يقرب الخيل والبقر والماع
ويشرب لك اليايب اذا عطش مرة بعد اخرى تام الرطوبين
فانه يصلح المعدة ويدبر بغير ال**صفة** حوريش
بهضم الطعام ويقوى المعدة ويمك الاضلاف يؤخذ
ناخواه وكندر اجزاء سواء ومن الربيب يعجز مشاهيق
في الماوان حتى يستوى ويؤخذ مثل الجوز بالعدة وباشي

صفحة ١٩٨

صفة دوا يحيط التجره وتين ويذهب تولد من الرطوبة في
المعدة عن اكل الفواكه الرطبة يؤخذ من الرخيل المسحوق عشرة
دراهم ومن السكر خمسة دراهم يصف منه شفا الى درهمين
فانه يلين البطن ويحيط التجره **صفة** حب يحيط التجره ويصفى الطعام
يؤخذ من الرخيل والفضل والمصطكي والناخواه مكد خمسة دراهم
ومن السقونيا درهمين يجمع ويخذ حب كل حب واليقن ويؤخذ
منه قبل الطعام وبعده بوقت صالح الواحدة والاشنين
فيحل التخم والرياح ويغني عن القويح **ويبقيع** من المعويدين
الذين
يقبضون طعامهم واما هذا الدهاؤ يؤخذ على اسم اللوز
زر كرسي وانيون مكد خمسة عشر درهما شنين عشرة دراهم

نصف

فان لم يوجد مكانه وزن سبعة دراهم عصارة الالفنتين
 او اراكم العنصر و سيلج وزن عشرين درهما و قطن و جذبة
 مكره و عجين يورق و يوضد مشقال الى درهمين و يجمع من ذلك
 هذا له واء يوضد ثونين و ناخواه مصطكى و كندر و عودى
 و قشور الفستق الاخضر مكره وزن عشرة دراهم عجين لعسل
 الذى قدر لى فيه الملح و يطبخ الابلج بالماء و يصيب على ثلثه
 العسل و يطبخ حتى يصب الماء و يعجن به و يوضد قبل الطعام
 و يقع منه الكثار الكثرة فى الطعام واكل العسل و تروق
 الغذاء فى مرات لتلا شيق على المعدة و ترك الحركة بعد
 الطعام و شراب الشراب المر و قد ينفع المصطكى و السنبلى

والعود

والعود يطرح فى مشال اوقية من هذه ما خوزة
 بالتوية و ينفع من **الصلبة المعده والكبد**
 ان يوضد من زرا الكنان و الحلة و زرا الكرت مكره كفت
 والمر و السبل و السعد مكره ثلثة دراهم و من المصل الاذرق و المصطكى
 مكره سبعة دراهم و من الاشق ثلثة دراهم يحل الصمغ
 بالشراب و يجمع بهما الباقية و يصعد و ينفع من **وجع المعده**
 المتعادية المرمنة و من فى الطعام و اياما هذه الدواء
 سنبلى جزء مصطكى ثلثة اجزاء و ارضى خرمين اذخر و سعد
 مكره جزء و نصف و من المر و الجند بيستر و العنصر مكره جزء
 ثم يوضد من هذا المخلط مشقال و من البصر و القى و من الاقرون

دراهم المعده

وجع المعده

طسوج ومن زبر النعج قيراط وهي شربة يشرب بالبنية الذي
بالافاينة يطبخ في ماء السفرجل والشرب الذي وضمادة
في كل ظل مشقال من التوفل وشمقالين من المصطكي
مشقال من السبل وشمقال من العود النبي وشمقال من
الزنجبيل سحقه مصرون في صرة وتجد بعسل بدلا من
الشرب القوي الركياني وينفع اصحاب الادرع في
المعدة المرهنة الثقيل من الطعام والشرب والحمام
قبلة وطول النوم وترك الحركة بعده واجتنب الفواكه
الرطبة والاطعمة الغليظة والتلبس من البنية صفة قوي
المعدة ويجربها يؤخذ على اسم الله تعالى وعمود من السعد

دفعه

وتفاح الادرع والسبل والعود النبي ورايك العفص والكندر
المصطكي مككف ويصعد بالمعدة ويلطى عليها صفة
ضماد يسكن طيب المعدة ويقويه ويصلح في الحمى والحرق
يؤخذ الورود المسطحون والصندل البهمن وما يستعمل
وما التفاح وما الاس وما الوردي فيضرب في شيء
من الكافور ويطبخ بالمعدة والكبد الملتبنة وينفع من
فيها القصد وشرب الفواكه اي مضم القابضه و
اعتمادا بما يحرم والساق ويكون الطبخ بهذا ايضا
صفة دواء نافع من **دم** يؤخذ من العفص و
الحناء مكره جزر ومن الورد ثلثة انصاف ومن الصنع العربي

ويجرب

من الدم

دانه حبه و مهر برین کس ۱۲ ما کما سیه و اکثره بایس کس در صفت کس
اشعه معطلت حبه بقی در تریه ۱۲ خورنه جوار دانه بکنند هر کس
سویقه

والکبریا والظین الاضی کله فیه یسقی من هذیه ذرن ^{ثلثه} ^{میلین کوه}
در آسم مع قیر لایقون باوقیه طبع السماق **ینفع من**
القوس الکاین باینه الاطعمه الحاره کاله نجیب والقلع **من**
الماء الحار من کثیره ثم تخرج الدهن **وینفع من** العواق
الذی یكون عن التخم والربایح العلیظه هذا له وایضه من
الکینه ثلثه در احم راسن محضه مسحقه ثلثه در احم و فوج
یابس و ذرق السداب مکده در حین وضعه و بانجواه کله در احم
و نصف مصطکی در احم سبیل الطیب مثله نزر النمام
ثلثه در احم مع البجیع و یسقی منه در حین یبعج الکون او
بماء النفع او بماء القویج و یکمه الظهر و ینفع من التوف

نوعا

الجان

سخنه نفع و کس جوار کله کس ۱۲

الصفیه

الکاین یغیب الاستفراغ الحسا المتخذه من العسل و السكر
و دهن اللوز و البیض الیمنبرشت و اللبن و السكر و السرا
الرقیق الکثیر الطراح **و البیضة** و ینفع منها اذ ابوات
شرب الماء الحار الکثیر یتبع القی فاذا دوام القی و الاحتکاک
و ضعفه عمل فیها یقطعها نصفه ذواء لیکن القی اذا کان
مع حراره و لیبیب یؤخذ من الورد الاحمر المطحون و السماق
المنقعه کله ثلثه در احم و من البطاشیه در حین و من الظین
النشا یوری ثلثه در احم یسقی و یؤخذ منها ثلثه در احم
باوقیه من ذرد الیمان الحامض او ماء التفاح او ماء النخول
مع قیراطا کافور و یضد المعده بالصدل و الماء و رد

صفحة
الصفحة

وماه الاس ماء السفرجل ويضع عليه خرق مبردة بالشح
حتى يبرد المعدة فان سكن القى والا يستقى رب الرمان
السافج وصفته يؤخذ من ماء الرمان الى امض خبز ومن
السكر سدس خبز ويطبخ حتى يصير له قوام وادام كهنه
احد كلف من حب الرمان الى امض وكف سماق ويعلى
بالماء ويستقى من ذلك الماء وقد يستقى سويق البنق وسويق
حب الرمان الى امض وسويق الشعير والمنطقة بماء الشح
وادام لمن حسرة ولاحمي تقع منه هذا الدواء يؤخذ من
الكندر ثلثه دراهم ومن الورد ستة دراهم ومن العود
والسكر ويطين انجر اساني والكبابه مكد درهم يستقى

الربان

رب الرمان المتخذ بالنعغ او الجبق وصفته يؤخذ من
عصارة النعغ او من عصارة الجبق ثلث ماء الرمان
ويطبخ معها ويستعمل ويمنع ان يستقى اذا فرط القى
والخلف الكوك بالشراب المنزوح وربوب الفواكه
ويكر ذلك متى صيته حتى يقبله وزال ضعفه آخره
اللحم المتخذ من الفوتج ومن الشبت ومن اعناق الحد
مع الشرب الكحل المسحوق مثل الكحل ويطبخ صدره
كله ويطبخه باصنل والورد الكافور وما ذكرنا ويطلى
على المعدة عند ضعف الشرب الكوك بالشراب وماه
السفرجل ويطبق البطاشير في الماء ويستقون منه

وفي شيق

او عطش وان شرب الخلفة عوج بما سته ذكر في باب الخلفة
وينفع من **خبط الشقوق** وقلة الشح الطعنة الدمنة جدا
كالجزبات المتخذة باللحم والبصاج والبطن الممتمة ثمرا
المفراط الحسرة والحاد الذي مثل الغالوج العشتن
واللوزنج الكثرة الدهن ودهن اللوز اذا شرب
والاسفيد باجات الدمنة اذا شق الكعك والرقفا
ابليس وجعل قهريا ويستقى عليها الشراب القوي ثم شرب
الماء الحار على البرق وفضه الباسليني ووضع الحام
على الطحال وتغاهه طنج الالتيمن واليعلج الاسود
والسباج وترك جميع الاشياء الحامضة والغائضت

الى

٢٠٣

التي قد جمعت ذلك واقصا على الحلو الدم **في اجماع**
القلب والخفقات وينفع من الخفقات الذي مع الحرارة
الكبرة اليابسة والورد والطاشير وهه والنفاح والحاص
والا ترح ورايب القه اذا شق مع الكعك يوحده منه
نصف رطل ومن الكعك عشرة دراهم وينفع منه
الدها ويوحده بثمانية عشرة دراهم وورخنة دراهم ومن
الكبابة والقاقلة والخيزرا مكه ثلثة دراهم ينفع في ثلثة
ارطان مرايب الحامض ويشرب منه في اليوم باين رطل
الى رطلين وربما القى فيه كف من البربير ومن الكبرة
اليابسة المدقوقه وكف من الكعك وشراب صاخر الا ترح

التي قد جمعت ذلك واقصا على الحلو الدم في اجماع القلب والخفقات وينفع من الخفقات الذي مع الحرارة الكبرة اليابسة والورد والطاشير وهه والنفاح والحاص والا ترح ورايب القه اذا شق مع الكعك يوحده منه نصف رطل ومن الكعك عشرة دراهم وينفع منه الدها ويوحده بثمانية عشرة دراهم وورخنة دراهم ومن الكبابة والقاقلة والخيزرا مكه ثلثة دراهم ينفع في ثلثة ارطان مرايب الحامض ويشرب منه في اليوم باين رطل الى رطلين وربما القى فيه كف من البربير ومن الكبرة اليابسة المدقوقه وكف من الكعك وشراب صاخر الا ترح

له خاصية عجيبه في **تفتيح القلب** الذي مع الحرارة وكذلك
شراب التفتح واجود ما يكون اذا طرح فيه ورق الاترج
ويشفي من ذلك ان يطلى الصدر بما ذكرنا من الطيوب
الباردة وبس المصنعات **ويشفي من الخفقان العشي**
اولا لم يكن حمرا ولا حمى دواء هذه غصية يوجد من المصطكي
وعودني ودارجيني وقرفل وسك وسنبل وجوزبوا وكبابه
وقاقلة وهسيل بوا قشور الاترج مده متغال ومن المسك
واقق يعرض مطبوخ طيب البرابجه ويستفي عند الحاجة متغال
بميه ساج او مسك على حسب الحاجة **صنعة دواء المسك**
المرفوع على جبهه الخفقان والوشنة والسوموم والهوام

دواء الخفقان
دواء الخفقان العشي
دواء الخفقان العشي
دواء الخفقان العشي

الزنجفر

المسك

يؤخذ مصطكي ودارجيني وقرفل وسك وسنبل وجوزبوا وكبابه
وقاقلة وهسيل بوا وادخره وسعد وقشور الاترج وعودني
وبرالباب وروج الطلنجشك بوزالما فتجواه في رنجوش في تمام
ويجعل في دار فضل احمر وسوايه يوجد رطل من الخبيث خمسين درهما
ومن المسك الجيد متغال ويؤخذ رطل ابرسيم خام فينقع في الماء
ثم يغلي به ويصفي ذلك الماء ويستفي به الادوية في الهامون
اولى صلاحية حتى يثبره ثم يغلي بالعسل الهربي فيه الا يسلج
الكبابي ويرفع فان الدواء مرفوع فيق **في ما يمين اليد**
وما يمين اليد ويحبسه ان يؤخذ من الكوك المسحق
ودقيق الباقلي ودقيق الخوص ودقيق الازر كبريتا فتقده منه

ما يمين اليد

حمايين اودهن لورد و تحيا منه عذوة وكل يوم **وما ييمن** ويزيد
في الدماغ اكل البوب كالنور والبندق والفتق و
 النارجيل البانية السكر الطبرزد و لوم البجاج الرطبة المسنة
 والمخلان البوضيع والاكل على البنيذ و حمايين جدا تناول
 العنب و ترك الاشيا الجريفة والحارة **في فخر اللبنة** و حما
 نبرل البدن اذ الكالك السدر و السنت و المزر كوش
 اليريس و الراوند و الحنطيا ما اذا اشد كده نصف وزم انما
 وجميع ما يد البوال اذ صور العوش و قتل الغذاء و الالطمة
 القليلة الغذاء جدا كالبقول و التوابل و الاقوانة و الصلابة
 و المطبخين كلها مما يحيف و الرايد و الهريس و الحوزات

وما ييمن
في الدماغ

في فخر اللبنة

والعصاة

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصاة و الحلو حمايين و الخس اذ اديم النادم به كحيف
اوجاع الكبد و نفع من اوجاع الكبد الحارة رمان الحامض
 خاضة و ما يغيب الثعلب اذ اعصر و اغلى و شرب اذ وقت الى ثلثة
 اواق مع الكخنين الكرى السانج و صفذة يوذر ظل من ظل
 الحمر الصافي و الماء مشد و من السكر الطبرذ ثلثة اصغافه
 يطبخ حتى يصير له قوام و ينبغي ان يكون جيدا في الحوضه و قد
 في هذا الخس اذ اصول الحنطيا و برزه فيكون غير مقصر في تفتيح
 السد و يظفي تظفينة قوية و ربما صاب عليه بدل الماء ما و
 الورد فيكون اقوى تظفينة و اشد قوا للحارة في المعتة
 و الكبد و **ينفع** من حمرة الكبد و الورم الحار فيها و اليبس فيها

اوجاع الكبد

حرارة الكبد و اوجاعها
واللحم و الاستقاء
الدمع الحارة و البقايا

والاستسقاء الذي مع الحرارة واليرقان هذا الدواء **صفته**
يوضع عصارة انيرباريس المحففة يعلى على الايسلج الذي
وضعتها والافمنجج الانيرباريس وزن عشرة دراهم ووزن الخرد
المطون والبطاشير مئة خمسة دراهم ووزن زهر الهنديا ووزن
النجار ووزن القزع ووزن البقلة المحففة مئة ثلثة دراهم ووزن زهر
المراريانج وزن درهم يقوى ويستقى منه شفا لهن بسكجيين
الذي ذكرناه ودرهما سقى ماء الهندباء وما غيب الثعلب
صفحة اقراص الكافور لا تنهال الكبد واليرقان والحميات
الحادة يوضه ورد وبطاشير وصيدال ابيض مئة ثلثة دراهم
ومن زهر الهنديا ووزن البقلة المحففة ووزن القزع ووزن الخرد

مكة

مكة وزن درهمين وكثيرا وزن درهم وكان قيراطا ويستسرى
ويستقى منه درهمين بسكجيين الذي بالماء ورد ويستقى ان يعجن
بلعاب زرقطونا صفته دواء جيب الكبد المتقته جدا يوضه
سماق وانيرباريس وورد وبطاشير ووزن الهندباء ووزن
السوس ووزن القزع الحلو ووزن الخيار ويستقى منها مع قيراط
كافور مما الهندباء بسكجيين **صفته دواء ينفع من اوجاع الكبد**
الباردة ويحلل السدد ويدير البول جيد من فساد المرءج وتبدأ
الاستسقاء يوضه لك راوند مئة ثلثة دراهم وسيل وصيدال
وزن الكرش اوخر وبنون ولوز مر وقسط بحر وبنوة الصنع
وعصارة العاقت مئة درهمين فلفل ورجبيل مئة درهم

الكلية
ارواح

يقرض ويستقي بماء الاصول صفة ما والاصول يؤخذ قشور
 اصل الكرفس وقشور اصل الرازيانج وزهرهما مكد اوقية
 يطبخ رطلين ماء حتى يصير رطل ويستقي منه اوقية مع الرداء
 الكرم صفة دواء الكرم استعماله انما يمنع من عمل الكبد
 او اذا زنت وطالت وصليت يؤخذ من زهر الكرفس و
 الرازيانج والابهل واليسنخة والاذخر مكد اوقية ومن
 سبل الطيب والعتق البحري وقوة الصنيع وجبده
 وعصارة العاقش والثوم البري ووزر جبلي مكد نصف
 اوقية ومن الراويده ثمنى اوقية ومن راس السوس نصف اوقية
 ومن الرعوان اوقية ونصف ومن المرسدس اوقية

علاج الكبد

ويجمع الجميع ويعجن بعسل وماء الاصول **ينفع** اصحاب الالكبا
 الحارة من الاعدية والنفوكا يقول الريان الحامض و
 الرشك والنوث اشحى والرياس والقويص والمحل رش
 المتخذ بماء الريان اذا لم يكن فيه خردل والهدنا خاصة
ينفع من كثرة اوجاع الكبد **ينفع** اصحاب **البريق** السمك
 الهاذ مع سكباج والى هانى خاصة اذا اخذ من لحم القنفذ
 بغير ثوم ولا توابل ثم صفي من الدم وشرك خاضية
 وادمان الحامض ففهم وما الجبن ينفعهم نفعاً عظيماً وكذلك الخن
 وما الهندي وما عنب الثعلب والتضمد على الكبد بالصدك
 الابيض والكانفور والماء ورد على ما ذكرنا والاسهال

ط والكراخ

الاسكندر
 ما هو الصنف
 قديم ما صح ١٤

سكباج
 الذي يجمع
 الحارة
 الحارة
 الحارة
 الحارة

بالمقونيا والجليج الاصفر مما ذكرنا في علاج الصداع الحار
في اوجاع الطحال وينفع من اوجاع الطحال العطش
 مع الكرات ان يوضع زهر الهذبنا وزهر البقلة المحقاة و
 مع الكرات ان يوضع زهر الهذبنا و
 وفتح من اوجاع الطحال الكحل الذي ينفع فيه
 الكحل وينفع منه شراب فيه من ماء الطرفا او من ماء عصير
 الخلفات او من ماء الكشوث وينفع منه نصف الايسم
 واليا سلق من اليد اليسرى **وينفع من الطحال الصلب**
 المر من الغليظ هذه الصناديقه يوضع ورق السداب المحضف
 خمسين درهما ومن الاشعثين درهما ومن البورق عشرة
 درهم سحق الجميع كحل الخمر وطلي به **في الاستسقاء** وينفع من
 الاستسقاء الرقي اذا كانت مع حرارة الاسهال بطبيع

الطحال
 يارفع الطحال
 في اوجاع الطحال
 الكحل الذي ينفع فيه
 الكحل وينفع منه شراب فيه من ماء الطرفا او من ماء عصير الخلفات او من ماء الكشوث وينفع منه نصف الايسم واليا سلق من اليد اليسرى وينفع من الطحال الصلب المر من الغليظ هذه الصناديقه يوضع ورق السداب المحضف خمسين درهما ومن الاشعثين درهما ومن البورق عشرة درهم سحق الجميع كحل الخمر وطلي به في الاستسقاء وينفع من الاستسقاء الرقي اذا كانت مع حرارة الاسهال بطبيع

المحفف

المحفف وحرف دوج وشونيز واشن ثلثة ثلثة كحل الاشعث
 ويصبر به ويغلي درهمين مع سحقين شدة المحففة
وينفع من حرارة الطحال الكحل الذي ينفع فيه
 الكحل وينفع منه شراب فيه من ماء الطرفا او من ماء عصير
 الخلفات او من ماء الكشوث وينفع منه نصف الايسم
 واليا سلق من اليد اليسرى **وينفع من الطحال الصلب**
 المر من الغليظ هذه الصناديقه يوضع ورق السداب المحضف
 خمسين درهما ومن الاشعثين درهما ومن البورق عشرة
 درهم سحق الجميع كحل الخمر وطلي به **في الاستسقاء** وينفع من
 الاستسقاء الرقي اذا كانت مع حرارة الاسهال بطبيع

الصلب الطحال

الاستسقاء الرقي

بسيلج الاصف و ما بالباقي اذا شرب منه ثلثي رطل و بماء
الشاه تخرج و بماء الطرخشقون اذا عصر و مزج بمثلها
من ماء الاشنان الرطب يسهل به مرة بعد مرة و يستغنى
في سائر الايام اقراص انبرباريس الذي ذكرناه بالسكنجين
و حمادة البول و لا ينحل مثل هذه الدواء صفة يؤخذ من برز
الحي المشتر ذون عشر من درهمين و من برز البطح خمسة دراهم
و من برز الكرفس و برز الجوز مكد درهمين و من السوس
درهمين يتصف منها خمسة دراهم سكنجين و ينفع معجون
هذه صفة يؤخذ ورق الماذرون فيقع في الخل ثلثة ايام
ثم يحصف فيؤخذ منه و من الغاريقون البيلج الاصف

مكد خمسة دراهم و من عصارة الالفنتين ثلثة دراهم و من اصل
السوس الا سماجوني و من الورود الاحمر و من زرا الحنظل و من
الخيارد و من السوس مكد درهمين و من الزنجبن البطرز و عشرة
دراهم خيارد ششيرة كذا و ينفع من الاستسقا و الرقي
اذ لم يكن فيه حرارة هذا المعجون الكلكلنج الحار يؤخذ
ورق الماذرون المسحق و من الغاريقون و الايليج
الاصفر و السكينج مكد خمسة دراهم و من صل السوس
الا سماجوني ثلثة دراهم و من الفونج درهم و من حرد
الحمام درهم و من عصارة الغافث و اسنبل و الازيون
مكد درهمين يحج بعسل و يلقى عليه مثال الاول و يعطى

معجون الكلكلنج الحار

شرب

فيما بين ذلك دواء الكرم الكبير والساج كما وصفناه
وما يقوى الكبد ويحرق وينفع من الاستسقاء الحصى
يجمع ما يدبر البول مثل دواء الكرم الذي قد ذكرنا
اذا سقى بماء الاصول الذي قد ذكرنا ايضا ومثل هذا
الدواء يوضع لك دراونة كل ثلثة دراهم من صطكي
زر الكرفس اذخر ايمون ناختواه اهل لوز قسط
قوة الصنع السنين عصارة العاقث حنطيانا
مكة وجمين فلفل رجبيل درهم درهم يستقى منه منقابين
بماء الاصول وبالسججين ان كانت حراره وينفع
منه ذلك الحجد والاندقان في الرمل الحارة وينفع

من الكرم

من الاستسقاء على البدن ميعر مغز العتيق واتحيا بالنقرانيا
ودقيق الشجر والحادرس مجمع مخل ويطلى به البطن وينفع
من الاستسقاء الحصى دالم يحضر هذه الادوية ان يوضع من
الاهل فيصير عليه ثلثة امثال ماء يطبخ حتى يجي الماء ويستقى
الاهل ويستقى منه وزن ثلثة دراهم ويضرب عليه اوتة
وكش الماء او يشرب منه وزن درهمين ناختواه وماء قد طبع فيه
ناختواه او يشرب بز الكرفس بماء الكرفس او يشرب ماء
الش هخرج مع سججين ومن لم يوضع يوضع صيني يستعمل
الفارسي ومن لم يوجد مشنين روي استعمل منق مع عشرة
سك وينفع من الاستسقاء الحصى ولك البصل بخور خشنة

ويشرب

الطبي
الاستسقاء

ويضع الكندر بجميع ما يبيضه واجتناب الفواكه الرطبة والبقول
والالبان الحبوب والاناخ ما نفعه في جميع انواع الاستقاء
وخاصة في هذا الصرب ويضع منه الادوية التي يعشى
الربيع مثل هذا الدواء يؤخذ من ورق السداب وورق
القوتنج والصفوة والكرويا مائة عشرة دراهم ومن النخوة و
العلقل والوج والشونيز مائة خمسة دراهم ومن الجندبيد
والكندر والبي وشر مائة درهم ونصف ويغلى بالماء
المعتاد ويؤخذ منه وزن درهمين وادوية شراب
تتقن منقح قليلا بما كان مع الاستسقاء البطني الحرارة
فيضع منه سحر تبريد المعدة بالاصفة التي ذكرناها

دور

انطلاق البطن

وربوب الفواكه الحامضة انما يفتت بالمعدة فلا يتولد
فيها الصفح والدخول في الماء البارد انطلاق البطن ويضع
من الطلاق البطن وفسا الهضم والحلقة التي ليست فيها دم
او لم يكن هناك حرارة وعلشن جميع ما سخن ويقبض وينحل
الحام وذلك البطن وقله الطعام وقله الشراب دواء يجمع
من الحلقة وفسا الاستسقاء والصفح والقرقر يؤخذ من النخوة
والكندر والجندبا راجدا سواء سخن زبيب يحجر ويؤخذ منه
مثل الحوزة عددة وعشيرة دواء يؤخذ من الجندبا و
الكروياج والحلزون البطني مائة خمسة دراهم ومن النخوة و
الكمان مائة ثلث دراهم ومن الوج وانا بصل ووز الكرنس

انفخ والقشر

والزنجبيل مكد وزن درهم ونصف يرق ويحقن بزيت عجم
ويجذباق كما مثل الحوزة يوضع عدوة وعشنة وبنفس
من الحنظل سفوف جب الرمان الى مض فيقلى قليلا ويستحق
مثل الكحل ويوضع وزن مائة درهم ويوضع كرويا وكرزبه
يفسق في الحل ثلثة ايام ثم يقلى ويوضع منه كل واحد شرب
درهما من الكرويا وخرنوب البنطل والكلنا مكد عشرة دراهم
ومن براكورس خمسة دراهم لسيف منه وزن ثلثة دراهم بماء
بارد او بر البقول الساج الى مض **ويشفي من قسا العظم**
وليس الطيقه الجوارش الفوزي المعمول على هذه الصفة يوضع
من حب العنب المستخرج من الحل فيقلى قليلا فيسحق مثل الكحل

العظم

دونه

ويوضع منه وزن اربعين درهما ومن حب الاس اليا س
المسحوق مثل الحل وزن خمسين درهما ومن الخرنوب البنطل و
الكلنا و الكرويا مكد عشرة دراهم ومن الكندر والمن خواه
واسعد والمصطكى والسنبلى مكد خمسة دراهم يحل بالعصب
ويوضع منه مثل حوزة عدوة وعشنة ويقلى بالماء والطعام
ويجرح اللحم خاصة وياكل منه اذا لم يكن به ليجان الشهوة
او سقوط القوة من محل كذا ان او من الشهوة والعيض
والقبا بر المقول المتخذ بماء الحصرم والسماق وحب الرمان
والزبيب يوضع الفه حصد الصباغ يوضع حب الرمان الى مض
والزبيب الاسود مكد نصف قمل ومار يعقرو بنيتهم

هذا هو الصواب في
الاصناف المذكورة
في هذا الكتاب
والله اعلم
بالحق

قائمة الادوية
التي ذكرها المؤلف
في هذا الكتاب

الاصناف المذكورة
في هذا الكتاب
والله اعلم
بالحق

مع الصنف
والصنف
والصنف

صنعة وبلغ قليل ويصنع به ويرى يخرج به رغوطة الخردل
 واكل معه صفة البيض المشوي **ومما يعقل البطن جميع**
 الاسواق العاقبة كسويق البقر والبقر وسويق حب
 الزمان وسويق الكرمي والتفاح والحبوب الباردة كالجاء
 والازر ومما يعقله ايضا عقال قوبا البلوط والخروبين
جميعا وينفع من الخلفة مع الحصى ما يسوق الشيرة او مع
 الصنع العربي حتى الصنع مثل الكحل ويشتر منه على نصف
 رطل ما يسوق الشيرة درهمين ويغرب حتى يستوي ويسقى
 وينفع منه ان يطبخ مع سويق الشيرة حشاش بندق مع
 بالما والعتيق ثم يطبخان وان جعل من قوس الحشاش

المصنع

فرد

قدر ثلثة دراهم في خمسين سويق الشيرة وخمسة زهر الحشاش
 كان عقل البطن اشد من الطبيعة وينفع منه ان يوضع من
 سويق الشيرة خمسين ومن سويق حب الزمان الى مص
 خمره ويطبخ ويستقى ماؤه وينفع منه راي البقر المستقصى
 ينفع زنده اذا سقى مع الكعك والصنع المسحق مثل
 الكحل قليلا قليلا من رطل الى رطل ونصف في اليوم
 مع وزن خمسة دراهم كعك وخمسة دراهم صمغ وينفع منه
 الحيف اذا سقى واللبن نصف اذ اجمي الحديد والقى فيه
 مرات كثيرة حتى يفيض منه ثلثة ويستقى على ما ذكرناه وينفع
 من الخلفة المرصمة الكاوية يعقب الطيات الحادة السكاج

صنعة صنع الحما العاقبة
 كسويق حب الزمان

قال هذا الصنع الابر
 هو اللين الذي يعقل
 البطن قدر ثلثة دراهم

الكعك هو الزهر الخردل
 يقين هو الحار يعقل الذي
 يطبخ في النور على
 حرارة طاه ١٢

سكاجه بالمر هو العذراء
 التي فيه لحم وقلع ابار
 الحارة والفتور الباردة
 لكل مزاج

المختصة من لجوم لهنز واما يعرف منه الدم على كحك
مسحوق ويطعم في اليوم ثلث مرات كل مرة وزن عشرة دراهم
اقل واكثر بحسب الحاجة **ويضع من سحج معاء** بزرقطونا المقطو
اذا اخذ منه وزن ثلثة دراهم مع دهن الورد النقي وزن
دراهم بماء بارد او ياخذ من بزرقطونا المقطو وزن درهمين
ومن الصنع مثله ومن الطين مثله بماء بارد او بزرقطون
ويضع من **السحج والخلفه مع المحسني** هذا الدواء يوضع
من البياض والورد المطحون وزر الخاض مكد خمسة دراهم
ومن زرقطونا المقطو والجلد كركم درهمين ومن السرف
المنقى وزن خمسة دراهم ومن الصمغ العربي وقشور المشمش

سحج معاء

المختصة

المختصة منه وزن درهم ونصف يستقى منه وزن ثلثة دراهم
بزرقطون الساذج وبرا سحج مع الشربة قيرانا فيكون
يكون اقوى فعلا ويخفف الماء بزرقطون او بزرق
السحج الحامض ويضع من سحج الامعاء بزرقطونا المقطو
وبزرقطون المقطو وزر الحبل وسمع عربي وطين
ارمني مفردة ومركبة وزر المر والمقطو وزر الكتان
المقطو واما في الخلفه التي لاجي معها ولا سحج فيشرب
النسيه البرسي القوي العتيق وبيض اصحاب الخلفه
والسحج جميعا السكجيين والجلد الحلو والدم والمخ البقوي
التي فيها لزوجة والراق ولا يقض فيها وما يكون ضفة

البيض المسوق نخل والاطمحة المتخذة بالحصرم والسماق
 وحج الرمان والرايب على ما ذكرنا واشتد هوام اللحم فليكن
 لهم طيبهوج او فروج ويوزن بالسنتين وسقى بما والسماق
 وقد يكون ونفع السج العتيق **اختلاف كدة والدم**
والوجير لمن خالم يكن حجي هذا الدواء يؤخذ
 من الخبز بيديستر والانيون والاهل والميتة السائلة
 والمر ووزن النج والكندر بالسوية فيجرب بعسل ويعطى
 منه وزن درهمين او درهم ونفع من الخلقفة والسج
 وافراط عمل الدواء المسهل العفص وشور الرمان كله
 عشرة دراهم كندر خمسة دراهم كعك وزن عشرين درهما

اختلاف الكدة
 والدم والوجير

سج يوزن
 على الدواء المسهل

الرج

بز النج درهمين يشرب منه وزن خمسة دراهم ونفع من الخلقفة
 والسج يوزن الحجب يوزن الحجب والكندر كندر خمسة دراهم
 ومن المناخواه وزن درهمين ونصف ومن بز النج درهمين
 ونصف ومن الانيون مثقال بحجب ويعطى مثقال اليه
 درهمين فمقطع الاسمال من ساقه ونفع البسطن صماد
 على هذه الصفة يؤخذ من الماقي والرامك والمر والكندر
 والسعد والاذخر وسنبل والمصطكى كفوف ومن
 الكعك كعفين فطلى به البطن بالشراب العتيق وماء السفرجل
 والمليبه ونفع من السج اذ لم ينفع البرزور وكان الوجع
 السرة تحته هذه صفة يؤخذ من البار والبا ورس البوط

تمام الخلقفة

كف كفت والعرض خمسة عددا يرض ويطلع بثلاثة ارطال
 حتى يصير الى رطل ونصف ويبرس ويصفى ويؤخذ منه ثلثي
 رطل فييدان فيه وزن مثقال مرور سحق مخلو من الملح
 وصفة يصفى من نصف اوقية وزن من ورد حام ان كانت
 خراطة كبيرة وثمان الى ثمانين من راء البرد في الطين
 ويحقن به وينقع من اللدغ الشديد في الامعاء اسفل
 ان يحقن بدمن ورد حام فايق قدرا وقينين او يطبخ الازر
 والجاورس مع شحم الكلى الماعز المذاب وزن اربع اواق
 وينقع ان يتخذ حسو وقين من الازر وشحم كلى الماعز والجرى
 والنخعي وينقع من القرحة في الامعاء ان يؤخذ من الورد

والسعد والاهل والمجنا كفت ومن الكعك كفتين فطلي
 البطن بشراب العنق واما السرفجل والمليبه وينقع من السحج
 اذا لم ينفع البرور وكان الوجع سهل السرة حقة هذه صفة
 يؤخذ من الازر والجاورس والبلوط كفت كفت والعرض
 خمسة اعداد يرض ويطلع بثلاثة ارطال وحتى يصير الى رطل
 ونصف والعرض عشرة اعداد يطبخ على ما وصفنا ويبرد
 في ثلثة ارطال من ذلك الطبخ ووزن مثقالين من **دواء**
الورنج صفة يؤخذ من الزرنج الاصفر ومن المنورة جرون
 ومن العنق جرون حتى يخل بوا ويقرص ويرفع وعنده اليقظة
 يستعمل اذا كان قد انفتحت الخراطة وعضفت ونعتت

اللدغ في الامعاء
 يوصى به في الامعاء
 والبرد في الطين
 الاضاح في السحج
 والقطر في الامعاء

دواء السحج

عن قولك شوز
 نفع حال دماره
 جدى السحج
 زغارة زوق تولد
 يبيد ان اجم
 والسعد

زجبر
في البواسير

وضع من السج والزرخير شيان هذه صفة يوضع من الكندر
ودم الارغون وغرفان وايقون اجزاء سواء ويجوز شيناف
مثل النواة ويمك بالليل والنهار عدة كثيرة الزجر والاصح
يفرج وجع العليل لا خلاف كثيرة **في البواسير** وينفع
من البواسير والشقاق واوجاع المقعدة اذا كانت لطيفة
يا لبته حب المقل هذه صفة يوضع بلسج كاسي وزن عشرة
دراهم يسكنج ثلثه درهم حريف يبيض درهمين مقل وزن خمسة
عشر درهما مقل والسكنج بماء الكراث ويحج به الاديوة
ويحبب بها حب هذه العلة بالليل والنهار واليضا
ومن كانت طبيعة ما لبته باخذ منه من درهم الى ثلثة دراهم

صفة دوا

في الاقمار
الكلية
وراث في حاشية القانون
خط الشيخ بوقر البوداوي

صفة دوا يقطع البواسير الذي من المقعدة يوضع من
الكبريا و صمغ الكور والملك والجنار وعفص خمسة كندر
درهمين ايقون ثلثة دراهم يجمع بلعاب زرقطونا و يقوس
الشربة درهمين ما و قية من الساق يطبخ الساق بالماء
حتى يخر الماء ويقوى حموضة ويستعمل ويجعل العند
ساقية فان لم يصيب صمغ الكور والكبريا يستعمل السندرو
واللك سيار الاديوة و عند الدوا يقطع دم الطمث
اذا كثرت ولا ينبغي ان يقطع دم البواسير ما لم يورث ضعفا
في الركة والخصقان في الفواد وما دام اللون اسير
ولا يتبين منه على البدن اثره فانه لا يكون الا من على شدة

واذا اخرج الدم صفر اللون فينبغي ان يقطع فان لم يقطع
 الالام الى الاستسقاء صفة دواء يقطع دم البواسير والطحش
 يؤخذ من العنبر والكندر والجلندار وحنث الحديد مائة درهم
 مصطكى درهم وثلثة افيمون وبروج ووبر النج مائة درهمين
 يجمع الجميع ويغسل بقلطنج بماء الابلج على ما ذكرناه ويشرب
 به من درهمين الى ثلثة ويستعمل اياما ميصفة ويشرب عليه ماء
 الساق صفة الدواء **يسكن وجع المقعدة** **الواحدة** يقطع
 دم البواسير ويقتربها يؤخذ بصل ابيض وغسل ويطبخ بالماء حتى
 تنضج ويدق بسمن البقر ويجعل مرهما ويضمه المقعدة وهي حارة
 وقد يجمع الكرات اذا عمل على هذه الصفة صفة دواء **يسكن**

وجع المقعدة
 دواء

وجع المقعدة اذا كان مع دم يؤخذ صفة البيض المشوي
 ولب الخبز الجارى بالسوية فيعجن بسفنج ويضرب لكل صفة بمقنة
 واولق افيمون ودايقين زعفران ويضمه به المقعدة **صفة**
 يسكن وجع البواسير يؤخذ من نوى المشمش او قيقند ومن المغزل
 واليسنج مائة درهمين ومن الميعة درهم ومن الافيمون
 نصف درهم فخل هذه الاشياء في الدهن ويضرب به وربما
 جعل فيه نصف درهم مرهم الاسفيداج **صفة** يذاب الشمع
 المصنفي في دهن الورد اى نام بالسوية ثم يطبخ عليه من اسفيداج
 الرصاص وشي من براين البيض والكافور ويرض في الهاون
 حتى يتوى ويغلى ويصفى **الشفاق** اذا لم يكن حمرارة

وجع المقعدة

وفي كثر الال دوا بصفة هذبة بوضع شمع صغرو دهن جري
 او سوسن باليونانية ويطبق عليه من شحم البط او شحم الدجاج
 مثل الشمع والديسن ونشر عليه مثل نصف الدين كثر مسحوق
 ويضرب حتى يستوي ويستعمل بان يمسح به موضع الشقاق ^{معهم}
 غير حجاب الوجع الجوس في ما قد يطبخ فيه ورق الخيط و هو له
 و زركتان و ما يوجع مفردة و جموعة و ليس اوجاعهم الا ^{بها}
 الذي ذكرناه في ما يضره و يضرهم الخ و الملح و الحوضات
 و منفعهم من الاغذية اما احباب الشقاق و الوجع شجاع بالين
 البطن و يغذ كالاحساء و صفة البيض و الشام و الملوخية
 و الاسفانج و السمن و يفهم ان سيقوا الكرات و يخذ منه عجة

الاسفانج
 السمن

دواء
 في
 السمن

بسمن البقر و صفة البيض او الحصل او اعمل على بدة الصفة و ماء
 المحص بدم من الحنك و الاسفند اما الدمنة القليلة التوابل و الملح
 و الجوز ابات الدمنة المتخذة بشحم الدجاج و البطا و الطر البردي
 و الفانيد و النور و الجوز و التين اذا اكلوا منهم و يضرهم شحم
 الحموم الغليظ و التوابل و الاغذية الحارة و الاكثر من الطعام
 و الشراب الجلس على المواضع التدية صفة دوا يصلح المواضع
 مع لبن الطبيعة يوضع بلع كالي فديق و بليت سمن البقر و القلي
 على الطابق قليلا و يوضع ذرن حنين درهما لعج حقة
 و من الحرف المقوق ذرن عشرين درهما و من زركتان المقوق
 ذرن عشرة دراهم و من المصطكي ذرن خمسة دراهم و من الصمغ

دواء
 في
 السمن
 دواء
 في
 السمن

دواء
 في
 السمن
 دواء
 في
 السمن

خمسة دراهم ومن البلوط عشرة دراهم سيف من ذر ن ثلثة دراهم
غده مثله وعشنة وينفع من وجع المقعد ان مسح به
ورد فام وينزع عيها اسيداج وشب وكل دكته رواقيا
مسحوقه كالكل يذرك عليه ويكس في ماء قد طبخ فيه من
العصص في شور الرمان ووزق الاس في قتم حتى احر وقوى
ويستجى من هذا الماء واذ يطبخ فيه تحت البلوط وخرلوب
السوك وثمره الطوقا كان اقوى ويسكن من وجع البواسير
ان يهرس بالمقل ومن ثم الحبل او نوى المشمش او بالمقعة اليتم
او بالانيون او برنج وماميريل البواسير ويضمح
الجوس في مياه القابضة التي ذكرناها او يدخن بالطرفا

طبخ المقعدة

وجع البواسير
مما يزيل البواسير

ادلوق

العوسج
مما يسقط

ادلوق الاس مما يسقط البواسير ان يخرم بالشعر او
بالابرة الدقيقة او بطاقات الابريشم ويشد الحزم كل يوم
حتى يسقط وان هاج في يوم الوجع جلس في ماء قد طبخ
فيه اصول الخيطي ونحوه مما ذكرنا و مسح به عن الفاتر وترك
الحزم على حاله حتى يسقط واما اذا كانت داخله فصحت
ان تغيب المقعدة ثم يعالج اما بالحديد واما بالدواء الحاد
يحتاج فيه الى رجل يهرسها العمل مما البواسير في المقعد
فينفع منها ان يخشى بالدواء الذي ذكرناه لنا صور في العين
ويكس في المياه القابضة ويقل العناء ويكتسب التملق
مثل الصنج زمانا طويلا فانما بره التام فيكون بعسل الحدي

قزم بجاءت على
ناني، مورستونا
استوار اذن نال
رستوار من بلغم

في القولنج

في القولنج وينفع من القولنج ويكسر الطبيعة سريعا ودواء على
هذه الصفة يؤخذ من لبن البشم خمر ومن السقوي نصف
ومن شحم الحنظل خمر ومن السليج ثلثة اجزاء ومن القفل حبرة
ويجب الشربة من درهم الى مثقال او الى الدرهم عند شدة
الارهاق فيسهل الطين لسبعة وينفع من القولنج وشمس
الطبيعة من الرياح ان يؤخذ شحم الحنظل ولبن البشم خمر
ومن السليج نصف خمر جند بيدستر وفضل درنجيل ومفضل
مكده نصف خمر الشربة وزن درهمين وينفع اذا استنجى الى
الاسهال سريعا تحسن هذه صفتها يؤخذ شحم الحنظل كف
ومن لب القوظم وذر البخره مكده فينطح ثلثة ارطال

قولنج بري

الى العلم

الى ان يصير الى رطل ونصف ويحل فيه وزن ثلثة دراهم بوزق
البحر ويصب عليه وزن درهمين ومن الخروع وخبث به او خبث
باوقية من المرى البسطي فان هذه الحفنة يسهل الطين سريعا
وكذلك ان جعل وزن خمسة عشر درهما ملح اندراني وخبث به
واللهم ان تعلق شديده وكانت حمارة وتقل بالبر فيضع هذه
الحفنة بعنصر ماء السلق ويؤخذ ربع اواق فيحل فيه درهمين
بوزق البحر ويصب عليه نصف اوقية وعن صل وخبث به
او يؤخذ من التحالة كف ومن البتين الاصفر عشرين عددا
وزن خمسة دراهم عظم البيض مصورا في صرة ومن السلق
قطنه يطبخ الجميع بستار طال ما حتى يصير الى رطلين

ويؤخذ ثلث رطل فصاعدا من بورق الجوز درهمين ومن السكر
 الأحمر وزن خمسة دراهم ويصب عليه من دهن الحنظل الطري
 والمرى البسطى مائة نصف اوقية ويحقن به فاذ اخذت
 فخرج نفاقه فيجب ان يعاود الحنطة حتى لا يخرج ساق
 صفة شيراز يلين البطن ويؤخذ ثلث الحنظل المسحق مثل
 الكحل وزن عشرة دراهم ومن المظل والسكنج وبورق الجوز مائة
 خمسة دراهم ومن السقمونيا درهمين ونصف تيجر شيراز
 وان لم يوجد السقمونيا جعل به لبن الثين رطلين ونصف الحشيش
 التي تحال بان حادة ومما لا يحلوا منه الحنقوبه ومن احد
 البتوتات يوقع الحشيشة التي تسمى لسبرم وهو احرار الق

شبرم

مراد الورق

من ورق الخوخ منه لبس كثير ويقرب فعده من فعل السقمونيا
 وجه الذي يزرع في البساتين بحسن نماته فينبغ منه
 الغضب الرقيق المستوي عليه ورق كورق الزمبون يسيل منه
 لبن اذا قطعت بسيمية العانة حب الصراط وذلك اذا تناول
 الانسان قيله واسهل وهو اسبرم الا ان العانة لا تعرف
 اسمها ونوع آخر له ورق كاذبان الفار على رغب له سوتة
 دقاق عليها الفم رغيب اميض اللون اذا قطعت يسيل
 اللبن وهذا ايضا يستعمل وتعبا قويا واللا غيبة ايضا
 يسهل وتعبا ايضا بقوة ولين الثين اذ لم يوجد عده فانه
 يسهل شرابا ومخلا صفة دواء مطلقا ترعا بصبر وزن عشرة دراهم

سقونيا درهمين ونصف ثم الحنظل ثلثة دراهم وثلثة سكينج
 اربعة دراهم مقل وزن درهمين بشرم وزن اربعة دراهم
 تجذبا ويشرب من ثقبها الى درهمين نصف مخون
 بكل القويج ويستعمل الصا اليسيرة في وقت الصبح والليل
 يوضع من الفضل في الخليل الكمون ووزن السداب خولجان
 وقرق اخرا سواد وزن عشرة دراهم ومن العسل وزن العيين
 يكن به الشربة درهم ونصف الى درهمين عند القويج وفي
 غير ذلك الوقت نصف درهم صفة جوارش المليون منه هذا
 يصلح ان يستعمل في وقت الصبح وليلين البطن ويكسر الرياح
 وينفع من كون القويج بمثابة السدس وعمومه يوتد في الخليل

جوارش المليون
 في وقت الصبح والليل

جوارش المليون

والخولجان

والخولجان والفضل والقرق والنا رشك والفضل مكه
 حممة دراهم ومن وزق السداب الجحف وزن عشرة دراهم
 ومن التبريد وزن عشرين درهما ومن السقونيا درهمين وثلثي
 درهم ومن العسل وزن مائة درهم الشربة مشغال في وقت
 السحر يبين الطبيعة وزن درهمين فصاعدا الى ثلثة دراهم
 وما يصلح ان يستعمل في وقت السحر يكون الطبيعة ليننة
 وينفع من كون القويج حده الدوا يوضع من اصول الكرفس
 في اصول البرابنج وزرها وناخواه ويخيل وكروبا وكمون
 مكه كصف يطبخ بالما حتى يجرد ويؤخذ في حائله الصخر من الماء والما
 وزن اربعين درهما مع درهمين درهم الخرفوع الطوي ونصف

درهم اياج فيقرا ويضع من ذلك اذا كانت حرارة ولم
 يحتمل هذه الادوية ان يؤخذ من اللبن الابيض الكلب
 ثمانين عددا ومن النضج عشرة دراهم والبريب المتروك
 العجم وزن عشرين درهما يطبخ باربعة ارطال ماء حتى يجم الماء
 ويقوى ويسقى منه كل يوم ثلثي رطل مع نصف اوستية
 دهن لوز صلب ويضع منه ايضا ان يشرب كل يوم اوستية
 من من الحل على طبخ البريب القين وان حرس كل يوم
 وزن عشرة دراهم فليس الجيار شنبه كان اقوى والبلع عم
 يهرس فليس جيار شنبه في طبخ البنين ويصب عليها
 دهن النور ويشرب من اسبوع الى ثلثة اسابيع فيدوم

لبس المطبوخ

لبس الطبخة زمانا طويلا ويقوم في ذلك الاوقات التي يحتاج
 فيها العلة وبعد التحنيط والتميم ليصرف علة ان شاء الله تعالى
 وقد يطلق البطن في حال التولنج بان يؤخذ ويكهرم
 فيطبخ بماء وملح كثير واوراق الكزبنت مع وزن خمسة عشر درهما
 سيفاج مرضوض ويعب العيسل ذلك المرق قدر رطل
 الى رطلين ويضع من لبس البطن واما ان ياكل العيسل حنيفة
 بالفانسة قبل الطعام ثلث ساعات ومن العشرة الى
 عشرين الا جاصل المشرح في ماء السكر ويشرب عليه الماء المنفوع
 فيه ويعب كل يوم قبل الطعام وماء الملح وماء الكزبنت
 وماء السلق او ماء اللوخية او نحو ذلك او ماء الخصى او ماء

لبس المطبوخ

ايضد باج على مقدار سكون الحركة وعدمها ولا ياكل بقولا
ولا يخشى قبل الطعام يشام من الدهن اذا لم يحضر شيئا من
هذا والبيض النبرشت او المرى او ياخذ من زيتون الماء
قد حمته وان كان ليس قويا يعاخذ بالليل جوارش
الكندر الذي قد ذكر في باب ضعف المعدة او حب شبار
على هذه الصفة يؤخذ ليرة ودين صبر ولبنيج مثله بحسب
ويؤخذ منه بالليل درهم الى درهمين ليل ساخن والمخروين
صبر وكثيرا والدين معه تم ضعيفة وشبهو تم ناقصة صبر
وصطلي ويضع من ذلك ان ياخذ من علك البطم قدر
خورة بالليل او ياخذ من بر الخثرة فيستعمل على ما ذكرنا

سبعة

كل البقن

من الثمن ويحبب بخمر خاصة والشوا والكردناك وجميع الآ
المتخذة بالاشياء الحامضة القابضة كالصبر والسفوف
والرمان والزيث نحوها ويجعل طعامه من الامراق الدهسمة
البيضية والجوزاب والاحساء الرقيقة ونحوها ويجذر البقول
والباقلي والشعر خاصة والمهوب غير الحنطة وخاصة الجاوس
والازر واللوبيا والعدس ويضع من القلنج مع عتقال
البطن القرمي والشهر باران وجوارش السفرجل المسهل
والبارج فيقرا ويضع الصبر ونحوها ويصحح بلا العتقال
البيضية بل من زبل غليظ فيمنع منه مما ذكرنا صفة حمنة
يقضو الرياح ويسكن الوجع يؤخذ من الزيت رطلين ومن

السذاب الرطب باقته فيطبخ حتى يربط السذاب ويؤخذ من
ذلك الزيت وزن ثلثين درهمًا فيجعل من الجندبيدستر
والجاشير والسكنج مكد وزن درهم ويحقن به وان جند
الرياح غليظة جدا فان لم يربط السذاب من الكرمون والكروبا
والناخواه الصعبة مكد كفا والمكانت الوجع صعبا
جدا فان جعل في الحفنة وزن اربعين افيون صفة حفنة
اخرى يكن الوجع الصعب يؤخذ رطل زيت ذرة خمسة ايام
يزال البنج يدق زرا البنج ويلقى في الزيت ويعلى ويحقن به
اخرى يؤخذ جزون زبيب نصف جزا ميعه سايلة
يضرب حتى يستوي ويحقن به ومتى كان برد وغلطا وبرد

بلم

بمسلم غليظ وما ذكره وبالجملة اجتماع العلامات في العنق
والبرد في حقن بالمضروب بما العسل والكثير والانا قومه ومع
من هذه الوجع ان يعلق القدر على البطن بالبار على ما ذكرناه
وان يخرج البطن بالزيت الذي وصفناه الذي قد طبع
فيه السذاب والبرور وحمل فيه الجندبيدستر والجاشير
والسكنج ومعق منه العواجز المتخذة من الجندبيدستر والجاشير
والسكنج صفة فرزجة نافع يؤخذ من السكنج جزون الجاشير
والجندبيدستر مكد نصف جزا ويجمع بها فيذويته فرزجة
مثل الملوط ويحل وييام عليه صفة فرزجة اخرى نفس الرياح
يسكن الوجع يؤخذ من الجندبيدستر والمرور اعنف ان

والسكنج والافيون اجزاء سواء يتخذ فرزنج ويحل عند الوجع
 الشديد فيسكن الوجع ويؤم العليل ويضيق تلك الاطباء
 التي تولد عنها ملك الرياح الغليظة بطول النوم ولا سيما
 اذا دثر البطن وكذا فان تكميد البطن وتدبيره نافع لطول
 جدا وكدمة ومرح بالادوية الحارة يسكن الوجع ويغشى
 الرياح وكذا كد اللوز في اذن الوقت الشديد من الوجع
 فيستعمل هذه التديرة اذا كان الوجع داويا والبطن ليناً
 واستعمل ما يسهل اذا كان البطن مع الوجع يا سبما تقدم
 صفة دواء يعطى العليل عند الوجع الشديد فيسكن الوجع
 اذا خيف عليه من شدة الوجع يؤخذ من الكبريت والدارقيني

دوية

ويتخذ يابسة والزعفران وزر البسج اجزاء سواء ومن الخند
 والافيون كد نصف جزء ويحبب مثل الخمس الكبار يعطى
 جنتين في ثلثة ويؤخذ من اربعة دوايق الى مفتاح
 فيسكن الوجع الشديد وينبغي ان يتجمع صاحب هذه العلة
 ولا ياكل بوبين او ثلثة شين ان قدر على ذلك فان من
 هذا الوجع يتحيج كمال العليل وان كان قد اسكن واذا
 لم يصبر تحيج قليلا من ماء اللحم توابل الخمس لقم حتر في سمية
 اكله وجذب ماء البارد خاصة بعد البرد وتقبل العند
 اياما واستعمل الحمام حتى يراى بروتا ما ومتى كان مع انتقال
 البطن حتى وعطش ووجع في مواضع البطن مع الصراخ

فان هناك دراجا را يبتغي منه الفصد ويستقى الخيار شنبه مع
 وحن اللوز في ماء الهند يابا يوضع من الهند يابا المعلى
 المروق نصف رطل فيميس فيه وزن عشرة دراهم حلوس
 الخيار شنبه ويستقى وان كان بعد ثلثة ايام او اربعة ايام
 فصا عدا كيف حلوس خيار شنبه يطبخ التين على ما ذكرنا
 ويستعمل في هذا الوجع الحرق اللينة المتخذة بماه التحالة
 ووهن البضج والشرم مع البورق ويستقى الجلاب
 اذ عطش ولا يعرب لثراب البتة في وجع الكلى والمثانة
 وينفع من الحصاة في الكلى دوا هذه صفة يوحسنة
 من قشور اصل الكبر وقشور اصل الخيار والجا ويشرد لوز

الحصاة في الكلى
 الحصاة في الكلى

بدر

يستخرج زرا حمر من ذراونه مدحرج ووج مكدتره ومن المر
 نصف جزء ومن المقل جزء ونصف يجمع الجميع ويكلى
 المقل والمر بماه عصير النخل واقوى منه ان يستقى بماه الراس
 الرطب المعصور او بماه الرنثون العج واذ استقى هذا الدواء
 للحصاة في المثانة يجعل مع الشربة وزن اوق من العقارب
 المحرقة فيمنع نفعها عظاما وكثيرا ما يفتت الحصاة في المثانة
 وينفع من الحصاة في المثانة مثل نفع العقارب المحرقة
 الرجح المحرق صفة ان يطي في ماء وقد ينفع فيه سرج
 قلى الاشنان حتى ينحى ثم يستقى منه دايقن الى ارتقوا
 مع الادوية وقد يحرق اوكاكت الحصاة في الكلى بدون

الحصاة في المثانة

هذه الادوية مما هو اضعف من مثل هذا الدواء، يوجد من
 بر البصع المنشرة وزن عشرة دراهم ومن النخوة الكيون
 ووزن الكرفس ووزن الفجل وسعد ووزن مكنة ثلثة دراهم
 يشرب منه ثلثة دراهم اياما بما قد نفع فيه پرسيان
 ويكون في الغذاء في هذه الايام طينج المحض الاسود مع
 زبيب فيه حينه اذ في حرارة و يوجد من زيتون الماء
 ومن الراسن ومن الكانج الكبر ومن السلمج ومن جميع
 الاشياء التي فيها حرارة مع قبض فان هذه كلها تفتت
 الحصة في الكلى والمثانة وينفع من الحصة في الكلى والمثانة
 الا برن واهب على القطن وركوب القظوف والجمل

وصفة
 الحصى
 حبل الخولج
 شستره ١٢

فان

فانه نزل واما من الحصة فان مسح البول ينفع منه
 ان يستعمل في العليل على ظهره ويشال رجله جميعا بتر
 وميرة الى فوق فان به الحصة تنجي الى عمق المثانة واذا
 كانت الحصة في المثانة كان البول معار قيفا وحسرت
 المقعدة عند البول ويكثر العليل ذلك الذكر ويشرب مضيب
 كثير اذ اذ كانت في الكلى يكون معاد وجع في البطن والجوارح
 والجالين في القطن واعمال البطن واعراض شبيهة بغيرها
 القويج ويكون نول الحصة من كل اللبن والخبز خاصة
 والاكادع والخلود والبهريس والعصايد وشرب الكدر
 والبنيمة الغليظ وينفع منه ان يستعمل واما بر البصع والسكر

الحصى

وصفة
 الحصى
 حبل الخولج
 شستره ١٢

تحفة البول

واكل البطيخ في زمانه وجميع ما يدرا البول وينفع من حرقه البول
هذا الدواء يوقد بزهر البطيخ المقشر خمسين درهما ومن بزهر
القرع الحلو والكثير والنشا ورب السوس والنور المقشر وزهر
الحشيشة مائة وزن عشرة دراهم ومن بزهر الكرفس وزن
خمسة دراهم يعطى منه بالغداة والعشي ويشرب عليه شراب
ينفع اوجلاب ويكون عذوه مرقه وجاجه يمشى به
وكنتك الشحير وكثير الاشياء المطبوخة والحامضة والحارة
كالشوم والطفل وينفع باليقول البينة كالاسفناج والمكينة
والبقلة اليمانية والسكر وواهن النور وان شئت الوجع
جعل هذا الدواء قسور الحشيشة مرقه مشتمل الكحل

فان شئت

بوالكندر

فان شئت وكثير سقى معه في كل مرة وزن اثنان من بزهر النبق
وينفع من بول الكد يوقد الباسيليق هذا الدواء
يوقد الكثير والنشا وزهر الخيار والطين الارضى مائة جزء
ومن الخبثاء والعفص الفنج والكندر ودم الاخوين ورب الكرفس
مائة نصف جزء ويشرب منه مع الماء البارد ويوقد الشراب
وينفع من بول الكد والحرق ان يوقد من الطين
الارضى والكندر باخرا سوا ومن بزهر الخيار وزهر الكرفس
بوزهر النبق مائة نصف جزء فيسقى منه وزن ثلثة دراهم
بما غسل ابهام السكر ويوزق في المشانق من الشياطين
الذي يداف بلين امرأة ويوزق وينفع من كثرة البول

بوالسنة

بوالسنة

والكوبه نافع جدا
خصوصا اذا شرب
والكوبه ينفع من ذلك
انفذا وبالجملة فبأنواع
من برشها في عصا
البول ان كان

بما حرقه ان يدين اقل التين اليابس مع زيت نعنع فيه
ويؤكل وان يدين المسألة ونواحيها بدين البان والرب
الذي يطبخ فيه السداب الذي قد ذكرنا في باب القوت
والدهن الذي يعق فيه المسك والنفثيون الجند بيدستر
الذي وصفناه ويضع منه نصفاً بليعا ودواء هذه صفة
يؤخذ من لب الحلب وزن عشرة دراهم ومن البليج
الاسود والكندر والسداب كل واحد وزن خمسة دراهم
ومن الكبريا وزن درهمين ونصف ومن السعد درهمين
ونصف ومن المر والجند بيدستر كل واحد درهمين ونصف
يؤخذ من لب الحلب وزن عشرة دراهم ومن البليج
الاسود والكندر والسداب كل واحد وزن خمسة دراهم
ومن الكبريا وزن درهمين ونصف ومن السعد درهمين
ونصف ومن المر والجند بيدستر كل واحد درهمين ونصف
يؤخذ من لب الحلب وزن عشرة دراهم ومن البليج
الاسود والكندر والسداب كل واحد وزن خمسة دراهم
ومن الكبريا وزن درهمين ونصف ومن السعد درهمين
ونصف ومن المر والجند بيدستر كل واحد درهمين ونصف

الذي اعطش مع هذا الدواء يؤخذ من الكندر عشرة دراهم
ومن لب البليوط وزن عشرين درهما ومن المر وزن درهمين
ومن لب الحلب وزن خمسة دراهم يصف منه بالعداه
والعشي وزن ثلثة دراهم بمضغ ويضع منه اذا كان معه
ادنى حرارة الكثرة المنقعه نخل الخمر المقلقل قليلا ويؤخذ منه
جزء ومن البليج الاسود والطين الارمني ولب البليوط
والكبريا وعودس عشر جزء جزير يجمع ويستف منه عذوة و
عشيرة وزن ثلثة دراهم ويشرب عليه ما واد كان متا
برودة زيد في الدواء الاول باس مخفف ووج وسعد
وشرب مع ما يبرس من البنية القوي وينفع من البول

الذي اعطش مع هذا الدواء يؤخذ من الكندر عشرة دراهم
ومن لب البليوط وزن عشرين درهما ومن المر وزن درهمين
ومن لب الحلب وزن خمسة دراهم يصف منه بالعداه
والعشي وزن ثلثة دراهم بمضغ ويضع منه اذا كان معه
ادنى حرارة الكثرة المنقعه نخل الخمر المقلقل قليلا ويؤخذ منه
جزء ومن البليج الاسود والطين الارمني ولب البليوط
والكبريا وعودس عشر جزء جزير يجمع ويستف منه عذوة و
عشيرة وزن ثلثة دراهم ويشرب عليه ما واد كان متا
برودة زيد في الدواء الاول باس مخفف ووج وسعد
وشرب مع ما يبرس من البنية القوي وينفع من البول

فانه يقطع تقطر البول الذي لا عطش معه وينفع من **كثرة البول**
الذي مع عطش شديد والبول لا يبيض مثل سقى
 ماء الشحير وروب الفواكه الحامضة وشرب لعاب بز قطونا
 والاعذية الباردة ما تجذ من البصل والرابع حب
 الرمان والزبيب والحرم والساق وان يكن في موضع
 بدنية قد عمت في ظل ماء ورد وبردت على الثلج و
 يسقى هذا الدواء قبل ما يشعر بساغة يؤخذ من الطماشير
 ذرن عشرة دراهم ومن البور خمسة دراهم ومن البسوس
 ذرر خمس ويزر البقلة الحقا والصنع العربي والمصنل
 الباهن والعدس المنقعه والكبيرة المنقعة في الخل والساق

مك

مك ذرن درجيين يسقى من الجميع وزن ثلثة دراهم
 وميك في ثمة ما يقطع العطش المتصل قطعه بعدة
 وجب الرمان الحامض ونوى الاجاص والسمك **وينفع**
عسر البول الجلوس في الآذن والنفخ في الاطيل
 وينفع منه هذا الدواء يسقى وزن عشرة دراهم بز البطيخ مشد
 سكر طبرزد ويدق قشور البطيخ اليابسة ويشق منها
 مع سكر ثلث راحات وهو في الآذن ويطبخ في الآذن
 الاقحوان واوراق الكرن الرضبة جميعا اذ ايتها حصر وورق
 الحمام ويؤخذ مثل هذا البطيخ فيضد به المشاة وهو حاد وان
 غلط الامر يسقى مما يد البول الذي ذكرناه في باب الاستسقاء

عسر البول

ويزرق في الحليب ماء البورق و ماء الملح وان كان ذلك
من اجل فرم فصد بالسليق وان كان بعقب المولود او مدة
ترق في السمانه تا الرما و يصيب على رما و البلوط او على
الرما و مثله و يهرز ضربا شديدا و يفتي و يحقن بالاصيل
الباه و تعظ الذكر و نفع من قلة الباه ترك الاشياء
الحامضة كالخيل و الحصرم و الساق و الارايه و الرمان الحامض
و نحوها و استعمال الحمام و ترك التبع و التعرق و صبح الاغذية
التي تغذوا عندها كثيرا كالحصص مع لحم البقر و لحم السمك
و الحوذات التي تعلق عليه البط و الفراخ و ماء الحصرم و ماء الحصص
و تحشى البيض النيمرت قبل الطعام و وقت الصبح تحشى بهما

تقريبه

في لوز

تس بصيات كل يوم مع درهمين من زهر الجير و مثله مع
وتنعه شفا قل المرني و الرخميل المرني و الدار فلفل المرني
و نفع منه دواء هذه صفة يؤخذ من زهر الجير و زهر الخبز
و زهر اللفت و زهر البصل و زهر الجلبون و لب حب الصوبر
البار و شفا قل و ثورين و السنة العسايف و بوزيان
و البهمنين مكد خرد و من الرخميل و الدار فلفل و القوق و القسط
الحلو و الرخميل ان مكد نصف حرد و يملت الحبيد بهن حبة
الخضراء و يحشى بعسل غير متروك العوة و ان كان مسلما روبا
يفترغ رغوته و لا يتقصى و يؤخذ مثل الحوزة العظيمة بشرط
حلو و لا يكون مأكولا غير ما وصفناه صفة **دواء** يقوى

مجموع العيون

ويغبط يوذ من هن البان اوقية فيضنق فيه من الغفل
 نصف مثقال ومن الحلت نصف مثقال ومن الجند بيستر
 نصف مثقال ومن المسك اوق ومن لرج القطر مثقال
 ومن البوبرق نصف مثقال تدك بقليل من الدهن ما
 حتى يتوى فمصب بقية الدهن وفتح به العجان والركبة
 والقطن والحواضر والقصب خافه واما شئ صفت
 يسمن ويبرد في الباه يوذ من جنة الحضر نصف اوقية
 ومن الجلبة والحص البوتية ويوذ منها كفين في الماء
 ويغضر ويغلي ذلك الماء المتعطر قليلا ويجمع الجميع ويجعل شبه
 دائقين جيد بيستر فيحقن به وربما جعل بل الحنطه

العجان بالبن
 والصفحة والرب
 بالبن القصب والرب
 في ناله
 صفة دراهم

نصف

نصف اوقية ماء الكراث ويضع من ذلك اذا لم يخبر غيره
 ان يحنن بزرايح جرب مشله فانيد فيه خدمه في كل يوم مثل
 الحوزة وتجيا عليه البيض النيميرشت ويضع من ذلك ويبرد
 في الماء زيادة كثره اذا كان الانعاط قويا والماء يقص
 ان يوذ من البرنجين رطلين ومن اللبن رطلين فخصيت عليه
 يطبخ بنا رنية حتى سيقه ويؤكل منه ويؤكل من الحلو ويضع
 منه ان سحق وزن عشرة دراهم فرقو يطرح في رطلين لبن
 حليب يحرك في كل سعة ويشرب منه الشئ بعد الشئ حتى
 يستوفي كل يوم **وكثرة الاحتلام** ويضع من كثره
 الاحتلام ويقل المعنى ان يوذ من الفخاكت وزن درهم

ومن ورق السداب الفوتج المحض كدخنة وراهم الكحلون
 واحد والحنازك درهمين يستق منه وزن ثلثة دراهم
 ويضع من ذلك ان يوجد فقطعة من البرق يشد على الظهر
 عند العطن عاريا او فوق قميص ولكن العنقة عرضية ويضع
 من ذلك ان يستحق سيديج الرصاص بلعاب زرقطونا
 ويطلق العطن في مجامع الارحام والحوض ويضع من دم
احتباس الحوض حجامه الساق وقصه الصان وشرب يعق
 البوبيا ويضع الشمس واوقى من ذلك طبع الابل ان شرب
 منه نصف شمال نصف رطل والابل منه اذا فتح
 والسيح والهر والجايشير والسكنج وحمادة الطمست بقوة

الحوض
 احتباس الحوض
 الورد بين التخمرة ونصف
 ان التخمرة في الماء و
 ويعقون ما يشرب به
 بيب

الطحين الحنون نصف رطل واحد
 في الكحلون والطحين رطل واحد
 و

قائمة

حتى انه يسقط الاجنة ان يوجد رطل تمر وثلثة كفوف حلبة
 وكف قوطة البصغ فيغلي بالماء غليبا جمة ثم يصفى ويؤخذ
 منه ثلثة اوقى ومن ماء السداب المعصور اوقية ونصف
 يشرب وقد يدر الطمست **ويستقط الا** بحمل القرون وماء
 السداب عوده وتحمل المر والفرضات المنخدة من المر
 والخد بيه سننر والسكنج بالسوتية يحل بماء السداب يشف
 هذه كلها **تسهيل الولادة** يصفى الدخول في الماء الحار مسح
 ثم الرحم وسقى الغالية في الشراب والماء الملكي يطرح المشيمة
 او استقى منه شغال شراب وماء السداب ويضع من **كثرة**
در الطمست ما يصفى من سيلان دم البوسير حماقة وضفاه

احتباس الحوض
 شرب الطمست
 شرب الطمست

وجع الرحم

يؤخذ من **وجع الاحرام** الجوس في المياه التي يطبخ فيها
زرالكرت الكرت بفضه و زرالكتمان والبايونج ونخل المرزم
وضفحة يؤخذ من لعاب الجكنة ولعاب زرالكتمان ومن
شم البط والشمع الاضمد ودهن السوسن والميتعة السية
اجزاء سواء تدعك في الهاون حتى يستوي وتخل منها
وربما جعل معها الزعفران والانيون كما وصفناه في باب
البواسير ويؤخذ من **مرايح العليظة** التي فيها جميع ما يقع
الفولنج الرجي ويؤخذ من **القروص** التي فيها ان يزرع فيها
الشياق الابيض بالانيون ويؤخذ من **نقوها** ما يقع
من نقو المقعدة ويؤخذ من **اختناق الران** خاصة وهو

مرايح الرحم

تسريح الرحم

نقو الرحم

اختناق الرحم

تقوى

يعتري النساء علبهن جميع ما يدطمث وتقليل المنى مثل
هذا الدواء ضفة ان يؤخذ من زرالكرت وورق السداب
المجفف وورق الفوننج و زرالجرمل والسعد والسعد ا سودا
وقسط المراتجا، سوا، ومن الجند بيسنه والمه كده نصف جزء
يجمع بعسل ويعلى منه مثل البندقة يطبخ الابهل والكبون
ويؤخذ منه ان يطبخ في ذلك غائله او دهن الرنق مع ورق
النمام ويدق الى القبا الحراق والكرب او الذرك تنظر
فان كانت الطمث منها قطع عويج بما يدبره وان كانت
عداها يوم تبرز ويجبا وادمان سقمها من الادوية التي وصفنا
في باب تقليل المنى وما يعين على الحمل جميع الحشر ارج

غذاء الرحم
والغذاء البكر

التي يخرج الرحم مثل حمة الغرغرة يوجد خدي بيستر ومبعة
 البيلة ونشط ومر بارد وجايشة وقليل مسك وعنب
 اخرا وسواه يخل شراب تخمد فرائج ويحل بالهنا وتذوق
 بالليل في زوجها وتراوم من اخذ الجايشة والكهوف
 والشراب العتيق والبهرنيا اياما ويحبب الاطعمة النفاحة
 الغليظة **وتبفع من الورم الحار في الحصى والقصب** و
 الباسيلق وجميع الادوية التي ذكرنا في باب النفوس الحار
وتبفع من الورم الذي لا حرارة معه وخمرة العرق و
 تقليل الغداء **صفحة** واما النافع من الورم الحار الذي
 لا حرارة معه يوجد من دقيقة الحلبة و دقيق الباقلا

الحار
 الورم
 في الحصى
 والقصب

رقم

فيصح يصفح ويصده **وقل** تبفع دقيق الباقلا وحده و
 المصفح من الورم تبفع من قبل الصبيان ان يحلل المعقل
 بينه ويطلق عليه **وتبفع** من جميع الادوية المحللة كالتي
 ذكرنا في باب النفوس الذي مع برده **وتبفع من الصيلة و**
الريح للخصي ان يعطر في الاصيل ومن الزينق قدومه شغال
 مسك ومقابلين خدي بيستر ويداف بقليل من الغالية
 في ومن البان ويعطر **وتبفع من بنه الانثيين** ان يوجد
 المعقل والاشق ولبن السائل يخل مصفح ويلقى عليه دقيق الرمان
 يجمع به ويصب عليه شئ من من السوسن وان لم يجهره
 نرذ ويصده **وتبفع من قوس** ان يوجد جوار السرد وسعد

مسك
 صلبة الانثيين

ويزخرنوش بالرب الفصا قيا وكندريل الصمغ في الشرب
 ويخرج به ويصيده ان يرد ويشد ويحبب صاحب الفسق
 البقول ويجمع ما يفتح ويدمن آفة الكونى والدواء الذى
 ذكرنا في باب الاستسقاء البلى الطارد للمراج والسحر منا
 واليا وروج وجميع ما يطرد الرياح وينفع من آفة المساء
 ان يصيده بالسهو وديقق السحر واخا البقر الذى ذكرنا في
 باب الاستسقاء الرقى مما يطلى على بطون المستسقين
 الماء وينفع منه جدا ان يطبخ الرزب حتى يعلى ثم يذره عليه
 ما دلت البوط ما يتجن به ويصيده وينفع منه اصول الكروان
 وقد نزل فخرج الماء وينفع من الفسق ان يخل غراء السمك

ادوية الماء

شرب

بشراب يوحه بعض دجور السرو ومر وصبه فيتمى به ويصيده
 ولا يفتح الا في كل سنة ايام لا يدخل الحمام ويحبب صب
 الماء الحار عليه او يدق لحم الصدفة او لزوجة التي تخرج
 من اللحم مع مر وكندر وفاقيا وغبار الرحي ويصيده ويشد
 وينفع لصاحب الفسق ان لا يحرك بعد الطعام وان تعبل مزاج
 البنية ويحبب الطفو والوثوب والصبح الشد يد شح فواه
 وصله شيئا يسرا ويلزم السكون والنوم بعد الاكل
 الى ان يحبب البطن في النفوس وادواع المعاصل وينفع من
 ادواع المعصل والنفوس ان كان حاميا حارا او دار ما فيه
 حمرة وحرارة ان يعفد ان كان في اليد اليمنى من اليد اليسرى

ادواع المعصل والنفوس

ويعلم ان كان في الرجل البهيمى من البهيمى وان كان في الرجل
 اليسرى فمن اليد اليسرى وذلك في هيجان العلة او بالتقرب من
 العلة التي تعين وفيه فاذا حاجت العلة فينبغي ان يفضيه
 وان كان قد فضيه قريبا ويوضع على الموضع ظل خمر و ماء ورد
 قد شربت خمره كمان و بردت على الثلج ويضرب حتى تمت
ونفع منه هذا الطلي يوجد تصدلا برين وشياف ما يمشا
 والسفديج الرصاص وطين ارضي وورد وپوش ارضي سحقي
 الجميع يخل و ماء ورد ويطلى على جميع الاورام الحارة في ابدنهما
ونفع عصارة حى العالم وعصارة الحنق والبقلة اليمانية والبقلة
 المتعاد او حتى بها الصندل و الماء وورد ويطلى بشي قليل من الحنق

بالحمد

ويضد و متى لم يخضر شئ من حمدة في شرب الطحلب بالخل و نصيد
 بر او صيب عليه الماء البارد فان سكن الوجع والورم والا
 يسهل بهما الدواء الا ان كفي الطبيعة بهما الدواء الا ان كفي
 الطبيعة بشي من ذواتها اليوم مجلين او ثلثة زنتقة مية
وصفة يوزن من الحسيلج الاصفر من خمسة عشر درهما
 الى عشرين درهما ومن النضج اليابس و ورق الورد الاحمر
 اليابس مكد سبق وراهم و من الحميدية و زن ثلثة دراهم و من
 السورجان الابيض و زن در حرمين الطبخ على ما ذكرنا في خرقة
 ويشرب مع خمسة عشر درهما سكر ابيض او يسهل شرب الورد
 المتقوى او شراب الابن ص المتقوى ونحوه مما في باب الصداق

الحار او بما الجبين **ينقع** الصبر في ماء الهند با **يست** رطل
 ونصف ماء الهند كما مغلج مرقا على اوقية صبر **ينقع** لوما
 ويبله ثم يستقى منه اوقية وحمه الى اوقية ونصف اياما
 حتى تجرد انه قد استفرغ منه الكفاية وقد ينقع الصبر في ماء
 ورق الورود المعصور يستقى من نقيه اوقية **ينقع** الكسجين
 المعوي باستقونيا فان اجوز هذه كلها ان تتخذ بزه الكسجين
 بالما ورد على ذكرنا في اذات فيم في مقدار اوقية منه الى
 طبسج الى ربع درهم سقمونيا ويستقى واذا كان من الجيد الصبر
 والحرارة انتهى الورم فلم يزد وضع عليه ما ياكل من فوق
 يؤخذ بالونج ودين السيمر وخطمي بعض فيطبخ بماء ويطلى

لصين

لصين ويدق حتى يصير مرهما يوضع على الموضع **ينقع**
 وجهه بدمن ورد او بدمن بهنج امكن هناك بعد اذ في
 حرارة او دهن خيري ان لم يكن حرارة ويوضع فوق الموضع
 اذا كانت فيه الحرات والورم وتجد المادة بفتة حرقه قد
 في ماء الورد او يطل على بعض الاطية المررة القابضة **ينقع**
 منه في هذا الوقت ثم المطا اذا وليت في الشم ودهن الخري
 وشرب لعاب الجلبة ويزر الكمان يؤخذ جزع الشمع الكحل وجزع
 دهن خيري فيداق فيطرح عليه من شم الدجاج المداخر
 ومن لعاب الجلبة ومن لعاب زرا الكمان مكد نصف جزع
 ويضرب حتى يستوي **ينقع** منه مزاج اليد يخلون بدمن الخيل

ويصيده **بنفع** منه ان سبق الجذبة ثم يفتح بمصغح حتى يصير رطلا
 ويطلق عليه اويدق حب البطمح ويطلق بالمصغح او يحرق
 زراكتان ويجمع معك الزيت ويعلى عليه واذ اعلم اليوم
نفع منه ما سانه كز بعد وتيغاه اصحاب هذه العلة في
 وقت الهيجان العدن والحل والحصرم والساق والقوليبس
 والاحمال والحل زيت والقول المبرزة مائة ذكرا لا يصح
 الا مرض الحادة **بنفع** من العقرس او جاع المصل اذا كان
 معها برود وغلطان يستعمل القوي مرات اذا كانت العسة في
 الرولين ثم الاسهال واذ كان العلة في اليمين يستعمل الاسهال
 ثم القوي بما ذكرنا من دوية **دواع** نافع من القرمس البارد

.. لانه

يؤخذ شحم الخنظل وزن خمسة دراهم ومن القسطورين الدقيق
 وزن عشرة دراهم ومن الكينج وزن خمسة دراهم ومن الشبرم
 درهمين ومن المقل درهمين بحب ويشرب منه درهم الى درهمين
 فان حده الحجب يخرج الداء من قصى المفاصل **بنفع** منه ان يؤخذ
 من الرند وزن عشرة دراهم ومن شحم الخنظل وزن خمسة دراهم
 ومن السقونيا درهمين ومن الكينج خمسة دراهم ومن المقل
 درهم بحب ويشربه مثل الاول ومن بعد القوي والاسهال
 فاستعمل ما يطلى على الموضع مما سخن مع تفتيته مثل حده الدوا
وضفة يؤخذ من المر والصبغ والاقاقيا والسك مكد جز ومن
 العرمون ربع جز ويخافق ارضا وعند الحاجة يكل لشراب

ويطلى به الموضع اذا التقطع جى المادّة ولم يرد الورم والوجع
نضع عليهما الحنطة والمحلّة بغير عصف لمسكنة للوجع
مثل خالده واداء يرق الحنطة بما العسل ويضمده **او يوضعه**
من البياض المسحوق والحطمي الابيض ككف ومن الزعفران
نصف خرو وشمع بالشمع ويوضع عليه وان كان العوض شديدا
الردف طلحة ومرجه بدرجن الذي نفع فيه جند بيديته
وقرفيون او يوضعه سائلة وجند بيديته اجزاء سواء
ومن الغرفيون نصف جزء ويدعك في الحانون بجزء السن
او دهن الخري ولكن الدهن الرقاع اشال الا دونه **ويضع**
من الورم الغليظ ان يطبخ الزيت حتى يغلي ثم يستر عليه من رما

الورم الغليظ

ترن

شبت التين ويضرب حتى يصير مرمها ويضمده **ويضع** من ان
يطلى بالاشق والخل كحل الاشق بالخل في باون يطلى به
ويترك ليلة ثم يوضعه رما و اصول الكرت وربما الشبت يا سبت
وبزر كتان محرق مخرج شحم عتيق منداب ويدق به حتى يتسوى
ويضمده بالموضع وان بقى صلابة في المفصل فترش الخل
على حجارة محما ويقام فوق بخارها او يغلى الخل ويكمد العوض
بخارها ويطلى بالاشق والخل يوما ثم يضمده بعد ذلك بزهم
يتخذ من الشمع والمقل والدهن ولعاب زركتان بالسوية
ويضمده به على ما وصفتنا يضمده بهذا ثلثة ايام ثم يعيد
في بخار الخل والطلح بالاشق والخل مرة بعد مرة حتى يتحل

تلك الصلابة ينبغي لصاحب المعامل ان يقلد الغشاء
 ويترك البنية مرة البنية ويجذروا التخم والجماع على الامتلاء
 ودخول الحام والقاب المعامل في يقاوه الوجع بالقرب
 من وقت العلة **ويقفع** اصحاب اوجاع المعامل المبردة
 هذا الدواء **وصفتة** يؤخذ زرا الكرش والبرازنج ووبر الخبز
 البري والتاخواه والاهل ووزق السداب المحقق مكره
 وفوه الصنع وسبل الطيب وحب القطن ووزمرد اوتن
 مدحج مكد نصف جزء ويشق منه كل يوم درهمين وابتداء
 فيه من ايام الشتاء الى وقت الربيع ولا ياكل عليه اربع
 ساعات ثم ياكل ويحجب القوايض والاطعمة الغليظة

دائملي

والنهي من الغذاء وبداخل الحام قبل الاكل وينبغي لحوم الطير
 والصيد ولا يشرب البنية في هذه الايام البنية قيت صل
 الباردة وبر منها براتنا ينبغي ان يؤخذ عند الدواء
 الملعون وصحاب الابدان العلة الحقة ويجذ المصفا
 والمجرون فانه يؤدهم الى الدق **ويقفع** من اوجاع
 المعامل والتقرس اذا شرب في بدو العلة واتهما بها ولكن
 الوجع ان يؤخذ من السورجان الامض الحديث جزء ومن
 الفضل والدار فضل والرجيل والست المكي والكون الكرماني
 ووزق الكبر ومبعة سايلة مكره عشرة جزء والسكر مثلها شقت
 منه درهمين الى ثلثة **ويقفع** منهما ان يؤخذ اذا كانت مع

الفاضل
 اوجاع
 والتقرس

حرارة من السورجان جزء ومن العرس المتشخرة ومن الطعام
 المحترقة ربع الجزء ومن السكر مثل الجميع شيفت منه درهمين
 الى ثلثة فانه ليكن الوجع من ساعده ولا ينبغي ان يستعمل من به
 الادوية الابعده المتقضى ونقا البدن لانها لا يمنع المواد
 ان تنزل الى المفصل فاذا كانت كثيرة احدثت خرا عظيميا
 ولا ينبغي ان يلبس على الاعضاء الذي يكون فيها الورم بالادوية
 القوية التحليل من غير تلبس فانها لا ينفع الاعضاء بل يسبب
 ان يلبس جيبا وتخلل جيبا او تلبس ويترك الطبيعة وتكون
 هي التي تخلصها وخاصة في الابدان الحارة المرابع فان
 مثل هذا التبدير **ينفع** الاعضاء في عرق النساء **ينفع**

عرق النساء
 مع الوجع

عرق

من عرق النساء ووجع الورك الذي مع حرارة ووجع العليل
 في ذلك او وجع الحرارة وضربان ويكون عند الاشياء البارفة
 فصد الباسليق ثم فصد عرق النساء وصبت ماء الشلج
 على تلك الرجل حتى يجف ويتقاهد فصد الباسليق وترك
 المشى وجميع ما وصفناه في باب وجع المفصل الحارة
 من التبدير والعداء واما الذي مع برودة **ينفع** منه القى
 مرارا ثم اخن الحادة التي وصفنا في باب الصلج وهذه
 تحسن لهذا الوجع يوضع من قشور اصل الكبر وقشور الخنظل
 ويزر النخل ويزر الجرجير والشيطح الهندى وفوه البصغ
 ملك كلف يطبخ الماء حتى يجف ويقتن ثلث اواق منه نصف

او قوته رغبة الخردل ويصير عليه ما امكن ثم يعاد حتى
يخرج الدم فاخرج الدم فقدره وقد **ينفع** من فرقة
تجمل يؤخذ من شحم الخنظل والخبث الذي يعين به الصوف
وبورق واشق وشمور اصل الكبر يتخذ منه شمس فاطو الاله
تجمل ويصير عليه حتى يسبح في الدوالي **ينفع** من الدوالي
وهي العروق الغلاظ المتنوية التي تظهر على الساق واكثر
ما يصيب ذلك الحمالين واليصوصج ومن كثر المشي وضد
يا سلق ثم ضد هذه العروق وسحما حتى يفرغ منها
من الدم ويتعاهد صبا بعد ذلك بعصه الساسين من
اليد الحادية تلك الربل وضد ما بض الركبة وطسبح

الدوالي

الدمون

الاقليمون وشدها بالعصايب من ابتدا اللعب الى الركبة
وان يطبخ عليها الحطمي ويبيض البيض والاقاقيا ثم كان
عصا الملح في الفصيل **ينفع** من الفصيل في ابتداءه
فصد بالاسلق والحقى وقلة المشي والقيام **ينفع** من الحت
الذي ذكرنا في النعوس الباردة ويؤخذ بالقظور يون
وشحم الخنظل ويعصب الربل ويوضع انة العصابة
على ظهر القدم فيه حب بها الى ناحية الركبة او اعرف
وبقي البدن ضمير برما والكرب وبورق الطرود في شمس
يعجن ذلك بماء خشب الكرم او طب النين ويطلق
ويشده ولا ينفع يوما اذ يواين ثم يعاد على الظلاء والتبرير

الدوالي

ويجئ أصحاب ياتين العنيتين طول القيام وكثرة المشي
تخلق الرجلين في الركوب والاعتدال العنقطة وما يوله
السواء مما ذكرنا في باب السجود والاعتدال
بدرج من درجته من صبغ في الصبغ ويستخرج وينام
لونا طول من العادة ويريد في الوطاشما وتستر
اذا نزل سعة ثم يدخل الحمام او يدخل في ماء حار حتى
يقدر ما يلين شدة ثم تنك تداك لينا وتغير مقاصد
ثم تخرج بدنه بجره من قرح فيه الشبت او البابونج
في الشتاء ويجيد التدك والتمج والاستحمام بلطف
غداه ويستعمل الراحة والسكون في وجع الظهر العنق

مغزى

ينفع من ذلك الحنق والحقن التي ذكرنا في باب الجمع
والاوهان التي فيها جديسة **ينفع** من ذلك الزيت
الذي قد طرح في الرطل منذ اوقته ورق الدفلى يخرج به الطهر
ليلا ويستحم غداه وياكل الا سقيده باجات وماء الملح وحف
من الحبت وهو خص به يؤخذ شحم الحنظل والسكنجيين
اجزاء سواء ومن الصبر جزئين ومن الجديسة نصف
جزء ومن المقل نصف جزء والشربة منه درهمين الى
درهمين ونصف واما وجع الظهر الذي ينجى مع ذرنا
ويشده عن شرب البنيذ فانه ينفع منه فصد الباسلق و
الوصول في الماء البارد ويجدث هذا اكثر لمن كثر

وجع الظهر

شرب البهية الصلبة نقل الان فيما يعرض في ظاهره
 في سويد الشعر **خضاب** يود الشعر لوجود رطل عفض
 ويغسل في المقل حتى تشقق ويؤخذ من الروسج و
 البشت والكثير اكله ثمة عشر درهما من الملح الماندراني
 ستودراهم عن الجميع وكل بماء خارج ان سيجي الجميع
 مثل الكحل ثم يجا به ويظن عليه ما بين اربع ساعات
 الى ستة ساعات واكثر وقد القى عليه ورق السبق
 او غيره ثم يغسل **حج** يؤخذ مردار سنج جزء ونورة لم
 جزء وطين جزء ثلثة اجزاء جميع بالماء ويخضب به
 ويظن اربع ساعات ثم يغسل بمطلى وبورق السمسم فان سويد

شرب
 في سويد الشعر

سوادا سبدا

سوادا سبدا **آخر** يؤخذ مردار سنج فصيح مثل الكحل وتقع عليه
 مثل طلع او نورة جدي وعينيه بالماء ويحرك في الشمس
 حتى اذا دخلت فيها صوتها يصبها سود ثم يخرج نذرك بالماء
 ويخضب به ليل مرة في الليل واحدة وتدخل من القعدة الحام
 فيما يصنع به العضول يؤخذ من المرور سنج والنورة التي
 سود الصوفه وما والاها حمر الذي قد تقع فيه ورق الحناء
 ثلثة ايام ويعاد بعد ذلك عليه ويصفي جزئين ومن ذين
 حب القطن يستخرج كما يستخرج ومن المحض جزء ومن لب
 حب القطن نفسه جزوين ومن المرور سنج لصف جزء و
 جميع الجميع في موزة صديد ويطبخ على نار لينة حتى يصير كالقوة

تاقط الشعر

ويصنع بالعضول **ينفع** من تاقط الشعر دهن الاس
ضيق يوزن ورق الاس الرطب فيرض ويقلى في الزيت
الريحاني كليوم رطل من الزيت ثلثة اواق وشمس ثلثة
اسباع ويستعمل وان اخذ شي من اللادن ويحل شراب
ويجعل فيه نصف اوقية لادن وثلث شراب اسود
قابلين ثم يصيب عليه رطل دهن ويجعل في برية كان
حفظ تاقط الشعر بنابا لشعر **ينفع** منه دهن الالمج
يطبخ الهليلج بالماء بعد ان ينقع فيه ثلثة ايام ثم يصيب
على ذلك الماء ثلثه دهن ويطبخ حتى يبيض الماء ويستعمل
في داء الثعلب **ينفع** منه ان يدلك بخرقه خشنة

الثعلب

تحم

حتى تحمر ثم يدلك بالبصل الماكول والبصل النرجس ان كره
رايحه البصل ودمتي حدثت عنه حرقه شديدة مسخ لم يمتنع
ودهن ورد حتى يسكن ثم يعاود بالملك بالبصل حتى
ينبت **شعر صفة** دواء قوي لد الشعر يوذ زبد الحجر
وزن عشرة درهم وورق وخردل وكبريت مسك
وزن درهمين ويوزن وزن درهم ويستعمل ذلك بعد
الدلك بخرقه خشنة ويطلق منه ابرق غير عفيف
وتعاهد بالشمع ودهن ورد حتى اشتدت حرقته
ويترك الى ان يسكن ويندا ثم يعاود في الحراز **ينفع**
منه ان يستعمل بطيخ السلق او بدقيق الجص والحلثة

الثعلب

او يلعاب بالخرزال و ملاك علاج الخرار الخلق الدائم والد
 بالليل والحمام ينفع في السفة **ينفع** منه ان يوجد عروق
 الضفر و حنا و مرد السج و قشور الزمان مستعمل بخل حمود و حمن
 و رد بعد ان يدلك بخرقة خيشة حتى يتطيف الخيشة بسكة
 و يدني **وينفع** من السفة القديمة ان يوجد من التراب
 الذي يخلص فيه الذهب جزء فان لم يوجد اضلع الطعام
 و زجاج البحر و اجريد الخرا و سواها فيجعل في قدر و يوضع
 في ابرن و قد يجعل في كوز مطين او قدر بصير **عظ**
 النار و قد عليه و تستعمل ان يوجد من المر و ارسنج جزء و من
 العصف العروق و الزرا و ولد المدحج كمد نصف حبة

السفة

ديجى

و يتج بخل خمر شقير ثم يجعل مع شئ من من ورد يطلى
 به الراس بعد تطيئه او حلقه بالنورة في السج اذا سجد موضع
 من البدن من ركوب او غيره رش عليه ما يبارد كثير
 حتى يكين وجهه و كيثف و نزوح او يلقى عليه خرقة كتان
 مبلولة بما يبارد و يعاد عليه متى فترت فاذا اسكنت يافها
 من الحسى و الحدة يطلى عليه مرار السنج محكوك بالما ورد
 فان كان مع خرقة و يوضع على جبراهم الا السفة اج في
 النفاط الحادثة عن الخف تقوق ثم رش عليها الماء البارد
 ثم يطلى بخصن و افاقا و طين ارضى و غصن محكوك بالما
 او غيره عليه حنبا مدقوق فيما يمتنع تولد الفل كثره للغسال

وتدليل الشباب واستسقاء الكتان وما يتولد منها الزرق
المفتول اذا خلط بالدهن ويقلديه في فلاة صوف او يطبخ
ورق الاراد ودرخت او ورق الدفلى في دهن وتمزج به
او يطلى البدن في كل عشرة ايام طيلة بالزنج الاحمر والمورنج
والبورق والكندشن بالخل وتترك ساعة ثم يعسل باجار
ويغسل تراب الزنج دهن وتمزج به في الكلف والشمس
يقفع من الكلف والشمس العصفه والاسمان بطبخ الفستق
ومن البر الجرجير صر ويطلى على ذلك ما العصف الذي
تعمله الصباغون بالليل ويعسل بالنها **ويقفع** ان يطلى

الكلف
والشمس

نصفه
الطاهر عليه

بالنور المر

بالنور المر او بمقل برافان جميعا او احدهما بعصير زرق العجل
ويطلى على الشمس **ويقفع** منه زرق العجل او طلى بطبخ الطين
ويقفع منه ان يحال الزنج الاصفر بماء الكبريت ويطلى ذلك
اثر الكلف ومن البرص ايضا ويستعمل ذلك اياما على
نفسه ويكمد كل يوم فانه يذهب الشاء التلوي في محوب
اليدن وكموذة اللون **يقفع** منه عذرة هذه صفنها لو تمسك
وكبر او دقيق الحصى ودقيق الباقلي مكد كلف فجمع بماء
الشعر ويطلى ويعسل من عذرها قد اعلى فيه نجا الخبطة
ويقفع باليس وزرق البطح مكد كلف فيصقل الوجه وورقه
صفحة عذرة حمر الوجه يوحده زرق البيض ويزنج احمر بالسوية

يبتحي بالدرهمين ويعمر به الوجه اسبوعا وما يجير اللون اكل
المخص في المتن والارمان المحلو وكذلك اللوز الطعم والشرايط
الغديظ والمحلو والاستحمام بالماء العذب وفتح البيض و
الخلبنت فان له خاصية **عمره** اخرى يؤخذ دقيق الحمص
ودقيق الباقلي ودقيق الشعير وشاويكرا ويزر النخل للين
بالحن ويطلق به الوجه ليلئام بعسل الطبخ الباقلي
والبزنج **عمره** اخرى يؤخذ ثاويكرا يعجن باللبين ويطلق
وتقى حبت اعين اسبوعا ثم يعين بما النخالة **عمره** اخرى
يؤخذ دقيق الباقلي وزن خمسة دراهم ويزر الجير وزن
درهمين ونصف ومرداسنج ارض درهمين ونصف

الوجه

ترقب جريد ووزن نصف وقطط حلو وزن درهمين و
دقيق الرمس وزن خمسة دراهم ولوز مر ويزر النخل وزن
درهمين ونصف ويطلق به بعد الاكباب على الماء
الحار والحرب **ينفع** من الحرب الغصه والاسهال **ينفع**
الطويل الذي وصفنا يسهل به في كل اسبوع مرة
وترك الاغذية للثاويكرا والحرقفة والنوم والافاديه والعه
والكرب والتمكود والحم البصر والبندال، المراج الكشر
جدا وشرب المياه القايمه وبعد الاستفراغ وثقته ابد
ويطلق بهذا الطلي **نصفه** يتقن تقول اقليميا الغصه
وكبرت وورق الدفلى وكندش ودفلى ومرداسنج اجزاء

الحرب

ويطلى بخل الخبز ودهن ورد وربعه اجزاء للبلل ويدخل الحمام
من عند وهذا الطلى قوي واما يستعمل في الحرب الغالب
الكثير الرطوبة **فيصنع** طلاء العين من هذا يوجد المراد اسنج
ذو راج الخبز بالسوية فيسحق بخل خمر ويدفن نذبه شهر او نحو
في كوز خرف ثم يعجن ويستعمل فيكون بليغاً في الصلابة
مع قلة اللدغ وقد **ينفع** منه نفعاً بليغاً ندرج الخمر
وصده اذا سقى به من وطلاء به وغسل من الغد في الحمام
باشتان اخضر وفضل صفة طلى نافع من الحكمة والحرب
اللباس يوجد عروق صفو وقسط صلب وورق الخمر مكد
خرو ومن المبتدئ انما اجزا طلى به من ورد وفضل الحمام

ومعتم

ينفع منه اذ مان الحمام و ذلك البدن فيه به من ورد وفضل
ورما جعل معه عصاة الكرفس وهذا الدين الاول
وينفع منه الاسمان ماء الجبين و بماء الشاهنجر الرطب
واذ مان الدواء المتخذ بالشمس وموسنا و شاهرج
خزوين بالسوية هليلج صفر مثلها قشمش ما يعجن به
وينفع منه نفعاً بليغاً وقد ذكر قبل في البهق الا ان
والبرص ينفع من ذلك طلاء هذه صفة شيطرج
ذووه كندش وخرزل سحج ذلك كله بالخل الشيف
ويطلى به في الشمس حتى يجف مرات ثم يغسل ولديك
بالنخالة ووقين الحصى ويجاد **ينفع** منه ومن البرص

البرص

الالهة بالدواء الذي ذكرنا في باب النفوس الباردة وهو المتخذ
 بشحم الخنظل وقطور بيون ويطلق هذا الطلي الذي ذكرناه
 وان خاصيته في البرص وهو يطرح وينجس ويخرج ويظلم
 الريانج والعنبر وكندش وفردن حتى يجمع بما يصل
 اليوسن ويطلق به بعد ان يدلك حتى يجرد طليا على الشمس
 ويتعاهد في غير ايام الاسمال الاطربيل الصغير وما الكندش
 والعنقل والقوره والروق احسن احواء مثلها سكر وصمغ
 منها وزن ثلثة دراهم والدواء الذي ذكرنا في باب الحفظ
 او طرح المسبلات **وتيقع** من ذلك اجتناب الالبان
 والتمك في تركها البتة والاقصاء على الشراخ الحمر المقلاة بالزيت

المطيلة

المطيلة بالبايز والشراب المر القليل المزاج **وتيقع** منه ايضا
 ان يطلى به دم الحية التي تسمى سود السح وهي الحية السوداء
 كثيرة ما يكون في التساوين في البلدان الحارة في الهنق
 الاسود **وتيقع** منه الفصد وطبخ الاقشيمون وما ذكرنا في باب
 المايجونيا من اعداد الدواء ويطلق بهذا الطلاء يؤخذ برز
 الفحل وكندش وقسط احسنه سوا يطلى به في الحمام
 مرات كثيرة في الحزام في ابتداء **تيقع** العضد واسمال
 مما يخرج السوداء في باب العنجل وما ذكرنا هناك من
 الغذاء والتبديل مع الحمام الدائم بالماء العذب وشرب
 اللبن والتادوم به والتمسك عليه ما لم يكن قسطا ومع السير

الهنق

الحمام

من الكحل فان هذا هو تدبير وانيه ووضناه اوجدها
 ليس الضان و ذلك البدن في يوم في الحمام بالمورق
 و راد خشب التين ثم الانتفاع في الماء العذب سعة
 الى ان تلين البدن و يربو ثم الحمية و استعمال صبت
 الدهن على الراس و شرب الشراب الكثير المزاج **وقد ينفع**
 و من اللوز او دهن السمسم على غير العنب بعد الاستبراء
 يا ما كثيرة و الكون في البدن الرطبة الرخبة الكثيرة
 النافع و الاضام و قد ذكر المقدمون انه **ينفع** منه اكل
 لحوم الافاعي اذا طبخت بالثبث و الملح و الماء و حقق
 ذلك في تزيق الافاعي الحيا و قد نقصوا على ذلك و كذلك

العدا

الدودة الهندي الذي يتخذ بالبيش المعروف بالبرص
 و اما نحن فلم نجرب شئاً من هذه و قد اعلمنا هذه العلة
 بخرقة و هي لم تطلع الى تفتح البدن بما ذكرنا في الباب
 و في غيره من كتبنا فعملوا و عادت استعاد بعضهم او
 بدأ شعرة بيضاء و قبل لونه يصفر او يرجع الى الحال الطبيعية
 و ينبغي ان يعالجوا و يطاول في علاجهم من غير ان يميل
 البطيب ترك معالجتهم فعد ما يرى ايجاعهم فانه لا يشتهر
 لهم على الايام كثير نفع طويل ثم ليظهر نفع ضربة و حصة
 فيعظم ذلك بين الصلاح و البراءة الله تعالى في
 الشوايل **ينفع** منها اذ اتمه الحمام و ترطيب البدن بالتدبير

وقد ينفع

على ما ذكرنا في باب الجذام وذلك التواويل نفع بالخرق
العضلي وجرق الماس الرطب ووزق الكبر الرطب
في الشرى **ينفع** من ذلك الاسمال بالخليلج الهنفي على ما
ذكرنا في الشراي البراييب الى مرضق ماء الحشم ويزقظونا
والسكر وورق الخرازين شيف من مثقال مع اسكر
والدخول في الماء الغار اذا كرب ودهي والفضة اذا
كان كثيرا غليظا ودهي ما شيد الحمة منبسطا وذلك
تخل المحرود من اللورد وبعد الاستفراغ والدخول بعد ذلك
في الماء الحار حتى يهيج وكره والدخول فيه اذا سكن ونقى
ما يهيج الملح بالدهن واذا لم يهيج فادخل بعضه في الماء البارد

في الشرى

السنج

ويستعمل على موضع **ينفع** من تقيع الشمس اذا شربوا على الربق
في الحصف **ينفع** من الحصف تقاعده الموضع الذي كثير فيه
العروق بالماء البارد وطيله بالتوتيا والمركب البيض فان
هذا يمنع العرق وينع كون الحصف فاذا يكون الحصف طبعا
يعالج بعلاج السفة ويوجد له ما يوجد للشرى منه غداء و
في القوي **ينفع** منه ذلك كما في الترحج وبالفايت
والخل وبالبقعة الحقا وكثيرا قد تقع في الخمل ثم يطلى به
ودهن الخطة من سيفه اديم استعماله في البلخية والخيرة ونية
المرنمة **ينفع** من الخيرة ونية المرنمة والبلخية المرنمة بشرطها
او حرهما بالحميد وخرق الخشنة التي ليس منها الدم وذلك

في الحصف

في القوي

في البلخية
والخيرة ونية
المرنمة

بطله القصد والاسهال بطبخ المصلح والنع من ذلك ان سل
 عليها الحلق ويعلق بالمثل اذوية السفة باب في القروح
 واجراحت **تيفع** من الجراحة الطرية ان يعالج به صبر والمه
 والكندر والازروت ودم الانجون هذا اذ وقوى في
 ابناء الخمس والعام اجراحت في الكراة وهو حية طول النما
ايضا زور ديميت اللحم حية كندر وصبر وازروت و
 دم الانجون وزر وده طويل اجراء سوا سقى ويدر عليه وشد
صنف المزمم الابيض يؤخذ من المرداس المسحق بالخل
 حتى يخل ثم يلقى الخل مرة والزيت مرة ويضرب الهما
 حتى يربو ويبيض ويصير غبرة الناطل من الرطب

في القروح
 والجراحات

ثم يرفع وان طرح على الرطل منه اذوية من العروق المسوق
 ويضرب ثيابا في الحياون كان ذلك المزمم الاحمر ويصلح
 للسفة والار دبابي والقروح التي هي اكثر طوية **صنف** المزمم
 الاسود نميت اللحم يؤخذ زيت فيطرح في كل رطل منه
 اذويتين مرور اسنج ويغلى حتى يسود ويصير مثل القطران
 ثم يلقى فيه من الدهن التي وصفناه ما يخلط ويحرك حتى
 يستوى ويطرح مع ذلك شئ من علك البطم مقدار اذوية
 في كل رطل وما في الرزور جزء من الحاصل الجوشير
 والبارز دا ومنها جميعا فانه مرهم قوي جدا لانهات اللحم و
 لكن لا ينبغي ان يستعمل في اجراحت الحامية ولا في رطاب

الصيغ **صفحة** المرهم الأخضر الذي اكل الفصل الردي في اللحم
 الميت يؤخذ وقصه الثلج صغرى بالجمل حتى يخل ويكوى في كوى
 سخن المخلوق ثم يلقى عليه من الرنجر ما يصرفه في سخن الرنجر
 رنجر الخلفان رنجر النوش در صا جدا وقد تجر منه
 صفة آخر بطنج العسل وكثير فيها من الرنجر ما يصير اذ ابرد
 مثل الرنجر فيكون اشد جلا للقروح والوضر واشد
 تنقية صما ويستعمل هذا المرهم للنواصير والقروح المكثرة
 الوضر والبياض حتى اذ جلا به ظهر اللحم الا ان يجرى مجاميع
 اللحم وقد ينبت المرهم الابيض اللحم اذ اطلع فيه من الدرور
 الذي وصفنا مثله ويحق انبا ناصير اشفاق العقرب

عقرب

اشفاق العقرب

صفحة العقرب

ينفع منه حمد الدوا بطنج اوقيته مر وارسنج في رطل زيت حتى
 يعطط ويلقى عليه اوقيته بارز و اوقيته كندر و اوقيته علك
 ونصف اوقيته كندر ويستعمل الشا الدلع فانه نافع باب
 في علاج السموم في لرع العقرب **ينفع من لدغ العقرب**
 ان يمد الموضع بالماء ورس السخن والملاح المسخن او بالرفق
 المسخن او بدلى في النار **وينفع** منه شراب البنية الصفر
 القوي واكل الثوم والحلقت والسندق اذا اخذ منه شئ
 مصالح فانه ينفع وهذه اتيق اللدغ العقرب جيد يؤخذ
 زراوند طابل وخطيان وحب الفار ووروهول المنطش
 واصول الالستين المطبوخه سو اعين بعسل ويؤخذ

مثل الجوزة **صفحة** دواء آخر لذلك يخذ ورق السند الياقوت
 والحليت والمرد الرزاق الطويل حبه او سواها يعجن بعسل
 ويؤخذ منه ويطلى على موضع اللسع باللفظ الاضيق والحنة
 يستر او زيت قد اعمل في التوم **ويشفي** الحامية فيه ان
 يوضع عليه الفضة ويطلى بالكبريت او يصيد بالخرول المدقوق
 او يطلى فرغون زيت او يطلى فلفل زيت او جوسه
 من البندق المحرق وهو المسمى بالبرية وزن درهم بالماء بارده
 او زبد الملح سحقا او وزن درهم شبت في بهش التيليا
ويشفي من بهش التيليا كما ينفع من العقرت **ويشفي** منه
 خاصه التوق في الحمام والدخول في الماء الحار صا

بفتح السين
 كزبد التيليا

كمنه يشا به نفس كزبد التيليا

بفتح السين
 بفتح السين

ويشرب البسبب المسخن في بهش الحيات **ويشفي** من **الحيات**
الحيات بعد ان يوثق اولها من فوقها ويقطع ان كان
 من مش الفخري رديه وتقع في الصباغ ونحوها ثم بعد
 ذلك اكل التوم وشرب شراب يصفى سم البقر والعسل
 اذا ائتمنا جميعا ويختم منها مرة شئ كثيرا وينفع من ذلك
 وضع المحاجم على موضع اللدغة ويصمده بعد ذلك
 بالبصل المدقوق وينفع منه دواء خفيف محرب يؤخذ
 جند بسبب سنه ولفل وزرنيخ احمر مكد نصف درهم
 ومن زر الشبت عشرة دراهم يعجن بمسحوق ويعطى مثل
 الخبز واقله اكثر وهذا ايضا ترياق نوى اللدغ من

الافاعي يوضه فلفل حمراء وزراوند مسحوج حرقه ووجد
 سيد شتر مكر ربع حرقه ويعجن بعسل ويعطى قدر جوار الطلاء
 وينفع منه البضآن سقى رطل من عصير الكركب مع
 رطلين بنيند وينفع منه ان يفتح من السليخة وزن ثلثة
 دراهم مما يعسل وينفع منه اكل النعري منقعه بنينه عجينة
 بعد ان يطبخ موضع اللدغة بالقطران وينفع منه ان يطلى
 الخلد ويشرب منه ربع اواق وينفع منه ماء ورق النفاح
 وناه المرزنجوش والفضل والسداب والثوم والحليت اذا
 اخذ بالشراب وينفع منه ان يفتح وزن ثلثة دراهم من لب
 حب اللانج ولا شئ ينفع من زيادق الافاعي في غضة الكلب

وينفع

وينفع من الكلب والكلب ان يوضه موضع الغضة
 بصند الثوم والحردل ويعلق عليه بالمحاجم ويسهل بسبع الا
 مرات كثيرة ويدبر يد صاحبا الما لنجوسا من اول ما ينفع
 به الغضة فانه اذا عوج يدك كان من اولى ان لا يفرغ من
 المال يقال انه اذا سقى من الخفض الهندي اربعين يوما كل يوم
 وزن درهم على المريق لم تفرغ من الماء واما جالينوس
 فقد عرّب ولم يوجد من شرب منه احد فرغ من الماء
 هذه **صفة** يوضه سرطان مخزونة فمخزونة في قدر نحاس
 في الشمس بقدر يستحق ولا يستقصى اجزائها ويقاس احد
 يوضه سرطانا في اسد ما يكون من الحرق في الصيف ثم

وينفع من الكلب
 الكلب

يؤخذ من ذلك اربعة عشر اجزاء فيسقى العليل كل يوم منه
درهمين على الماء ويشربه والحالت قد مضت عليه ايام كثيرة
فاستقى العليل منه ثلثة دراهم فانه يبعث ان يعرغ من الماء
ويغفر في الايام الاول ان تحت في كل يوم خمر عوارى مبلولا
في مبلولا في ماء كير فان ذلك يطيب بدنه ويسهل طبيعته
ويؤمن النفع الاشياء في ليعرغ الرنموذ **ينفع** من ذلك
الحل والطين اذا طلى عليه والدرك بالبادروج ودرهم
الاسفنج اذ جعل عليه مثل كافور وطللى والتقى فوثة محرق
قد بردت على الثلج او يدرك لورق الببوس الرطب
او جعل فرقة وهي شيئا من الجهد فانه يطفي حرارته

في نفع النعق
كزيتا

وبال

ويكون وجهه او يطبخ بانحاء البقر مع الحن او يصفى بالماء الكحلي
او يوضع عليه ظمى مضروب بالحل او يوضع الموضع في الماء الحار
ساعة ثم يقل الى ماء الثلج فانه يسكن على المكان ويسقى
من ساعة سبوق يسكب ماء الثلج فيه سقى الدرارنج **ينفع**
من ذلك شرب اللبن وشرب ومن اللوز والامراق الدهنة
وصحيح الادوية التي وصفتها في باب حرقة البول في سقى
المرداسنج ان يسقى وزن درهم مر ونصف درهم فلفل
بشراب قومي يعرق في سقى دواء الغار **ينفع** من سقى
دواء الكفا ان يشرب اللبن ويحشا صنغرة البيض اليمشت
والاخا والغارودج الرقيق وزبد ونحم الكفا صفة **ينفع**

في نفع النعق

في نفع
دواء الكفا

سقى اللعاب

سقى النعج

سقى العين

سقى الكلى

سقى الكفاة

سقى العقب

من ذلك كدم من شرب الورد **سقى** و **سقى** في سقى اللعاب **سقى** من
سقى اللعاب صحت الماء البارد على الرأس الى ان يكاد
يعرق ويخرج الخلق في سقى النعج **سقى** من سقى النعج شرب
لبن البقر لا يزال سقى الى ان يعرق **سقى** من ذلك طبع العين
في سقى الكلى **سقى** من الكلى طبع العين والتمر
وان استيف وزن درهمين **سقى** في اكل المظروف
الكفاة اذا يطبق ان صا حبه ما وسكنجن وما العجول
البوق ويسقى الذي ينطى بعد ذلك ياكل من الجسد دل
وما يحصر القلايا والمطخات ويشرب البنديش
فيلدا صواب **سقى** من الحماة التي معها

خشونة

خشونة اللسان سقى ماء الاجاج في السحر ان لم يكن
الطبيعة لينة وما اشعر مع طلوع الشمس وما القرع و
الجيار وما يطبخ الهندي الصاف النهار و خاصه
ان كان صيفا ولعاب البحر فظونا مع الجلاب بالليل فان
اعيدوا شتاء والاسقوا ما الشعر ثمانية ليقوهم **سقى**
بهم من الطعام المحمص مع مثل سكر بطرذ ويشرب
ما الشح والخل زيت المعمول من جلاب و من النور والمرقا
المتخذة من القرع والماس والبقر البهائية والسل والعدس
بدون فحل او دهن نور ويشرب الماء **سقى** من السراج
فان كان هناك سعال فاجلاب **سقى** هذا التدبير من **سقى**

سقى العين

المغلي في طشت منها ويكيب العليل عليه ويديس به
ويخرج الماء الحار في يحفف ذلك يسرع مفارقتها
إياه ويكثر التعرق ويكثر عاله الحمى **وينفع من الحمى التي**
يوم الدور بالما الحار والسكين والاسهال في سائر
الايام مطبوخ الاستيمون وان طالت جدا ولم يشبه
حرارتها نفع منها دواء الحائض المعول من الحائض
دورق السداب سقي منه في يوم الدور ثم قال ويخرج
ماء الحار ويكيب عليه حتى يروق عرفا شديدا **وينفع من الحمى**
التي تنوب كل يوم ويبطل مكثها الحائضين وهذا
الدواء صفة يؤخذ ورطخون وزن عشرة دراهم وسنبل

الحمى

ايضا ومن سائر الحمى الحادة وينفع من الحمى المتقطعة
اقراص الورد **وصفة** يؤخذ من الورد المطحون وزن عشرة
دراهم ويطاشير وزن خمسة دراهم وسنبل الطيب وزن
دراهم زبالا زنج وزن ثمة دراهم يعرض ويستفي ماها
وزن ثمة دراهم **سكين وينفع منها ومن الحمى التي**
كانت حادة وكانت وطالت ان يؤخذ في كل يوم
عشرة دراهم حليجين مع وزن عشرة دراهم سكين
ينفع من النافض شرب الماء الحار مع سكين يشرب منه
شيشا صالحة يتقيا في وقت النافض فانه يحفف
الحمى ويصرفه تماما **وينفع من شدة النافض ان يصفى الماء**

تقطعة
حميات

النافض

المن

الطيب وزن درهم ومصطكى وزن درهم ووزن الحنظل باء
 ووزن الرازيانج ووزن الكرفس ووزن البونكه ووزن درجمن
 يستقى منها ثلثه ايام واكثر في كل يوم وزن ثلثه درهم
 بالسبخين وادوا كانت الحاراة اسكن بطبخ الرازيانج
ونيفع من الحمى التي ترهل الوجه وقدمه متوطالت
 هذا الدواء الذي وصفنا او جعل فيه عصارة فستين بقرين
 ومن الطباشير مثل الورد ويستقى بطبخ الرازيانج ووزن
 الهنديه وادوا اذا كان مع الحيات عمل كالسعال
 والورم في الركبة وغيره من الاعضاء فيؤخذ علاجها
 مما ذكرناه اولاً ثم يخرج مع هذا الذي ذكرناه في العروق المهدني

سبع نم

ينفع من ان يشرب كما سيذكره وزن نصف درهم صبر ومن عمل
 وزن درهم ومن بعد وزن درهم فيبطل اصله ولا
 يطول واما اوطال وخرج فيمنع ان يليف على امرب
 ويكمد في موضع محرق حادة وينطل عليه ما خارجي سهيل
 خروجه ودار عليه حتى يخرج عن آخره وان انقطع في حال
 فينبغي ان يدخل الملبس حتى يطول شقلا مقداراً ويصق
 فيحقا جيداً ثم يعالج بالمرهم حتى يبرأ ويستقى العليل الصبر
 من اول يوم نصف درهم والثاني والثالث درهم
 فانه نافع ان شاء الله تعالى لا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم

والامثال في بارورة لم يغير بعد البول الباقى وانقلب من شدة تعديده الامتلاء
 وبتغيره في بطن الاموال الصماء طيلة الالام للينها خصوصاً اذا طفاك
 وان بول الانسان كلما قرتبه قمتك ازداد غلظاً وكلما بعدت ازداد
 صفاءً وهذا الفارق سائر الاموال مما يعرض عنه الاطباء والدمثان
 وبول النساء يميل الى البياض والتمل واذقاً من بول الرجال
 وبول الحيوانات خصوصاً الحمار غليظ كدر ويكون في الفاروق كما نرى
 الذباب وبول البقر ابيض في صفة قرتبه عن بول النساء ولكن
 ليس له قوام وبول الهنسي قرتبه من بول النساء والفقار خراهما
 لكنه غليظ لا يكون ما يرضى منه ولم يكن صافاً حتى يرب ماء ولا اكلت
 طعاماً ولم يكن تناول صافاً من تناول اوشروب كما نرى في
 والحمار شربة فانها يصيغان الى الصفرة والحمره وكما يعرفون
 فانها تصير الى الصفرة والحمراء فانها يصير الى الالوان والرشب
 الطير بول البول الى لونه وان لا اذقت بشربه صافاً كما نرى
 فان المحقق به ربما الصغى لولم منه الا يكون تناول ما يدركه
 كما يدرك الصفراء والبلغ ١٢ والالام الماحدة من البول مشقة وشدة
 احسنه اللون القوام والصفاء والكثرة والربوب والمقدار
 في الصفة والكثرة والربوب والرشب والمنقذون ليدلوا بالبين
 والطعام من الشدة كغليظها بها ١٢ ما يرضى

٢٦٥
 الامتلاء في بطن الطيب حجم رطب سكب سيجب التبر الاغذية اولاً
 في الاموال الصماء طيلة الالام للينها خصوصاً اذا طفاك
 وان بول الانسان كلما قرتبه قمتك ازداد غلظاً وكلما بعدت ازداد
 صفاءً وهذا الفارق سائر الاموال مما يعرض عنه الاطباء والدمثان
 وبول النساء يميل الى البياض والتمل واذقاً من بول الرجال
 وبول الحيوانات خصوصاً الحمار غليظ كدر ويكون في الفاروق كما نرى
 الذباب وبول البقر ابيض في صفة قرتبه عن بول النساء ولكن
 ليس له قوام وبول الهنسي قرتبه من بول النساء والفقار خراهما
 لكنه غليظ لا يكون ما يرضى منه ولم يكن صافاً حتى يرب ماء ولا اكلت
 طعاماً ولم يكن تناول صافاً من تناول اوشروب كما نرى في
 والحمار شربة فانها يصيغان الى الصفرة والحمره وكما يعرفون
 فانها تصير الى الصفرة والحمراء فانها يصير الى الالوان والرشب
 الطير بول البول الى لونه وان لا اذقت بشربه صافاً كما نرى
 فان المحقق به ربما الصغى لولم منه الا يكون تناول ما يدركه
 كما يدرك الصفراء والبلغ ١٢ والالام الماحدة من البول مشقة وشدة
 احسنه اللون القوام والصفاء والكثرة والربوب والمقدار
 في الصفة والكثرة والربوب والرشب والمنقذون ليدلوا بالبين
 والطعام من الشدة كغليظها بها ١٢ ما يرضى

في الاموال الصماء طيلة الالام للينها خصوصاً اذا طفاك
 وان بول الانسان كلما قرتبه قمتك ازداد غلظاً وكلما بعدت ازداد
 صفاءً وهذا الفارق سائر الاموال مما يعرض عنه الاطباء والدمثان
 وبول النساء يميل الى البياض والتمل واذقاً من بول الرجال
 وبول الحيوانات خصوصاً الحمار غليظ كدر ويكون في الفاروق كما نرى
 الذباب وبول البقر ابيض في صفة قرتبه عن بول النساء ولكن
 ليس له قوام وبول الهنسي قرتبه من بول النساء والفقار خراهما
 لكنه غليظ لا يكون ما يرضى منه ولم يكن صافاً حتى يرب ماء ولا اكلت
 طعاماً ولم يكن تناول صافاً من تناول اوشروب كما نرى في
 والحمار شربة فانها يصيغان الى الصفرة والحمره وكما يعرفون
 فانها تصير الى الصفرة والحمراء فانها يصير الى الالوان والرشب
 الطير بول البول الى لونه وان لا اذقت بشربه صافاً كما نرى
 فان المحقق به ربما الصغى لولم منه الا يكون تناول ما يدركه
 كما يدرك الصفراء والبلغ ١٢ والالام الماحدة من البول مشقة وشدة
 احسنه اللون القوام والصفاء والكثرة والربوب والمقدار
 في الصفة والكثرة والربوب والرشب والمنقذون ليدلوا بالبين
 والطعام من الشدة كغليظها بها ١٢ ما يرضى

في الاموال الصماء طيلة الالام للينها خصوصاً اذا طفاك
 وان بول الانسان كلما قرتبه قمتك ازداد غلظاً وكلما بعدت ازداد
 صفاءً وهذا الفارق سائر الاموال مما يعرض عنه الاطباء والدمثان
 وبول النساء يميل الى البياض والتمل واذقاً من بول الرجال
 وبول الحيوانات خصوصاً الحمار غليظ كدر ويكون في الفاروق كما نرى
 الذباب وبول البقر ابيض في صفة قرتبه عن بول النساء ولكن
 ليس له قوام وبول الهنسي قرتبه من بول النساء والفقار خراهما
 لكنه غليظ لا يكون ما يرضى منه ولم يكن صافاً حتى يرب ماء ولا اكلت
 طعاماً ولم يكن تناول صافاً من تناول اوشروب كما نرى في
 والحمار شربة فانها يصيغان الى الصفرة والحمره وكما يعرفون
 فانها تصير الى الصفرة والحمراء فانها يصير الى الالوان والرشب
 الطير بول البول الى لونه وان لا اذقت بشربه صافاً كما نرى
 فان المحقق به ربما الصغى لولم منه الا يكون تناول ما يدركه
 كما يدرك الصفراء والبلغ ١٢ والالام الماحدة من البول مشقة وشدة
 احسنه اللون القوام والصفاء والكثرة والربوب والمقدار
 في الصفة والكثرة والربوب والرشب والمنقذون ليدلوا بالبين
 والطعام من الشدة كغليظها بها ١٢ ما يرضى

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله وصحبه
جمعين **ثم بعد** فمذه وسبيل الوصول الى سبيل النضول
من موفات المولى الاعظم غر المذ والدين ابراهيم
الكاشي رحمه الله بعد غرانه وتبها على مقالات **المقالة الاولى**
قال البقراط العرقتيسر والصناعة طول الوقت
صيق والتجربة خطر يجب على المريض اطاعة الطبيب
وان لا يخبر ما يريد في مرضه بل بما يقصه **قال** البقراط

المعروف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله وصحبه
جمعين **ثم بعد** فمذه وسبيل الوصول الى سبيل النضول
من موفات المولى الاعظم غر المذ والدين ابراهيم
الكاشي رحمه الله بعد غرانه وتبها على مقالات **المقالة الاولى**
قال البقراط العرقتيسر والصناعة طول الوقت
صيق والتجربة خطر يجب على المريض اطاعة الطبيب
وان لا يخبر ما يريد في مرضه بل بما يقصه **قال** البقراط

المعروف
بسم الله الرحمن الرحيم

المعروف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله وصحبه
جمعين **ثم بعد** فمذه وسبيل الوصول الى سبيل النضول
من موفات المولى الاعظم غر المذ والدين ابراهيم
الكاشي رحمه الله بعد غرانه وتبها على مقالات **المقالة الاولى**
قال البقراط العرقتيسر والصناعة طول الوقت
صيق والتجربة خطر يجب على المريض اطاعة الطبيب
وان لا يخبر ما يريد في مرضه بل بما يقصه **قال** البقراط

المعروف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله وصحبه
جمعين **ثم بعد** فمذه وسبيل الوصول الى سبيل النضول
من موفات المولى الاعظم غر المذ والدين ابراهيم
الكاشي رحمه الله بعد غرانه وتبها على مقالات **المقالة الاولى**
قال البقراط العرقتيسر والصناعة طول الوقت
صيق والتجربة خطر يجب على المريض اطاعة الطبيب
وان لا يخبر ما يريد في مرضه بل بما يقصه **قال** البقراط

المعروف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله وصحبه
جمعين **ثم بعد** فمذه وسبيل الوصول الى سبيل النضول
من موفات المولى الاعظم غر المذ والدين ابراهيم
الكاشي رحمه الله بعد غرانه وتبها على مقالات **المقالة الاولى**
قال البقراط العرقتيسر والصناعة طول الوقت
صيق والتجربة خطر يجب على المريض اطاعة الطبيب
وان لا يخبر ما يريد في مرضه بل بما يقصه **قال** البقراط

عقل في الحمى اللارضة دليل الموت الدمع بل ارادة في
كل مرض روى الحمى ان لم يقلع بالعرق طالبت الحمى بالتشنج
يحلد الاصح ان حمى وجرى من مخزبه دم واستطلق زال مرضه
الحمى المطلقة لانه الجحان يتولد ريقان المحوم قبل الساع روى
وفي السابع والتاسع والاربع عشر نحو وان لم يكن الا كس
وما دون الشرايف صلبا من بال ناقص كل يوم مجاه غير ذم
المغيبه شديدا وخفقان والقلب لمن حمى روى تشنج
الحمى ووجهها روى تشنج المحوم وتفرغ في النوم روى
من بال شورا فيه صداع او يحدث البول شفا ايضا روى
سيما لمن حمى ودمه ورم من برحمي اعياء يحدث فراجا
منه فبانه من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر
سبب تشنج من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر
سبب تشنج من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر

عقل في الحمى اللارضة دليل الموت الدمع بل ارادة في
كل مرض روى الحمى ان لم يقلع بالعرق طالبت الحمى بالتشنج
يحلد الاصح ان حمى وجرى من مخزبه دم واستطلق زال مرضه
الحمى المطلقة لانه الجحان يتولد ريقان المحوم قبل الساع روى
وفي السابع والتاسع والاربع عشر نحو وان لم يكن الا كس
وما دون الشرايف صلبا من بال ناقص كل يوم مجاه غير ذم
المغيبه شديدا وخفقان والقلب لمن حمى روى تشنج
الحمى ووجهها روى تشنج المحوم وتفرغ في النوم روى
من بال شورا فيه صداع او يحدث البول شفا ايضا روى
سيما لمن حمى ودمه ورم من برحمي اعياء يحدث فراجا
منه فبانه من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر
سبب تشنج من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر

عقل في الحمى اللارضة دليل الموت الدمع بل ارادة في
كل مرض روى الحمى ان لم يقلع بالعرق طالبت الحمى بالتشنج
يحلد الاصح ان حمى وجرى من مخزبه دم واستطلق زال مرضه
الحمى المطلقة لانه الجحان يتولد ريقان المحوم قبل الساع روى
وفي السابع والتاسع والاربع عشر نحو وان لم يكن الا كس
وما دون الشرايف صلبا من بال ناقص كل يوم مجاه غير ذم
المغيبه شديدا وخفقان والقلب لمن حمى روى تشنج
الحمى ووجهها روى تشنج المحوم وتفرغ في النوم روى
من بال شورا فيه صداع او يحدث البول شفا ايضا روى
سيما لمن حمى ودمه ورم من برحمي اعياء يحدث فراجا
منه فبانه من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر
سبب تشنج من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر

عقل في الحمى اللارضة دليل الموت الدمع بل ارادة في
كل مرض روى الحمى ان لم يقلع بالعرق طالبت الحمى بالتشنج
يحلد الاصح ان حمى وجرى من مخزبه دم واستطلق زال مرضه
الحمى المطلقة لانه الجحان يتولد ريقان المحوم قبل الساع روى
وفي السابع والتاسع والاربع عشر نحو وان لم يكن الا كس
وما دون الشرايف صلبا من بال ناقص كل يوم مجاه غير ذم
المغيبه شديدا وخفقان والقلب لمن حمى روى تشنج
الحمى ووجهها روى تشنج المحوم وتفرغ في النوم روى
من بال شورا فيه صداع او يحدث البول شفا ايضا روى
سيما لمن حمى ودمه ورم من برحمي اعياء يحدث فراجا
منه فبانه من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر
سبب تشنج من الحمى تشنج حيزه والبراد تشنج الابر

المراس عسر الأضلاع **المسبام** ورم حار في احد جانبي
 الدماغ او فيهما او في الدماغ نفسه او فيها جميعا والدروني
 منه يسمى قرايطيس والصفراوي منه يسمى قرايطيس الخالص
ليترعيس ويقال له السيمان لانه يبرده وهو ورم عن الخيم
 عفن في مجاري روح الدماغ وقها يعرض للحجبه وجره
 للزوجه البغم هذا ينفذ في الحجبه لاصلا منها وانا في الدماغ
 للزوجه **سقاقلو** ورم يحدث في خاص نخوليف ثم يركب
 الدماغ ويقال شقاقلوس على موت العضو وبطلان جسمه
 وغايرها مقدمه **تصباي** جنون مفرط مع **صفر** او
التبا السهي ورم دماغ عن بغم وصفراوي **الدوا**

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الكريم الجليل الذي يشفي بجال كلمته واطفه السقيم
 والحليل والصلاة على محمد وآله الراشدين الى سبيل
بعد فهذا ما جمعه العبد الواثق الصمد الحبيب محمد بن ابي
 محمد بن ابي مسلم الطبيب بصرين سنة غرة احوال داروق
 اعضاء امانه في حدود الامراض من المراس الى القدم
 وتعميق بها **الصداع** الم في اعضاء المراس **الشقيقة**
 وجمع في احد شقي المراس **البصيرة** الم شديد مثل عبي

من
 ارض
 الكلى

حالة تجليل صاحبها ان الاشياء تدور عليه وان دماغه يدونه
 يدوران فلما يملك ان ثبت **المسك** حالة يبقى الانسان
 مع حدودها باهتها يحذر في راسه لثقل عظيمها وفي عينيه
 ظلمة وربما وجد طينتها في الاذن وربما زال معها عقده
النسيان نوم مغرط ثقيل في المدة طويلا وفي الكسبية
 قوة فيصعب على الانسان الاتباه عنه وان نبتة
السهر افراط في اليقظة وخروج عن الجسم الطبيعي
النسيان هو افساد الذكر واما فساد الفكر واما فساد
 التحليل افساد الذكر فهو بطلان الحفظ او نقصانه
 واما فساد الحكم فهو ان لا يمكن للانسان التفكير في شئ بنية

اوله

او نهيه عليه ما يتفكر فيه واما فساد التحليل فهو ان تحليل ما ليس
 ويرى مورالا بوجودها او بضعف ونقص عن الامور
 التحليلية ولا يرى الرويا والاحلام الا قليلا فيفسادها او بطلانها
 اصلا فيفسد صور المحسوسات كيف كانت ولا تتجلى لها
 كما ينبغي فاسد الذكر معنى المحسوسات من حيث كبرها
المرغوبة والمحقق قد يقال على فساد الفكر دون الذكر وقد
 يقال على فساد جميع **الشخص** على متى عرضت
 للانسان بقى على حالة التي ادركته عليها اما حال
 اذق بما او ناسيا او هو يعمل عملا ويسمى بالمؤددة والاشهدة
المباين هو تغير الظنون والفكر عن المجري الطبيعي

المباين

الى الفساد والى الخوف سافج سوداوى يوحش روح الدماغ
 ويفرغه بظلمة **المانيات** جنون سبغى **وداء الكلب** نوع منه
 يكون مع عصب مختلط بلعب وعيث وايداء يستعطف
 كما هو من طبع الكلاب ونوع من المانيات **القطن**
 وهو ان يكون الانسان فراراً من الراجاء بحسب الخسوة
 والمقابر ومع ذلك فلا يمكن في موضع واحد اكثر من سعة
 واحدة بل لا يزال يتردد ويؤا شياً مختلفاً لا يدري اين
 يتوجه **العشق** مرض وسواسي يكبله الانسان الى نفسه سيط
 فكره على استحقاق بعض الصور والشايل التي تكون في المحجوب
 وقيل **سطوة** هو عوى البصر عن ادراك عيوب المحجوب

الكالوز

الكالوس هو ان يحس الانسان في النوم خيالاً عصبياً
 يقع عليه ويعصره ويضيق نفسه وينقطع صوته وحركته
 لا يكاد يحس وازوالقضى عنه اذ تبه دفعة **الصرع** صفة دماغية
 غير ثابتة تمنع الاعضاء البغية عن فعالها منعا غير
 تام **السكتة** تعطل الاعضاء عن الحركة وهي سفة
 في بطون الدماغ الشريفة باسرها تمنع الاعضاء عن الحس
 والحركة **الفالج** استرخاء عام لاجه شقى البدن طولا
التشنج علة عصبية تتحرك لها العضل الى مبا ويها
 فتعصق في الانساط منها ما يبقى على حالها ومنها ما يسهل
 عوده الى الانساط كالتمتد وب **التمتد** تشنج العصب

السكتة

من الجانبين فينتصب العضو ولا يسيل الى جانب **الكثرة** يقع
 على تشنج يتبدى من عضلات الترقوة فيمددها
 طولاً الى فدام او الى خلف او الى الجهتين جميعاً
 وقد يقال على كل تمدد من اى عضو كان وقد يختص باسم
 الكزاز ما كان سبب روجده من داخل او خارج سواء كان
 من جانب او من جانبيين **الرعشة** آفة في القوة المحركة فتتجرح
 عن تحريك العضل على الاتصال مقاومة للشغل المعارق
 المدخل تحريكه لتحريك الارادة فيجهد طرقات ارادته او
 بدأت ارادته تحريك غير ارادته **الحكم** آفة الية كدت
 في الحس اللمسى بطلاناً او نقصاناً وحس اللسان في العضو

يشبهها

يشبهها بدبيب النمل وغزان غير موم مع عمر الحركة
اللقوق آفة الية في الوجه يخيف منها ش من الوجه الى
 جهة غير طبيعية فتتغير هيئته الطبيعية ويزول جوده التقاؤ
 الشفتين والخصيتين من شق **الفتحة** حركة موضع من البدن
 يس من عادته ان تحرك حركة سريعة سارة ثم يسكن
 سريعاً وربما استج ثم زال ثم عاد **الزكام** تجلب فضول
 رطبة من بطني الدماغ المتقد من كلى المنخرن **العصاة**
 وضع يظهر في الجاهلين منضلاً با على الجاهل وبعظم
 المايق وموضعه اطراف اربع عضلات اثنتان
 منها اللسان تحركان العين والظفن واثنان تحركان

العصاة

المرغوب

صفتي الوجه الى قدم وحلف واطرافها يقرب بعضها
على بعض **اعلال العين الروم** عند الاقربين على الورم
الحار له موى الحادث في الملتحمة وهي كان حاصلها
من غير هذه المادة فانه لا يسمى رمل بل كدرا واما
عند المتحسرين فانه يطلق على كل ورم يحدث في
الملتحمة واما التكدز فيطلق عند قسم على ابتداء الزهر
او على الخفيف منه متى ما كان بسببه خارج من حرارة
الشمس والعبارة **الوردي** رعد عظيم يرم عليه البياس
حتى يبيع التغمض **الشتر** نقب الحزن والقلابة حتى
لا يطبق كما يجب **السيل** عشاوة تعرض العين من

وهو الذي يخرج من العين
وهو الذي يخرج من العين
وهو الذي يخرج من العين

انقاع

انقاع العروق الطاهرة من سطح القرنية والملتحمة و
انقاع شئ فيا بينها كاله خال **الشرب** زيادة من مادة
شحمية يحدث في الجفن الاعلى فيعقل الجفن عن الافتتاح
ويجعل كالمسحوق ويكون اللحمة غير متحركة تحرك السلعة
التنين ان ينقطر من العين في كل زمان قطرات
من الماء ثم يقطع **الشعر المنقلب** شعر ينبت في الجفن
راسه منقلمة الى العين **الودقة** تنو في الملتحمة شبيه
بثرة بيضا، كما هنا شحمية **الظفرة** نقطة من دم طوي احمر
او عتيق مايت الكعب اسود قد سال عن بعض عروق
المنبجزة في العين **الظفرة** زيادة في الملتحمة شبيهة

في اكثر الامور من الموق الاكبر وتجرى دائما على الملتحمة
البياض منه وبقية في ظاهرها القرنية يسمى الغمام
 ومن غليظ في عمقها يسمى البياض مطلقا **الموسبرج**
 خروج الطبقة العينية عند الخراق القرنية بسبب
 بثرة او قرحة او جرب تقع فيها اذا خرج
 يسير منها كراس النملة فاما ما كان يخرج منها ازيد من
 ذلك حتى يشبه العينية يسمى العيني فاذا كان اعظم
 من ذلك حتى يبازر الاغصان ويصان الاستفاد
 يمنع الانطاق يسمى التفاحي فاذا ازم من هذا اعنى
 التفاحي وتحم عليه حرق القرنية يسمى المساروي الضلعي

الردة

البردة رطوبة تعلق وتجرى في باطن العين يكون الى البياض
 يشبه البردة **الشعبية** ورم شديد لطيف على حروف
 العين يشبه الشعيرة في شكله **السلالوق** غلظ في الاجفان
 من مادة اكله بورق يجرى بها الاجفان وينتثر الهدب
 ويلوي الى القرع اشغال العين وتبعه من العين
التوتة تجمعه حمة الى سواد متعلقة من داخل العين **التخجيد**
 فضلة تجرى في الاجفان **الكنتة** حالة تعرض العين
 يضعف معها البصر وتغير لون طبقاتها ويصير
 كالسليمة البيطنة الحركه ويجد صاحبها كان
 عينيه اعظم حجما كانت ويعرض معها حكة لا يكاد

تهدأ والابالماوا الى العشا ان تطل البصر لتلاوي بصير
 نهارة او ضعيف في آخره **الجحيم** هو ان لا يبصر نهارة
العزيب ما صور يحدث في مرق العين الالسي **العداة**
 زيادة لم الما في **الانتشا** ان يصير الشقة العينية
 او سع مما هو في الطبع فيشر النور فلا يخرج على خط
 ستقيم الى المرسات بل تقع في حوايت طبقات
 العين وميتته **الاشاع** ان يتبع العضة الجوفية
 مع سعة الحوقة **الضعفان** يصير الشقة العينية
 اصنق من المعنا ومجتمتع النور ويختار البصر و **الضعف**
الحيالات اشكال اذات الوان تترى في الجو

الماء رطوبته

الماء رطوبة غريزة تنفق في الشقة العينية بين الرطوبة
 البيضاء والصفاق القرني فيمنع نفوذ الاشباح
 الى البصر او خروج النور الى المبصرات على احد المي
الحفش ان يكون الطبقة القرنية والعينية مشفين
 ينفذ فيما شعاع الشمس والضوء فلا يبصر انا كما
 يجب في النهار واذ كان عند غروب الشمس او في
 اليوم الميغم البصر بصر اقويا وعند اكثر الاطباء ان
 الحفش ضعف البصر مع نفاذة تكون في الايمان
العمور كلال يحدث في البصر من اذات البصر في
 الشج واما له سبب رجوع شعاع الشمس الى العين

تفرقة الروح وصفاة بها **الجسار** ان يعرض للابحان
 عن حركة الى التعرض عن انفاهما و الى الاغتناج
 عن تعريضها مع وجع وحمرة بلارطوبة **الدهة** ان يكون
 العين و ايمارطوبة رطوبة مائية و ربما سالت
 معها و **نفس العيون** نقصان الرطوبات و تكثر
 الطبقات و فناء الرطوبة البهيمية او ثقلها جدا و قلة
 النور التي تملأ العين و يكاد ان يضم عليها اجفانها
 وربما اذهب البصر **الانتفاخ** ورم باردة تعرض للعين
 مع حكة **امراض الاذن** **الضخم** ان يكون الصمغ
 قد خلقت باطنه اصم ليس فيه تجويف الباطن الذي

نفس العيون

مولانا

هو كالغثة المشتتة على الهواء المراكدة الذي يسمع بصوت
 بقرعة **الذي الضنين** صوت يسمع الانسان لامن
 خارج الطرش و **الوقر** ان يبلغ الائق عدم الحس منها
قلع الاذن شقاق يظهر في الاذن تترشح بالبدنة
 و الماء ان **امراض الاذن** **الخشم** فقدان
 الشم **العطاس** حركة جارية من الدماغ لرفع خلط
 او مواد اخر باستغناء من الهواء المشتمق و فوائده
 طريق الالف و القرم و العطاس للدماغ كالسعال
 للبرية و يائنها **حكة الاذن** ان يحب الانسان في الفة
 عند استنشاقه الهواء البارد و حرقة لداعه تبذع الى

نفس العيون

دماغه وتترع متهما عيناه وربما وجد من غير اشتقاق
 الهواء البارد **فساد الشحم** ان يعرض لحارة الشحم ان
 الريح كلما رايته واحدة **البثور في الانف** يخرج
 من الانف بثور يخرج حتى يصير كصورة التماسيل **امراض**
اللثة بطلان الذوق وفساده ان يرى
 حس الذوق حتى لا يميز العليل بين الحار والبارد فضلا
 عن الامراض والحوادث **اللثة** ان يعظم اللسان حتى
 لا يسجد في الفم ويسمى ادلاء اللثة وهذا من صلب
 يتخرج لا الاورم **الصفير** عمدة صلته تكون تحت
 اللسان شبهة النور الموقفت من سطح اللثة والبرق

اللسان
 اللثة

التي

التي فيه يصفدع **شقاق اللثة** عمدة نظير من بين مراح
 اللدماغ مخدث الجفاف في اللثة حتى ينشق ويرى
 فيه شقوق متفرقة حتى تنسج من الاكل ويولم من بين
 الى مض والمالح **الفتاح** قرحة تكون في جلدة الفم
 واللسان مع انتشاره واتساع **الأكلة** في الفم عمدة
 صورتها صورة القروح غير انها تسقى في زمان يسير
 مواضع كثيرة من الفم واما رايته كرجمة **امراض**
الضرس خدره يعرض للسن بسبب نجس الحضر
 شئ يشبه الخرف سريع التفتت والتفتت يتركب
 على اصول الاسنان ويخرج عليها قرحا يعسر وتلعنه

اللسان
 اللثة

اللسان

ولونه اما اسود او اصفر او اخضر **وهما ماء الاستسقاء**
 ان لا يحتمل السن شيئا باردا او حارا او صلبا وكشبهه
 من برودة **تزيد السن** كما يقبل الغذاء كذلك
 يقبل المواد المنضفة اليها ويريد حجما وغلظا **سقوط اللها**
 ان يمتد الى اسفل حتى لا يرجع الى موضعها **امراض الحلق**
الحنان امتناع نفوذ النفس الى الرئتين والقلب
النجبة ورم حار في العضلات الموضوعة من جانبي
 الحلقوم التي يكون بها السليج وفي العضلة الموضوعة
 على فم المري والحلقوم وفي بطانة المري **حكال المري**
 ان لا يصير العليل عن حكما بالتحقق والتحقق **اعلال الرئة**

الحنان

اعلال الرئة

الزود

الربو غلة رمية لا يجده الوداع معهما من نفس متواتر
 ويقال لها البهر ايضا **نفس الانتصاب** ان لا تاتي في النفس
 لصاحبه الا ان تنصب يستوي ويهد فثمة مدة الى الخوف
 فينفتح بسببه المجري **نفس** هو ان لا تجده الهواء
 منفذ في جهة حركة الا ضيقا لا ينشرب عنه الا قليلا
السعال حركة تدفع بها الطبيعة اذى عن الرئتين والاعضاء
 التي تنصب بها **نفث الدم** قد يخرج لثقا فيكون
 من اجزاء الفم وقد يكون نثقا فيكون من اجية الحلق
 وقد يخرج قيا فيكون من المري ولم المعدة والكبد
 وقد يخرج سعالا فيكون من نواحي الصدر **الرئة ذات**

في الرية من مادة دجوبة او صخر او تبة او من نزل تصب
 من الرأس و ربما كان سبب ذات الجنب والذنب
 على سبيل الانتقال **السل** تترقى في الرية يلزمها
 حتى ذقنا **التقيح** تعال على المعين جمع الورم لمدة
 وائمة و الفضا الذي بين الصدر والرية من قبح
 الفجر اليه اما في الجانبين معا وفي جانب واحد
جمود الصلابة يرد عضلات الصدر والحجاب
 والرية فلا ينبسط ولا يقبض على المجرى الطبيعي
 فتحدث حالة شبيهة بالشرق و يقبض النفس معها
 وربما قتلت هذه العلة بقتة يبرد القلب و عدم

الجنب الخالص ورم في النشا المستبطن للاصلاخ الحجاب
 الحجاب بين المعدة والقلب اما في الجانب الايمن واما
 في الجانب الايسر وقد يحدث الورم في العضلات
 التي بين الاصلاخ او في النشا الجمل و يسمى لدا
 ذات الجنب الحائط وقد يحدث في الحجاب الذي على
 اصلاخ الخلف تحت الحجاب القاسم للصدر بضعفين
 اما في الحجاب الموضوع على القص و يسمى ذات الصدر
 واما في الحجاب الموضوع على القفا و يسمى ذات العوض
 وقد يحدث في الحجاب المسمى ديا فرغا وهو الحجاب المنعوض
 بين الكبد والمعدة و يسمى برسا **ذات الرية** ورم جار

ذات الصلابة
 ذات العوض
 برسام

ذات الرية

القلب
امراض

النفس امراض **القلب الحقائق** حركة اختلاصت
تعرض للقلب بسبب ما يوذى القلب **العشى** تعطل صل
القوى المحركة والحاست لضعف القلب واجتماع
الروح كداليه واستنفاعه وتخلله حتى لا يفضيل عن
الموجود في المعدة **ضعف القلب** على سواد اوتيه
تصيب القلب بان تترشح اليه بيرة من الخلط السوداوي
الحار ويورث **ضعف النفس القلب** على تده العليل
كان قلبه قد تقشره ويكاد ان يعشى عليه ثم يزيل من
وقته **قدف القلب** على تحس الانسان بهما كان
قلبه يخرج من صدره بالعدف **احتواء الرطوبة على القلب**

عليه

على تحس صاحبها كان قلبه يسبح في الماء لانه يحس
الرطوبات المحموية على القلب وقد تحرك لرفع ذلك
فيكون كانه يسبح في تلك الرطوبات وهذه العلة
لا يكون الا بشركة المعدة **خديف القلب** على تحس صاحبها
كان قلبه يجذب الى اسفل امراض **ضعف الهضم**
ان لا يجدر الطعام عن المعدة **سوء الهضم** و
ان لا يهضم الطعام انضماما تاما حسنا بل روي
يستعمل اليه بعض الكيفيات الرديئة **التخمة** ان لا
يهضم الطعام البنية **الهضمة** حركة من المواد العسرة
الغير الهضمة الى الانفصال بالقي والاسهال واجفة

امراض المعده

عن البدن على شدة وعنف من الدافعة **الحمراء** شهوة
 الاطعمة الرديئة الكيفية **فساد الشهوة** هو الشهوات
 الرديئة مثل شهوة الطين **العلم الشهوة** **الكلبية** هي زيادة
 الشهوة واشتدادها والحرص على المال والاشياء المكانية
 عليها كما هو من طبع الكلاب **المجمع البعير** يقال له
 بوليموس جمع الاعضاء مع شبع المعدة فيكون
 الاعضاء جارية ماضقة الى الغداء والمعدة عاقبة
 لهما **العطش** فقار الطبيعة الى البلاء والرطب
الحنا ما اندفع من النفقة الى طريق الفم **القوي والتنوع**
 حركة من المعدة على نحو دفع منها شئ فيها من مطبوخ الفم

الا ان المهنون

الا ان التنوع حركة من الدافع لا يصحبها حركة من المنذفع
 الى خارج والتي تغيرت فيه بحركة الدافع حركة من المنذفع
 الى خارج **الغثيا** حالة للمعدة كانها يتقاضى بها مند
 التحريك **تقبل النفس** يقال للغثيان اللارزم ويقال
 لهذا ب شهوة **لكرب القلق المعدي** ان يعرض
 للمعدة قلق وكرب يجلب العين منه غما وكربا ويجوز الى الال
 من شكل الى شكل وربما كان معه غثيان **انقلاب المعدة**
 ان تعذب الانسان ما اكله منهضما **القوا** حركة الطنقة
 الداخلة من المعدة مركبة من تشنج انقاضي للحزب من
 المودي ومدد انبساطي لدفع ذلك المودي **وجع الفؤاد**

وجمع يعرض لغم المعدة ويسمى وجمع القواد لعرب هذا
 الموضوع من **الغيب حياة المعقد** ان يعرض للمعدة
 حسادة من خلط غليظ ينصب اليها ويدخل جرمها
 بلا تودم طهر **امراض الكبد والحال بفتح الكبد**
 فيجتمع في اجزاء الكبد وتحت عشبها من رات
 فاذا اجتمعت وكثفت واستحالت ربا جانا فحة لا يكيد
 سفذا اما كثرتها واما لسد في الكبد فذلك هو النفيحة
 في الكبد **حقيقة الكبد** ان يخفق الكبد **سوء القنية** مقدمة
 الاستسقاء **الاستسقاء** مرض ذو مادة بارده تتحلل اعضاها
 فربوبها والحمى منه ان تيربل جميع الاعضاء والرتقي ان

طعم الماء

يجتمع الماء في الاحشاء اياها من الضفاق والشرب
 واما من الشرب والامعاء **الطبي** ان يجمع الرياح الغليظة
 في المواضع التي يجمع فيها الماء في الرقي مع رطوبة قليلة
اليرقان تغير في حش في اللون الى صفرة او سواد
امراض الامعاء **ذلق الامعاء** ان لا يبيت الطعام
 في الامعاء بل تترنق عنها سرعا **السيح** ان يخر او سطح
 الامعاء **الحمى** حركة من الامعاء المستقيمة يدعى الى البراز
 يضطرارا ولا يخرج منه الا شي يسير من رطوبة مخاطية
 يحي الظها دم ناصع **المغص** وجمع الامعاء بسبب ريج
 محققة يهدد **بالقولنج** مرض معوي مولم يعسر حرج

ما يخرج الطبع وما كان منه في الامعاء الدقاق يسبي
 ايلاديس **السبير** ريادة تنبت على فواه العسر و
 التي في المقعدة من دم سوداوي غليظ **النواء**
 قروح غائرة تحدث في المقعدة عند طرف الامعاء
 يسيل منها صديد **استرخاء الشرج** يخرج الشغل
 والريح بلا ارادة **امراض الكلى** **والمثانة** **وعضاه**
التناسل والرحم **الكلمية** ان يعرض بها ثورين
 اضلاط مرارية او بودقية ثم يتقح **ذبا يطيس** ان يخرج
 الماء كما يشرب في رمان **قصر سلس البول** ان يخرج
 البول بلا ارادة **الحصى** حو حبري يولد في الكلى

دالمثانة

والمثانة لاستعمال اغذية لزجة يعقد بالحراة **تقطير البول**
 حادة بين العصر والاستهال **فسموس** ان يشته
 الانعاط يربق القصب ينوتر من غير شهوة الجماع
 او مع شهوة وربما اخذ يمينه ويطول **الغدب** يكون
 كثير الشبق رخو المقعدة اذا جامع النفي ربله عند الازراء
عاقونا احتساج الذكر ومدد يعرض في او عجة
 المنى **التشق** نزول الامعاء والثرث او الحجاب اليه
 كيس اللانين لا تساع المجرمين وقد ينزل اليه ربح
 غليظة ونخض بالاسم القليلة او رطوبة مائتة او دوية
 او غيرها ويسمي **درة** وربما لم ينزل الكيس بل احتبس

في العانة ويسمى باسم العام وهو الفوق **الرجا** هو ان
يعرض للمرأة احوال تشبه احوال الحبالى من تغير اللون
واجتماع الطمث وانضمام ثم الرحم وربما كان
مع صلابته ويحس في بطنها بحركة كحركة الجنين و
حماحة ميثه ويسره لكثرة مواد منضبة اليها مع حرارة
قوية ولورم صلب يعرض للرحم او لرياح غليظة ويسمى
هذه الغلظة بالرجا لان المرأة عندما يعرض لها هذه
الاحوال تزعم ان تكون حملت قال استا وبقية الوري
ان الرجا تلك المرأة قطعه لحم لاصوره لها لانصاب
مادة مبنية لرتبة الى الرحم واسينلا حرارة قوية فيجمل

يطهرها

290
يطهرها عنهما ويعقده عليهما ويولد هذه القطعة بطبر
منها اثار حبلى والى ان اسم هذه القطعة الرجا بالجا
المبنية لان اسم هذه القطعة باليو باينة مولى ومولى اسم
الرجا والى هذه تشبه الرجا في استندار نفسا
الرفق ان يعرض لغم الرحم او للفرخ ما بينه الجماع وخرج
الطمث اما لعدم النفقة خلقة او شى زائد عضلى او غيبا
او تقام قرحة **احتساق الرحم** على شبيهة بالصرع والغشى
يبتدى من الرحم وينتجى الى الدماغ والقلب توسط
الحجب والعروق الضواري وغير **الحج** زوال
الاضغاث اما الى قدام واما الى خلف واما الى اطرافها

ويقال له لك الالموت **الدوالي** اتسع عروق السابقين
لاضباب مادة سوداوية اودم غليظ او يلغم لزج اليهما
داء الفيل زيادة في القدم على نحو ما عيسر في عروق
الدوب فيحفظ القدم **وجع اللقاع** وجع وورم يحدث
في مفصل الاعمضاء فان كان في مفصل القديين مثل
مفصل الكعب والاصابع سيما الابهام يقال له القنوس
وان كان في الورك يسمى وجع الورك وان امتداه الوجع
من الورك وامت من الجانب الوجيه الى الكاحل ويمر
بالركبة وينتهي الى الكعب يسمى عرق النساء **والحمية**
الحية حشرة خبيثة تشغل في القلب وتثبت منه

سلام

في الشرايين الى جميع البدن وتضر الافعال الطبيعية ضررا
اوليا واجناسها العالمة اربعة لان الحى لا يتولد من ان
تعلقت بالاعضاء الاصلية اولا اولا الاول حى الدرق
والثاني اما ان يكون معها عن اولا فان كان في حى عظم
وان لم يكن فاما ان تعلقت بها حى ذات قوم **الاول**
سوزنوس والثاني حى يوم **حى اليوم** ان يخن الروح
اولا بحرارة الغريبة ثم تاتي تلك الحرارة الى القلب
تشتغل فيه وتسرى منه بتوسط الشرايين الى سائر الاعضاء
والاصطراط **سوزنوس** حى لادنة تحدث عن نخوة الدم
وعيلانة من غير عفونة تحدث فيه **حى العفن** ان تتخلف

الاخلاط اولا بالصفوة التي تحدث فيها ثم تاتي تلك
الصفوة اليه الروح والقلب ثم الى سائر الاعضاء
وهي تنقسم الى اربعة اقسام دموية وصفراوية وبلغمية
وسوداوية والدموية يقال المطبقة وهي الحمى اللارائمة
التي تحدث عن عفونة الدم داخل العروق وتنقسم اليه
تفرقة الى ان ينقص اذا كان المنقص منه اكثر من المخلل
وساقصة اذا كان المنقص منه اقل من المخلل **واما الحمى الحادة**
عن عفونة الدم خارج العروق فهي حمى **لصهراوية**
تنقسم الى دائمة اذا كان مادتها داخل العروق
ودائرة اذا كان مادتها خارج العروق ومحرقة وهي لارائمة

يشتهر عن

يشتهر عن اذا كان مادة الدائمة قريبة من القلب والكبد
والعقدة والدائمة والدائرة تقسمان الى خمسة وهي التي
يكون مادتها صفراء او بيضاوية مخضرة ولا يشوبها بلغم والى
غير خالصة وهي التي يخالطها بلغم والبلغمية تنقسم الى
دائمة يقال اللسقة وهي التي ينقص مادتها داخل العروق
ودائرة تنوي كل يوم يقال لها المواطنة وهي التي ينقص
مادتها خارج العروق ومن الحميات البلغمية القضاويك
وهي التي تنطق فيها البرود ونظيرها وهو يعوز ما وهي العكس
والحمى الباردة وهي التي تأخذ بالسهيل وتترك لها **والنهاية**
وهي عكسها **والحمى الغشبية** وهي التي تحدث فيها الغشى

سلاه
 ناره سلك كرمع
 شاكلت حشمت وكلمت
 عني تبه فقف بفرع
 ابرار ذكر در صاحب
 انى بوجوب
 ما يدرك ان الله
 كرسوب ضربه
 مكرمون
 ما يدرك

وقت دور با من كثره الاضلاط لعنة والبلاسم **والسوية**
 تنقسم الى ديرة يقال لها الربيع وهي التي تغض مادتها
 خارج العروق ودايرة تشبه ريعا وهي التي تغض مادتها
 وحسب العروق **الحمي** الحس والسدس السبع الثمن على
 التسع من قبل الربيع لكن مادتها اقل واعلط من مادة الربيع
 اذ انما تخلل سريعاً بسبب كثرة جرم العروق لان العفونة
 تسرى في العسوق الى ما يجاورها من الاضلاط المستعدة
 المتغض بسرعة لا تضال بعض ما في العروق ببعض ولا تضال
 ايضا شدة الوجود الى القلب واذ كان العفونة **بعض**
 العروق تكون الدائرة لان الاضلاط التي تغض

حتى تبه فقف بفرع
 ابرار ذكر در صاحب
 انى بوجوب
 ما يدرك ان الله
 كرسوب ضربه
 مكرمون
 ما يدرك

حاج العروق ليس كلها في موضع واحد فاذا اتت على طرفة
 منها الحرارة في هذا اليوم افت رطوبتها واخرجت من
 البدن لانها غير المحققة في العروق فبقيت وماوتها
 التي مطبقة للحمى فطبلت الحمى الى ان يجمع مرة اخرى
 الى موضع العفونة فتغض ايضا بالحرارة التي بقيت من
 الاول ولذلك الحمى البليغة تنوب كل يوم لان العلم سهل السخج
 بسبب كثرة سهل التغض لرطوبة الحمى السوداء وبتة
 قديجي ريعا لانها عسرة السخج لقلتها عسرة التغض لبردها
 ويسمى **الحسمى** الصفراوتة تدور عما لانها كالمقسط
 بينهما لانها اذا قيست بهم كانت عسرة تجبا لقلتها وعسر

٢٩٨
 سلاه
 ناره سلك كرمع
 شاكلت حشمت وكلمت
 عني تبه فقف بفرع
 ابرار ذكر در صاحب
 انى بوجوب
 ما يدرك ان الله
 كرسوب ضربه
 مكرمون
 ما يدرك

سواء
سواء
سواء
سواء

سواء
سواء
سواء
سواء

تغصبا ليس بها واداقيت بالسواء كانت سهل تحب
لكنها ليست بهما واهل تغصبا حرارتها في يوم
ويوم لا **حى الدق** ان تشيبت الحزن اولها غصبا
اصلية خصوصا القلب حتى تفضى رطوبات البدن وهذه
الحى ثلاث مراتب الاولى ان تكون الحرارة في افناء
الرطوبة المحصورة في العروق الصغار وفتح الاعضاء
والثانية ان تكون تشبثت بالرطوبات القوية العمد
بالجود واللصوق بالاعضاء ويسمى الدبول والثالثة ان تكون
قد فسدت هذه الرطوبة ايضا فيكون تشبثا بالرطوبات
التي بها يكون لضعف الاعضاء المشبثة الاجساد

من اول

من اول الخفة وبغيا يما يصير الى التفريق والتفتت وهي
التفتت والدق قد تقع بعد حى العفونة والادوم وهو
في اول علم المعرفة سهل العلاج وفي آخره سهل المعرفة
وصعب العلاج واجر الدبول غير قابل للعلاج **التمتة الحمية**
المركبة تركيب الحيات اما من اجناس متباعدة كتركيب
حى الدق مع الحليقة او من اجناس متقاربة كتركيب
الضفراوية مع البليغية او من انواع جنس واحد كتركيب
العقب الملازمة مع الدائرة او من صفات نوع واحد
كتركيب عينين ايرتين واحد سماخا لثمة او من جنس واحد
كتركيب عينين خالصتين ثم التركيب اما ما خلقه وهو

سنة الف سنة
عنى سنة الف سنة

عنى سنة الف سنة
عنى سنة الف سنة

ان يدخل احد يها على الاخرى او مباداة وهو ان يخذ احد
بعده اقلع الاخرى او شارة وهو ان يخذ معا
ويترك معا واذا تركت عمان نابتا كل يوم والشهنة
الاربع ثوب ثمانية والرابع ثوبان رجا معكوسه
والشنة الرابع ثوب ثمانية قال صاحب الكمال
والرابع ثوبان عمان وقيل فيه نظر لان الرابع ثمانية
اما ان يجي في اليوم الاول من راحة التوبة الاولى
او في اليوم الثاني منها فان جاءت في الاولى
فهي مع الاربعة ربيع معكوس وان جاءت في الثانية
فهي مع الاربعة ربيع معكوس قال المصادق قاطعة البورج

عنه

في نظره نظر لان الرابع في الاو شارة لا يبلغ زمان اخذها
الربع ساعات فعلى هذا يمكن ان يقو ربعان ثوبان
عجا كما اذا ابته اخذ الاول عصر يوم السبت
وقر با بعد اربع ساعات وكان انت اخذ الثانية
بيد يوم الاثنين وقرة كما ذكرنا ثم يكون ابتداء التوبة
الثانية من الاول صبحي يوم الثلاثاء من الثانية عصر يوم
الاربعاء وعلى هذا القياس وان كان ثوبان عجب
وقد نابتا يومين وتركتا يومين واذا تركت سدسان ثوبا
يومين وتركت ثلثة ايام وقد نابتا يوما وتركتا يوما ثوبا
يوما وتركتا يومين وعلى هذا القياس واذا تركت

عنى سنة الف سنة
عنى سنة الف سنة

سبعان نابتا يوبين و تركنا اربعة ايام وقد نابتا يوما
ثم تركنا يوبين وعلى هذا القياس ومن المركبات
شطر العقب وهي مركبة من صخر اودية و بجمية اما دايرتين
واما لائنتين واما المصفاوية دايرة و ايسلغمية لائنة و
هي خالفة واما **عكس البحران** في لغة اليونان هو
في الخطاب في الاصطلاح تغير بدني عظيم يحدث دفعة
الى الصخر او الى العطب و يشبه المرض بالعدو و السعفة
على المدينة امثلهما بالبدن و الطبيعية بالسلطان
و البحران يوم القتال فقد يغلب العدو و الباعى غلبته يستعلى
بها على المدينة و هي البحران التام الرودي وقد يغلبت

شطر العقب

في البحران

في البرية ما هو عاير
جول كند

يستظهر

يستظهر و يمكن من اخذها بقبال آخر و هي البحران التام
الرودي وقد يغلب سلطان الحامي فيهمذم الباعى بالكلية
و هي البحران التام الحية وقد يغلبه غلبته يهزمه الى
الاطراف و هي كسر ان الانتقال وقد يغفزه قهرا
يمكنه دفعة بالتمام بقبال آخر و هي البحران التام الحية
و اعلم ان سبب تقدير انتمه البحران من جهة القمر و لمسه
ان القمر يلزمه تغيرات تغيّر معها الرطوبات و يشتد
ظهور الاختلاف في حال القمر فانها ينقص في تمام الدورة
و ذلك عند الاجتماع و عدم النور و يزداد في نصفها
و ذلك عند الاستقبال و كمال النور و يكون في نصف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نصف الدورة وهو الربع تغير لا محالة في تغير الذي
يكون في مادة المرض في هذه الايام كجران ولما كان
دورته في ثلثة وعشرين يوما وثلث يوما تقريبا
وتقص منه الايام الاجتماع اذا تغير الفاعل فيه وهي
يوما ونصف وثلث يعني مدة الدورة ثلثة وعشرين
يوما ونصف فيقع الجران في السابع والعشرين
ونصفها ثلثة عشر يوما وربع يوم فيقع الجران في
الرابع عشر ونصف نصفها ثلثة ايام ونصف
وثلث فيقع في السابع وكل جران لا بد له من يوم
يكون فيه تغير ما الا ان يكون المرض مثل العقب فالجران

والاثر

والاثر لا يقع فيه في الاكثر الا في يوم النوبة وهو يكون
نصف فيكون الاثر ثلثة ايام وربع ونصف ثمن
وذلك في الربع يكون فيه تغيرا وصا بطهر في ذلك
ان الجران اذا استوفت اكثر من نصف يوم فصلوا والا وصلوا
فجعلوا اربعين متصلين والثلث موصلا بامته
وذلك ان الربوع الاول ثلثة ايام وربع ونصف ثمن
وهو اقل من نصف يوم فوصلوا به الربوع الثاني من
الربوعين ثلثة ايام ونصفا وثلثا وكان اكثر من نصف يوم
فجعلوه يوما كاملا وابتداء الربوع الثالث من اليوم
الثامن وكذا في الاسبوع السابع الاول ثلثة ايام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ونصف وثن فخصه يومًا كما ولاه كثر من نصف
 وكان اول الاسبوع الثاني في اليوم الثاني من مجموع
 الاسبوعين ثلثه عشر وربع وذلك اقل من نصف يوم
 وصلوا به الاسبوع الثالث وكان اول اليوم الرابع عشر
 اخره اليوم العشرون **والايام الباقية** في الخطة هي الثالث
 والرابع والى مس والسادس والسابع والتاسع
 والحادى عشر والثالث عشر والرابع عشر والسابع عشر
 الثامن عشر والعشرون والحادى والعشرون والرابع والعشرون
 والسادس والعشرون والحادى والثلاثون والرابع والثلاثون
 والسبع والثلاثون والاربعون وبعض الناس يعد اليوم

والايام الباقية

الاول

الاول والثاني منها ويرغم ان الحيات اليبونية يخرج منها
 وذلك خطأ واول مجارين المزمدة اليعون وكان نسبة
 الى العشرينات نسبة الرابع الى الالحا وقد يكون بحران
 في ستة اشهر بل في سبع سنين وفي اربع عشر سنة
 وفي احدى وعشرين **في اليوم** الورم غلظ وقت خ يعرض
 في العضو من فضل مادة يهده بحيث يضرب بعض وهو يتسهم
 اولها على سنة اقسام دموى وصفاوى وبلقى وسوداوى
 ومايى وريجي والدموى المحض سيمى فلتونيا والصفراوى
 المحض حمرة والملك منها اسم الملك ولقد تون الاغلب
 والطنقى اما ان يكون تميزا في علف وهو السلق اللبنة او يكون

واليوم

ملاحظ على
 ملاحظ على
 ملاحظ على

في الطاهر العضو هو الورم الرخو ويسمي اذ يما والسوداوي
اما ان لا يكون في الطاهر العضو وجع الكمان مثلما يطهره
فهو الخنزير والالهو العذر والمهض او يكون في الطاهر
فان كان ساكن عاديا لا وجع فهو الصلابة والخراج كما
هو في شدة الوجع والاصول شدة في الاعضاء فهو
السرطان والميائي اما ان يكون عانا وهو الاستسقاء او صا
بعضه كالغدة المائية والريجي اما ان يكون في موضع
العضو وهو التورم او يخرج في لطفه بل يكون في موضع
واحد وهو التورم **الدبيلة** ورم كبير مستد التورم في وقته
موضع يصب اليه الماظة **الخراج** ما كان مع ذلك حارا

يفكون

فيكون الدبيلة اعم منه واذا وقع الخراج في اللحم الرخوة مثل
العنق والابط والاربية وكانت تلك الماظة سميته نياوي
يصفيتها الى القلبي سمي طفونا والمشهور في زماننا بين الاطباء
ان **الطاعون** هو الوباء المستحيل اليه كيفية رذية سميته
الحار في الابطير اكثر ما يكون في زمان **الوباء والبثور**
البثور او رام صغير **التملة** بشرة او بثور يخرج مع التهاب
واخرق ورم مكانها وربما يسير او تدب تنقي من موضع
الى موضع كالتدب التملة وتغتم الى اكله تاكل الجلد وتقرحه
وساخذة تنقي من غير تفريج **الجاور** بثور صغير مثل الجاور
يصل الوباء من اصول وربما كان معها الفرع شدة وورم

والشعور

طاهر
سما
مواد
لحم
الوجع

ثور مريض كانها نقطه لبن اذ عصرت خرج منها شيء يشبه اللبن
 المنفقد **القرع** **البخنة** قروح مع ثور وشكرية و
 سيلان صديد وشي من جنس **السففة** **الطعم** ثور كبر
 تعرض في الساق يسيل منها صديد اسود **التوتة** شره
 متقرحة تاخذ في عمق الخد والوجه **الداحس** دم حار يخرج
 بالقرب من الاظفار مع وجع شديد وضربان قوي
 وتندد ويسقط الاظفار وربما احدثت الحمى **العرق** **المنكب**
 ان يجث على البدن بثره ما ينفتح ثم ينقطع ثم ينقب
 فيخرج شيء يشبه بالقرع لانزال طول وربما كان له حركة
 كدودة تحت الجلد **الدم** ثور كبر رضو بثره اشكل

تم اللون

حم اللون وهي اليه من جنس الحرات **السففة** قروح
 تحدث في الاضراس والرأس لها شكرية يبتدى ثورا
 مستحكة خفيفة تنفوق في عدة مواضع ثم تفرح وتروحة
 شكرية تكون في **الجمرة القوية** خشونة تحدث في ظاهر
 الجلد يكون لها فرة مايل الى السواد وفرة مايل الى الحمرة
السفط يخرج من البدن نقاطا فيها ماء وحين
 احما صلبة من صرق النار **المجدام** علة روية تحدث
 من ثور المزة السوط في البدن كد فقند مزاج الاعضاء
 وهي شبة وشبهها وربما احدثت في اخرها القمل
 حتى تنال الاعضاء وتسقط سقوطا عن تقعي وهو كسرطان

ثور مريض كانها نقطه لبن اذ عصرت خرج منها شيء يشبه اللبن
 المنفقد القرع البخنة قروح مع ثور وشكرية و
 سيلان صديد وشي من جنس السففة الطعم ثور كبر
 تعرض في الساق يسيل منها صديد اسود التوتة شره
 متقرحة تاخذ في عمق الخد والوجه الداحس دم حار يخرج
 بالقرب من الاظفار مع وجع شديد وضربان قوي
 وتندد ويسقط الاظفار وربما احدثت الحمى العرق المنكب
 ان يجث على البدن بثره ما ينفتح ثم ينقطع ثم ينقب
 فيخرج شيء يشبه بالقرع لانزال طول وربما كان له حركة
 كدودة تحت الجلد الدم ثور كبر رضو بثره اشكل

بعض الناس يظنون ان البرص مرض واحد
ولكنه في الحقيقة مرضان احدهما
البرص البسيط والآخر البرص
المتقحم

عام للبدن **البرص** ما يبيض يظهر في ظاهر البدن يكون
في بعض الاعضاء دون بعض وربما كان في سائر الاعضاء
المتقحم منه ابيض وهو موبياض دقيق في ظاهر الجسد
ومنه اسود وهو تغير لون الجلد الى السواد ويوع منه
يقال له البرص الاسود وهو حرق تعرض للجلد مع شدة
شديدة وتغليس كما يكون للسماك **البشام** حمة مشككة
تسبب حمة من مبتدى به الجذام يظهر في
خصوصا في الشتاء والبرص **الكلف** تغير لون الوجه الى
السواد وحدوث آثار كثة **البرص** فقط سود وصفه
تعرض في الوجه وربما كان الى حمة او كومة **التمش**

البرص البسيط
البرص المتقحم
البرص البشام
البرص الكلف
البرص التمش

البرص البسيط
البرص المتقحم
البرص البشام
البرص الكلف
البرص التمش

البرص البسيط
البرص المتقحم
البرص البشام
البرص الكلف
البرص التمش

تفقد سودا الى حمة مستديرة تحدث في الجلد وربما
عرضت حتى تضيق مثل الكلف واكثر حدوثه في الوجه
وقال المسيحي ان كان النمش فان كان
يميل الى السواد فهو العرش وان اتصل ببعضها
فهو الكلف **الجذام** مثل هذه الآثار في البدن
الانها **البدن** مستديرة **الغزل** **الاجبية**
اجسام صغيرة وفاق شبيهة بالخال تشتمر من صلدة الكرم
من غير تقرح **داء الثعلب** تاقط الشعر لوانه اصفر او
تقرح تحالط الدم او حمة سودا، تحالط **داء الحية**
مرض يحصل في الراس لوانه سوداوية تقرح او ينع صالح

قلوب

حرفه بحر الفاء وسكون الواو وفيه الدلالة على اللدوية التي يجعلها الله في جميع

٣٠٨

الروح بالقيم كان وعندنا طبيب جبره لطيف بخار تولد مع الدم
والواو على القلب في البطن الايسر لان الايمن منه مشغول بحبيب الله
من الكبد والروح الذي ورد في القرآن العزيز حمزة خذ من غايه اللطافة
غير مفقده بالجسم فهو ملائمة لنفس الناطقة بعد الملقى والاداء
عند الاطباء ثلثه حيوانية وثلثه نباتية وثلثه فاجموية تولد
في القلب ويمتد منه وتحت القور الحيوانية الايسر الاغضاء
والنفس نباتية تمتد من الدماغ وتحت القور النباتية الاغضاء
والطليعة متولدة في الكبد ويمتد منها وتحت القور الطليعية
الايسر الاغضاء وبالروح لقور القور من معاوتها اذ مولد
كاملات قري له كالصورة وهو الذي تحرك القور من معاوتها الاغضاء
والروح بالضم في الكرامة ١٢

هذا هو الروح
الذي هو في القلب
والذي هو في البطن
والذي هو في الكبد
والذي هو في الدماغ
والذي هو في الكرامة
والذي هو في الاغضاء
والذي هو في القور
والذي هو في المعاوت
والذي هو في القور
والذي هو في المعاوت
والذي هو في القور
والذي هو في المعاوت

الروح في البطن والروح في الكبد
الروح في الدماغ والروح في الكرامة
الروح في الاغضاء والروح في القور
الروح في المعاوت والروح في القور
الروح في القور والروح في المعاوت

بوصفا

ان يظهر آثار بصيرة للاظهار **الضمان** تغير رايحة
الجلد والمعان **الخلع** خروج باينة العظم من مفصلها
خروجها تاسا **الوفا** انزعاجها وزوالها عن موضعها
من غير انقطاع **الوهن** لم يعرض للعظم وما يحيط به
سقطه او صيرته من غير ان يتوق الصالة

تم الكتاب

في عراف الروا
طرفة بصره

بوالروح المطوية في الماء ودرج في قعر
وتحت في السكر وفي طلي يراود في الفاعل
بالبصيرة والروح في القلب والاعضاء
والقصد في
لثها بالبحر

هذا هو الروح
الذي هو في القلب
والذي هو في البطن
والذي هو في الكبد
والذي هو في الدماغ
والذي هو في الكرامة
والذي هو في الاغضاء
والذي هو في القور
والذي هو في المعاوت
والذي هو في القور
والذي هو في المعاوت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

فکرت را که از من است
 و در این میان باید از خود و بس آن را نیز با بایع مبادا میخفت
 چنانچه در میان ممالک من مبادا کرد و در آن ممالک به غیر من مبادا کرد
 پس هر کس که مبادا در وقت آن ممالک به غیر من کرد که مبادا تمام ممالک
 آنرا رسد پس هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند
 و هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند که از مبادا کرد
 که این ممالک را هم نه پس نماند و چون اگر در ممالک مبادا کرد که از مبادا کند

در این میان باید از خود و بس آن را نیز با بایع مبادا میخفت
 چنانچه در میان ممالک من مبادا کرد و در آن ممالک به غیر من مبادا کرد
 پس هر کس که مبادا در وقت آن ممالک به غیر من کرد که مبادا تمام ممالک
 آنرا رسد پس هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند
 و هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند که از مبادا کرد
 که این ممالک را هم نه پس نماند و چون اگر در ممالک مبادا کرد که از مبادا کند

در این میان باید از خود و بس آن را نیز با بایع مبادا میخفت
 چنانچه در میان ممالک من مبادا کرد و در آن ممالک به غیر من مبادا کرد
 پس هر کس که مبادا در وقت آن ممالک به غیر من کرد که مبادا تمام ممالک
 آنرا رسد پس هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند
 و هر کس در وقت آن ممالک سر در دست مبادا کند که از مبادا کرد
 که این ممالک را هم نه پس نماند و چون اگر در ممالک مبادا کرد که از مبادا کند



Handwritten text in Persian or Arabic script, including several lines of prose and some circular stamps or seals. The text is written in a cursive style on aged, yellowed paper.

Handwritten text in Persian or Arabic script, continuing from the previous page. The text is written in a cursive style on aged, yellowed paper.

۲۳۳
مادری کو صواب شکر الکر
۲۴
کد ملی سر کمان عدد اردو
۲۴
مسلانی رزر عمر کی کددار
۲۴
۶۵ لکھنؤ دلفی ۲۴
۲۴
۶۵ لکھنؤ رزم
۲۴
۶۵ لکھنؤ رزم
۲۴
۶۵ لکھنؤ رزم
۲۴

۳	دود
۱	نان
۱	دال
۱	سبزی
۱	ماکو
۱	دال
۵	گوجه
۲	برگه
۱	سویا
۲	زرد
۱	نارنج
۳	سیب
۱	انار
۳	سبزی

۱ - ۲
 ۱ - ۳
 ۱ - ۴
 ۱ - ۵
 ۱ - ۶
 ۱ - ۷
 ۱ - ۸
 ۱ - ۹
 ۱ - ۱۰
 ۱ - ۱۱
 ۱ - ۱۲
 ۱ - ۱۳
 ۱ - ۱۴
 ۱ - ۱۵
 ۱ - ۱۶
 ۱ - ۱۷
 ۱ - ۱۸
 ۱ - ۱۹
 ۱ - ۲۰



نمبر ۱۲

از دفتر انجمن علمائے اسلام امرتسر

واقفہ ۱۸ مئی ۱۹۳۲ء

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نمودہ و ضلعی

بخدمت شریف جناب مخدومی دارالخروج

السلام علیکم رحمۃ اللہ وبرکاتہ
 صاحب سب سے خد کے فضل سے انجمن بڑا کا جو قلم سالانہ جلسہ ۲۸-۲۹ مئی ۱۹۳۲ء
 یوم شنبہ کی شہینہ بازار پارک میں منعقد ہوا تھا اس میں شریعتی جاسکی اور علمائے
 کے وخط اور قومی مصلحان کے لیکچر ہوئے چونکہ اس کا ریزیمین آن مخدوم
 کا نظر جوردی قوم شکر کیے نا انجمن کو فز و عزت دینے کے سوا اور جیہ نہ دینو
 ریشہ اخوت اسلامی ہے۔ لہذا ادا کے ساتھ احساس ہے کہ آپ مذکورہ بالا
 تاریخوں پر رونق فرما ہو کر اپنی شمولیت سے انجمن کو عزت دین اور اپنے
 حقیقی مالک کی خوشنودی حاصل کریں ۵

المستمسق

خاکسار محمد عبدالعزیز کٹریری

(ملک انڈیا پور پور)

در الطبقة
الثانية
الادوية الفعالة
والموضوعة في الطبقات
الاولى
التي هي على الطبقة
الثانية
التي هي على الطبقة
الثالثة
التي هي على الطبقة
الرابعة
التي هي على الطبقة
الخامسة
التي هي على الطبقة
السادسة
التي هي على الطبقة
السابعة
التي هي على الطبقة
الثامنة
التي هي على الطبقة
التاسعة
التي هي على الطبقة
العاشر

انگریزی کے کتب خانے میں
دارالعلوم اہل سنت کے ادارے کے
میں سے لیا گیا ہے اور اس کا
موجودہ نام دارالعلوم اسلامیہ ہے
اس کا پتہ دارالعلوم اسلامیہ
لاہور ہے۔

دارالعلوم اسلامیہ
لاہور

دارالعلوم اسلامیہ
لاہور

دارالعلوم اسلامیہ
لاہور

دارالعلوم اسلامیہ
لاہور

بر عوارض احوال ماہرینہ و خدمت
 ماہرینہ و خدمت ماہرینہ و خدمت
 اگر آریہ و خدمت ماہرینہ

ص	ص	ص	ص	ص	ص
ص	ص	ص	ص	ص	ص
ص	ص	ص	ص	ص	ص
ص	ص	ص	ص	ص	ص

خدمت خواجه

فاحہ درویش
 ماہرینہ و خدمت
 ماہرینہ و خدمت
 ماہرینہ و خدمت

دندانها
دندانها
دندانها
دندانها
دندانها

۲۴
کتابخانه عمومی
موزه و اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مستمان احمدی ۱۳۳۳ قمری
در مسکن کوهستانی
کوه کوزلستان اروا
نام کوه کوه کوه
کوه کوه کوه کوه
کوه کوه کوه کوه

Or 28

	د.ج	د.ج
کتاب طبی فارسی بقور الخول	۱۰۱	۴
برر الیاء الرازی	۱۱۰	۱۰۴
مصطلحات الطب ابرنصر السن بنوع (سراج القری)	۱۰۴	۱۱۰
البرص المحجول (داہن سیتا) علامہ الرازی	۱۳۴	۱۴۰
نہ لایفہ الطب الرازی	۱۳۳	۱۳۶
رسائل الوصول الی مسائل الفحول لابر اسم اللہ	۱۷۸	۱۶۵
نہ مدد الاطباء	۳۰۷	۱۷۹

الله الله الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحية والثناء على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية

۳۰۰ ۲۰۰ ۴۰۰
دانش عالی محمد زور
۳۲ ۲۶۰۵۰۰۰۰۰۱۱۶
۲۵ ۵۰۱۰۲۰۰۰۴۰

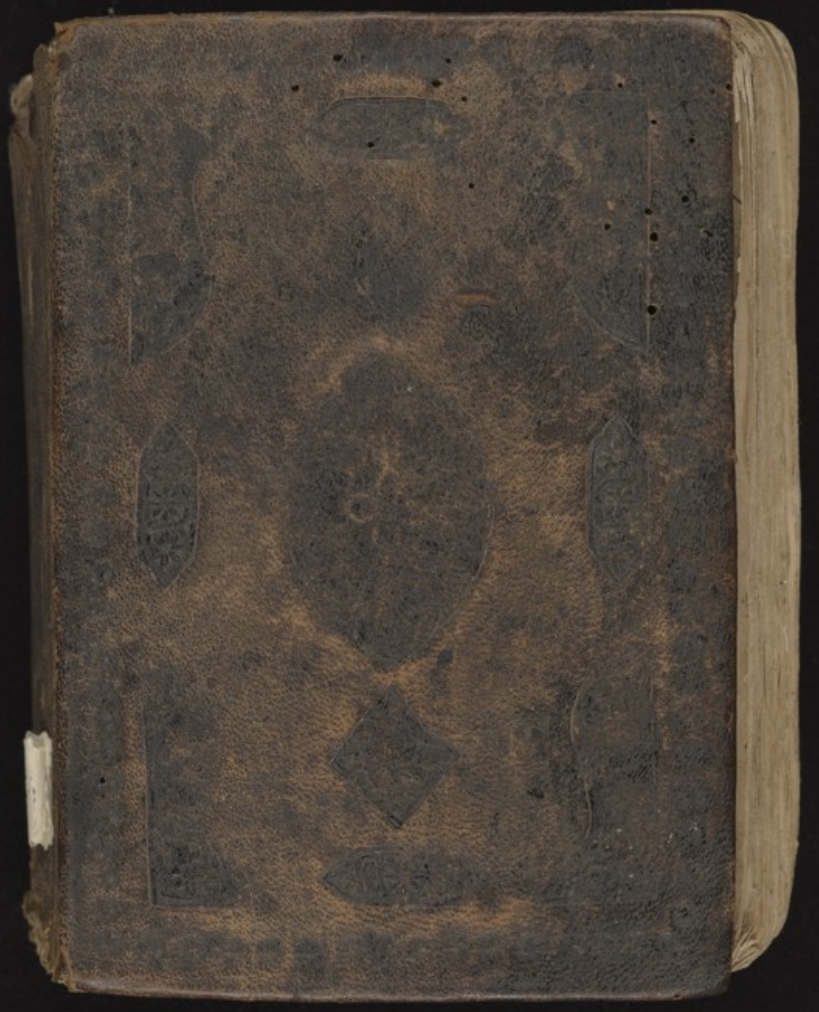
بایع دیان
۳۶
۳۲
۲۵

۳۶
۳۲
۲۵

۵
اوغارا
نمونه
۱۳۲۱
کلیه
ادوات
کلیه
بیت
و
کلیه
نویس
کلیه

مادد کی فوجوں اور عسکرانہ
ادب علیہ السلام علیہ السلام
میں لکھی کہ جہاد اور
ارٹیکل میں جہاد اور
مکمل لکھی کہ جہاد اور
۱۱۲۰
۱۱۲۰
۱۱۲۰

ملک لائیکہ اللہ علیہ السلام
ملک لائیکہ اللہ علیہ السلام













رسالة في الرد
رسالة في الرد
الوجه في الرد
شمس

The Wellcome Library